

صادق طبعاً کسی نبود که برای شناختن خدای خود به‌گفته یا عقیده دیگران اعتناء کند مثلاً او هرگز نمیتوانست باور کند که خداوند او ، مانند آنچه امروزید معتقدند ، خدائی انتقامجو یا کینه جو باشد او خداوند را وجودی مهربان و بخشایشگر میدانست و حاضر نبود که برای سودجویی و منفعت طلبی خود را در برابر او عاجز و زبون بنمایاند تا مزورانه ، بخیال خود ، از قدرت بی‌پایان او بهره‌برداری کند و از راه اطاعت و بندگی ریا آمیز اجر و مزدی بخواهد . صادق خداوند خود را از صمیم قلب میپرستید بی‌آنکه کمترین توقعی از او داشته باشد . او خدا را فقط بخاطر زیبایی و دانائی و توانائی بی‌پایانش دوست میداشت نه برای بهره‌برداری از او .

عده‌ای که از ذکر نام آنها معذورم شدیداً وحشت دارند که اگر روزی ثابت شود که صادق به خدا معتقد بود از مقام بلند افراد محترم خانواده او کاسته خواهد شد !

ما به نظریات دانشمندان بزرگ کاری نداریم زیرا ممکن است مدعیان ما بگویند که چون آنها دانشمند هستند و بافرمولهای خشک سروکار دارند از افکار هنرمندانه محروم میباشند .

حال اگر ما از بین نویسندگان و هنرمندان معاصر فردی را معرفی کنیم که از حیث شهرت و اهمیت و هنر با صادق قابل مقایسه بوده ایمان و اعتقادی راسخ به خداوند داشته باشد آن وقت این مدعیان چه خواهند گفت ؟

این شخص بر سبیل اتفاق «آندره ژید» نویسنده بزرگ و معروف فرانسوی است که برای همه ما آشناست و گمان نمی‌رود که کسی از اهل مطالعه از آثار او چیزی نخوانده باشد . به عده بسیاری دیگر از نویسندگان معاصر کهن و کلاسیک کاری نداریم مانند مثلاً کلودل ، دوپوئی ، موریاک ، سنت اگزوپری ، پاسکال ، داستایوسکی ، بوسوئه ، و غیره و غیره

شرح زیر از کتاب «شهود آدمی» که «پی‌یر هانری سیمون»

منتقد معروف ، استاد دانشگاه و عضو آکادمی فرانسه که آثار متعدد و باارزشی در نقد، تحقیق، داستان‌نویسی از خود بجا گذاشته استخراج شده است :

«در کمتر اثری از آثار غیرمذهبی می‌توان این چنین مکرر به نام خدا برخورد که در آثار ژید .

«توسل به خدا را در «دفترهای آندره و والتر» در همه جا می‌توان یافت ، در سفر اوریان» چنین می‌خوانیم : «برادران من ، پایان همه چیز خداست.» و در «مائده‌ها» : «امیدوارم باش خدا را در جایی جز همه جا بتوانی دید .» «منالک» میگفت : «خدا در برابر ماست همه جلوه‌های خدا دوست داشتنی است و هرچیزی خود جلوه‌ای از خداست.» در «دفتر خاطرات» که بدون شک اثری صادقانه است باز خدا را در همه جا می‌یابیم : «من نماز خود را هر روز به روزی دیگر و به وقتی دیرتر موکول میکنم. آن زمانی که روح آزاد شده من جز به خدا به دیگری مشغول نباشد کی فراخواهد رسید؟»

«ژید در ۱۸۹۳ که هنوز بیست و چهار سال بیشتر نداشت این خطوط قاطع را رقم می‌زند: «بیا ، دیگر از خدا نخواهیم خواست که ما را در خوشبختی پرورش دهد. هدف یکتای ما خداست . ما او را از نظر دور نمی‌داریم زیرا در هر چه هست جلوه او پیدا است. از هم اکنون ما به سوی او گام می‌زنیم . در راهی که فقط پرتو حضور ما چنین شکوهمندش کرده است اکنون هنگام آن است که ارواحی زیبا و شادمانه باشیم.»

«در مائده‌ها : «ناتانائیل ، بر آن مباش که خدا را جایی غیر از همه جا بیابی .» «چه می‌گوئی ناتانائیل ، تو خدا را در خود داشتی و نمیدانستی؟»

«در ۱۸۳۰ به دوستان کاتولیکش چنین نوشت: «ما و شما یک خدا نمی‌پرستیم .»

ژید با روی گردانیدن از خدای شخصی و برتر
از اندیشه که فرمان میراند و قضاوت میکند ، به پرستش
خدائی که وابسته به طبیعت است و با « من » خاکی همزیستی
و همعنائی دارد کمر می بندد .

« ژید صرفه بشر را در سرنگون کردن مذهب
ظاهرپرست و موعظه گر و پیوستن به آئین عشق و نصیب
گرفتن از بخشش شورانگیز زندگی میداند وی میخواست
یک مفهوم زنده و انسانی از مذهب را جانشین تعبیری خشک
و بی انعطاف کند » (فرهنگ و زندگی - شماره ۱۳-۱۴) .
حالا من نمیدانم که آیا برادرهای «ژید» برای منتقد نیز
شیخون زده اند و به تهمت و افترا نسبت به او پرداخته اند و یا گفته
اورا مانند خود «ژید» تأیید کرده اند ؟

اما اعتراض دیگر عده ای به کتاب «ظهور» این بوده است
که آنها تصور میکرده اند که از جانب من کوشش بکار رفته است که
صادق را معتقد به خداوند معرفی کنم و باو عقایدی را نسبت دهم
که باب سلیقه این مدعیان نبوده است.

بعکس در برابر این گروه کسانی را سراغ دارم که در اطراف
نوشته های من عقل سلیم را بکار گرفته اند . از این گروه دو تن را در
زیر معرفی میکنم .

یکی آقای اسمعیل شاهرودی (آینده) شاعر معروف معاصر
است که در آن ایام در بنگاه امیرکبیر کار میکرده است و کتاب
«ظهور» را برای اظهار نظر به او داده بوده اند . آقای شاهرودی
پس از مطالعه در گزارش خود چنین نوشته بود:

« این یک اثر جهانی است »

شاید از نظر موضوع این حرف درستی باشد ولی از
جهات کاری که من انجام داده ام نظری ملاطفت آمیز همراه با اغراق
است بهرحال من از حسن ظن ایشان تشکر میکنم .

دیگر اظهار نظر آقای گلشن مدیر کنونی چاپخانه افست
مروئی است که مریدی است سالخورده و فهمیده تو وارد در مسائل

دینی و مذهبی . وی نیز در آن ایام در بنگاه امیرکبیر کار میکرده و در باره کتاب « ظهور » که برای اظهار نظر باو داده شده بود چنین اظهار کرده بوده است:

«بااین اثر، قائمیان هدایت را از نو زنده کرده است»
خوشبختانه هر دو نفر اکنون در قید حیاتند و میتوان از آنها در باره این موضوع تحقیق کرد.

۹- « نظریات نویسندگان بزرگ خارجی در باره صادق

هدایت » .

این کتابی است در ۲۹۴ صفحه که در مجموعه انتشارات «پرستو» وابسته به « بنگاه امیرکبیر» بچاپ رسیده است . اینجانب حق چاپ اثر مزبور را در برابر مبلغ نسبتاً ناچیزی که به حدود حق التألیف یک چاپ هم نمیرسد به ناشر آثار صادق واگذار کرده‌ام تا دست او برای انتشار دائم و نامحدود این اثر که در آن صادق هدایت بوسیله نویسندگان بزرگ خارجی معرفی شده است، باز باشد .

عنوان مقاله های مهمی که در کتاب مزبور بچاپ رسیده بشرح زیر است .

— درباره صادق هدایت ، بقلم ژان کامبورد . — «صادق هدایت بقلم ونسان مونتئ . — «یک نویسنده نوید ، صادق هدایت» بقلم : پاستور والرئ رادو . — سخنرانی پروفیسور هانری ماسه . پیام « ژان ریشار بلوک . « هدایت پیشرو رألیسم ایران » ، بقلم «ژیلبر لازار» — «بوف کور» ، بقلم رنه لالو . — «ایران فقط سرزمین نفت نیست» ، بقلم : روزله لسکو . — «آنچه بوف کور می بیند» ، بقلم «ریمون دسنی» .

«صادق هدایت و شاهکارش» بقلم آندره روسو . — «درباره زندگی و آثار صادق هدایت» بقلم : کمیسروف — روزنفلد . کسانی که به ادبیات جهانی تاحدی وارد هستند میدانند که نویسندگان مزبور همگی از نویسندگان معروف و بزرگ فرانسه

هستند که شهرت جهانی دارند و دوتن دیگر آقای کمیسرروف و روزنفلد از شرق شناسان بزرگ شوروی هستند . علاوه بر مقاله های فوق به مقاله های نویسندگان و نشریه های مختلف دیگر خارجی نیز اشاره شده است و علاقه‌مندان می توانند در این خصوص به کتاب مزبور مراجعه کنند. ★

۱۰- مدال یادبود صادق هدایت ۱۳۴۰ (به مناسبت دهمین سال درگذشت صادق):

یکی از امور وابسته به صادق هدایت که من در انجام آن به میل خود مباشرت مستقیم داشته‌ام، تهیه و ضرب مدالی است که به مناسبت یادبود دهمین سال درگذشت صادق در نظر گرفته‌بودم . در سال ۱۳۴۰ یکی از مجسمه سازان معروف فرانسوی که ضمناً متخصص تهیه و ضرب مدال در اروپا بوده و از این نظر از شهرت فراوانی برخوردار بود بنادعوت دولت تهران آمده بود من به این فکر افتادم که از حضور او در تهران استفاده کنم و برای هدایت، بمناسبت دهمین سال درگذشت، مدال یادبودی فراهم سازم . این فکر را با ناشر آثار صادق در میان گذاشتم ، او نیز فکر مرا پسندید .

روزی من از آقایان روول، و ناشر آثار صادق، دکتر هشترویدی و دکتر خانلری دعوتی به ناهار به عمل آوردم و در همان جلسه موافقت شد که آقای « روول » در مدت اقامت خود در تهران بکمک ما طرحی ساده برای مدالی از صادق ارائه دهد و سپس آن طرح را با خود به پاریس برده به ضرب برساند و پس از انجام کار صورت حساب مربوط را برای ما به تهران بفرستد و بهمین ترتیب نیز عمل شد .

★ گویا یکی از مقاله‌های مندرج در کتاب «نظریات نویسندگان بزرگ خارجی» رامتصدی جمع‌آوری چاپ اشتباهاً به من منسوب دانسته است و چون مقاله مزبور درای اهمیت چندانی نیست فعلاً توجه به این موضوع ضرورتی ندارد .

آقای روول پس از مراجعت بپاریس مدالی را که در تهران تهیه کرده بود در بنگاه معروف «آرتوس برتران» به ضرب رسانید و پانصد قطعه آنرا برای ما فرستاد.

پس از رسیدن مدالها به ایران آنها را با کمک یکی از دوستان از گمرک ترخیص کردیم و برای آنها قیمتی در حدود قیمت تمام شده آن (یعنی سیصد ریال) تعیین و بوسیله بنگاه ناشر آثار صادق به معرض فروش گذاشتیم.

اگر فکر ضرب چنین مدالی ازمن بوده دیگر سودی که از فروش آن حاصل میشده است (هرچند که ظاهراً سودی در کار نبود) به من ارتباطی نداشته است و من برای انجام این کار جز زحمت مکاتبه متعدد و انجام تشریفات مربوط به ترخیص از گمرک و انتقال وجه بخارج و غیره حاصلی نداشته‌ام (در اینجا لازم است از شادروان ملکائی ذکر خیری به میان آید زیرا وی برای کارهای مربوط به انجام تشریفات گمرکی و تحصیل تخفیف قابل ملاحظه‌ای در حقوق گمرکی و غیره زحمت فراوانی کشیده بوده است).

شاید کسی باور نکند که من قیمت یک قطعه از این مدال هارا که برای خود برداشته بودم بهمان قیمت فروش به ناشر پرداخته‌ام. بنابراین از خوانندگان سؤال میکنم من در این اقدام خود چه سودی داشته‌ام که بتوان نام آنرا تجارت با آثار صادق به یک روایت، و همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق به روایت دیگر، گذاشت؟

۱۱- در باره نخستین جلسه یادبود صادق هدایت:
(در فروردین ماه ۱۳۳۰)

یکی از خویشان نزدیک صادق در شماره چهارم اسفند ماه ۱۳۴۳ مجله «فردوسی» شرحی در باره نخستین جلسه یادبود صادق هدایت نوشته بود با عنوان زیر:

«چگونه دلال آثار صادق هدایت پول مجلس یادبود آن مرحوم را

بالا کشید .»

گمان میکنم عنوان مزبور بخوبی موضوع مورد اتهام و درجه حقشناسی و قدردانی خویشان و خویشاوندان صادق را نسبت به زحمات من نشان میدهد .

در اینجا من فقط به شرح جریان نخستین جلسه یادبود صادق اکتفا میکنم و به گفته های بالا و گویندگان آن کاری ندارم: در مقاله فوق بمن تهمت زده شده بود که مبلغی در حدود چهار هزارریال از باقیمانده پول مربوط به هزینه نخستین جلسه یادبود را که قسمت اعظم آنرا خود من داده بودم، بالا کشیده‌ام!

ناگزیر من از بانک ملی ایران در باره انتقال این مبلغ به حساب شادروان اعتضادالملک استفسار کرده‌ام و از طرف بانک ملی ایران نیز بموجب نامه مورخ اول اسفند ۱۳۴۳ تأیید شده بود که مبلغ مورد بحث از حساب جاری من به حساب جاری مرحوم اعتضادالملک انتقال داده شده است. متن نامه بانک ملی ایران که عین آن در شماره نوروز ۱۳۴۴ مجله « فردوسی » گراور شده است بشرح زیر میباشد:

بانک ملی ایران
رسیدگی اسناد

آقای حسن قائمیان

پاسخ نامه مورخه ۲۹/۱۱/۴۳ اشعار
میدارد چک شماره ۶۷۶۵ در تاریخ ۲۸/۳/۳۰
از حساب جاری ۳۳۳۶۳ شما به مبلغ ۳۸۹۵
ریال صادر و به حساب جاری ۴۸۹۶ آقای
هدایت قلی هدایت (اعتضادالملک) منظور
گردیده است.

بانک ملی ایران- شعبه مرکزی

امیدوارم با این ترتیب دیگر در آینده این آقایان چنین بی‌محابا و بی‌دلیل تهمتهائی از این گونه به کسی وارد نکنند .

ضمناً مجله « فردوسی » از جانب خود در سرلوحه مقاله
اینجانب که در شماره مخصوص نوروز ۱۳۴۴ بچاپ رسیده شرحی
نوشته بوده است که فقط یکی دو سطر آن بمناسبتی در اینجا نقل
میشود:

« . . . چنانکه در هفته گذشته نوشتم این
« هفته آقای قائمیان با ارائه اسنادی از خود
« رفع اتهام کرده اند و موارد جالبی را پیرامون
« این بحث شرح داده اند . . . »

البته چند فقره اسناد دیگر شامل چند نامه از صادق و
پدر و برادر صادق نیز در شماره مزبور از طرف من بچاپ رسیده
است .

اینک شرح جریان نخستین جلسه یادبود صادق هدایت :

پس از وصول خبر غم انگیز خودکشی صادق در فروردین
ماه ۱۳۳۰ ، اینجانب به اتفاق دو تن دیگر از دوستان صادق هدایت
در صدد برآمدیم مجلس یادبودی آبرومندانه ، (با مجلس ختم
معمولی اشتباه نشود) ، باین برنامه ای که در زیر نقل میشود ترتیب
دهیم . به این برنامه کارت دعوتی که برای عده ای از دوستان و
دوستانان صادق فرستاده ایم نیز ضمیمه شده بود .
متن کارت دعوت چنین بوده است :

یاد دوست

« دوستان و دوستانان صادق
هدایت روز چهارشنبه هیجدهم
اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ ساعت پنج
بعد از ظهر در تالار فرهنگ فراهم
می آیند و یاد او را به گل می
آرایند . »

برنامه مجلس یادبود به شرح زیر

بوده است:
تماشای آثار و یادگارهای
صادق هدایت
ساعت پنج بعد از ظهر

بشنو از نی چون حکایت میکند
ساعت پنج ونیم

یاد هدایت
ساعت پنج و چهل دقیقه

نمونه‌ای از آثار هدایت
ساعت شش

نغمه‌هایی که دوست می‌داشت
(پیانوی تنهای آقای کاپوشینسکی)
ساعت شش و ربع

Marche funèbre
Sonate O.P. 26)
Beethoven

Adagio

Bach
Marche funébre
Chopin

(تالار فرهنگ - دبیرستان
نوربخش)

برای تامین هزینه‌های متفرقه این مجلس، هر یک از ما
دوسه نفر مبلغی را باین کار تخصیص دادیم ، بعداً چند تن دیگر
از دوستان صادق که از تصمیم ما باخبر شده بودند شرکت خود
را اعلام کردند و هریک مبلغ مختصری در اختیار ما قرار دادند

که نزد من نگاهداری میشد ولی زیر نظر آقای دکتر خانلری به مصرف میرسید . البته این مبالغ بر رویهم چندان مهم نبود .
وجوه جمع آوری شده بمصرف هزینه های زیر رسیده بود :

خرید مقدار کافی گل - کرایه چند میکروفن - کرایه پیانو هزینه حمل و نقل و کوک آن - هزینه قهوه برای مدعوین - هزینه حمل و نقل تعدادی ویتترین که برای نمایش برخی از آثار و یادگارهای هدایت مورد نیاز بود حق الزحمه مستخدمین که یکی دو روز در تالار فرهنگ کار کرده و در شب یادبود از جمعیت پذیرائی کرده بودند - کرایه ظروف و فنجانها و لیوانها و قهوه جوشها و غیره .

بهرحال از پول گردآوری شده از چهار پنج تن از دوستان در حدود ۳۹۰۰ ریال باقیمانده بوده در ابتداء در نظر بود که این پول را به نسبت معین به شرکت کنندگان پس بدهیم ولی دیدیم که این تسهیم به نسبت درمورد سیصد و هشتاد تومان به زحمتش نمی ارزد ، بهمین جهت تصمیم گرفتیم که باقیمانده پول را به پدر صادق (مرحوم اعتضادالملک) بسپاریم که بطور امانی پیش او بماند . در نتیجه بموجب نامه شماره ۶۸۹۲۵ بانک ملی ایران مورخ اول اسفند ۱۳۴۲ مبلغ مزبور را در اختیار آن مرحوم قرار دادیم تا بعدها برای تجدید جلسه یادبود یا چاپ جزوه و غیره بمصرف برسد

۱۲- « در باره زندگی و آثار صادق هدایت » نوشته
کمیسروف و روزنفلد - شرقشناسان معروف شوروی.

ЖИЗНИ И ТВОРЧЕСТВЕ САДЕКА ХЕДАЯТА

Д. С. КОМИССАРОВ

در یکی از شماره های مجله مهم و معروف «سویتسکویه» -

وستوکودنیه» نشریه آکادمی علوم شوروی ، مقاله قابل توجهی به قلم آقای کمیسروف شرقشناس معروف شوروی « درباره زندگی و آثار صادق هدایت » نوشته شده بود.

دیگر شرحی با عنوان مقدمه ترجمه روسی منتخبات آثار صادق بوسیله آقایان کمیسروف و روزنفلد بچاپ رسیده بود.

این جانب دو مقاله فوق را در سال ۱۳۴۲ از روسی به فارسی گردانیده و در یک کتاب با عنوان :

« در باره زندگی و آثار صادق هدایت» منتشر کرده‌ام

جزوه مزبور در حدود شصت صفحه بوده که برای آن ده ریال قیمت تعیین کرده بوده‌ایم . تعدادی از این جزوه‌ها به طور مجانی پخش شده از نسخه‌هایی که بفروش رسیده است در حدود چهار پنج ریال از قیمت هر جلد دستمزد فروشنده بوده است.

تصور نمی‌رود که جزوه مورد بحث سودی چنان عاید من کرده باشد که بتوان آنرا «همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق» نامید !

متأسفانه نقل متن جزوه مزبور در کتاب حاضر میسر نیست و علاقه‌مندان باید منتظر تجدید چاپ آن باشند.

البته کتاب مزبور مانند بسیاری دیگر در نسخه‌های بسیار معدود چاپ شده و یقین دارم که بدست کسانی که علاقه‌مند بوده‌اند چیزی نرسیده است.

ج- جزوه‌هایی که در باره صادق و آثار او، در پاسخ برخی از نویسندگان از جانب من منتشر شده است :

۱۳۱- توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت :

جزوه مزبور در اوائل اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۲ منتشر شده و

در آن توضیحاتی در باره دو نامه صادق هدایت که در روزنامه «آتشبار» چاپ شده بوده داده شده است . البته نقل متن کامل جزوه فوق در کتاب حاضر میسر نیست و شاید در آینده روزی متن جزوه مزبور تجدید چاپ شود . بهر حال ، ما برای این جزوه که بیشتر نسخه های آن بطور مجانی توزیع شده فقط سه ریال قیمت گذاشته بودیم که آنهم دستمزد فروشنده بوده است .

اگر وجوه حاصل از فروش این جزوه را تماما سود فرض کنیم و نیز فرض کنیم که حتی یک نسخه از آن بطور مجانی پخش نشده و فروشنده نیز دستمزدی نداشته باشد جمعا سه هزار ریال از راه فروش عاید من میشده است آیا این مبلغ آن ارزش را دارد که آنرا «همه گونه بهره برداری از نام و آثار صادق» بنامند ؟

۱۴۲ - «خرچسونه ها»

این جزوه در مهر ماه ۱۳۳۳ منتشر شده است و مانند سایر جزوه های مربوط به صادق بطور مجانی پخش گردیده است (روی جلد جزوه نیز صریحا قید شده بوده است که: «مجانی است») اما درباره نام جزوه به مناسبت این ضرب المثل عامیانه : «همه را مار میزنه مارا خرچسونه» که گاه صادق وقتی باو می گفتند که مثلاً فلان درباره شما چنین یا چنان انتقادی کرده به شوخی و بالحنی طنز آمیز میگفت: همه رو مار میزنه مارا خرچسونه . آنچه در این جزوه نوشته شده بحثی است انتقادی در باره برخی از مقاله هایی که در دومین نشریه انجمن گیتی سال ۱۳۳۳ با عنوان « افکار و عقاید درباره صادق هدایت » بچاپ رسیده است .

گرچه یقین داریم این جزوه نیز مانند سایر جزوه ها بعلت این که در نسخه های بسیار معدود بچاپ رسیده ، کسانی که به این گونه مطالب علاقه مند بوده اند به آن دسترسی نیافته اند ولی بعلت تفصیل نقل متن کامل آن در کتاب حاضر میسر نیست فقط چند

صفحه اول که موضوع و مفاد جزوه را تاحدی معرفی میکند در اینجا نقل می‌شود :

« با انتشار کتاب « عقاید و افکار در باره صادق هدایت »، برای اینجانب باز فرصتی بدست آمده است که بار دیگر برخی نکات تاریک مربوط به صادق هدایت را برای علاقه‌مندان روشن کنم و مانند سال پیش شمه‌ای از فسادهای نفرت‌انگیزی که دامنگیر برخی از افراد جامعه ماست بر ملا سازم .

هرچند اینجانب دست در کار مطالعه نسبتاً وسیعی در باره صادق هدایت و آثار او هستم ولی این امر مانع از این نیست که از فرصت‌های مناسبی که گاه برای اظهار نظر در این زمینه‌ها پیش می‌آید نیز استفاده کنم زیرا نمی‌توان به این امید که در فرصت دیگر نکات مربوط به صادق هدایت مورد بحث قرار می‌گیرد فرصت موجود را از کف داد، بخصوص که زمینه مطالعات اینجانب طوری است که کمتر می‌توان برای اظهار نظرهایی از نوع آنچه اکنون در جزوه حاضر دیده میشود محلی در آن پیش‌بینی کرد .

بارهاست که از این و آن جسته و گریخته می‌شنوم که عده‌ای ، بنا به اغراض خاص ، کوشش‌های اینجانب را در این زمینه‌ها ناشی از حس شهرت طلبی و منفعت جوئی وانمود میکنند . آنها کاملاً مختارند چنین کنند و اینجانب همانطور که در جزوه « توضیح در باره دو نامه از صادق هدایت » صریحاً متذکر شده‌ام بهیچوجه اظهارات دیگران را در باره خود، در هر زمینه‌ای که باشد، مورد کمترین اعتنائی قرار نخواهم داد.

آنچه بیشتر در انجام این کار و ادامه این رویه محرک و مشوق اینجانب است اظهارات مردم بی‌غرض و صاحب تمیزی است که صمیمیت و صداقت مرا در مورد هدایت می‌ستایند و کوشش مرا در راه تجلیل و تکریم نام

هدایت و روشن کردن نکات تاریک مربوط به شخصیت و آثار او ، مورد تقدیس و تقدیر قرار می دهند . بدیهی است اظهارات غرض آلودچندتن که سرمایه هنری جز یاوه - سرائی ندارند نمیتواند تاثیری در رویه اینجانب داشته باشد .

وقتی چندماه پیش ، کتاب «انتظار» به مناسبت پایان سومین سال درگذشت هدایت ، انتشار یافت همانطور که برای این یاوه گویان حرفه ای بهانه تازه ای بدست آمد که برشدهت یاوه سرائیهای خودبیافزایند برای عده بسیاری دیگر نیز کتاب مزبور وسیله تازه ای بود که حضوراً و غیاباً مرا مورد تمجید و تقدیر قرار دهند: دوست هنرمند، آقای فریدون توللی ، شاعر معروف معاصر ، پس از مطالعه آن کتاب بمن چنین اظهار داشت:

«علاقه من بشما هر قدر بود اکنون صد برابر شده ، با خواندن کتاب انتظار اطلاعات تازه ای ، بر آنچه تاکنون در باره هدایت میدانستم افزوده شده است» .

دوست دانشمند ، آقای دکتر محسن هشترودی ، استاد دانشگاه ، در باره کتاب «انتظار» چنین اظهار نمود :

« حیف که در این محیط مهر و محبت را قدر و قیمتی نیست . من اشعار شما را چند بار خواندم و هر بار از سوزی که از دوری دوست ما ابراز کرده بودید مدتی می گریسته ام .»

دوست ارجمند ، آقای دکتر منوچهر هدایت که از خویشان نزدیک صادق است ، چنین گفت:

در محیط فامیلی ما کتاب

«انتظار» تاثیر بسیار عمیقی کرده
است. برای ما جای بسی خوشحالی
است که می بینیم صادق چنین دوست
صدیقی داشته است».

دوستان و آشنایان بسیار دیگری را نیز میتوانم
نام ببرم که صمیمیت و صداقت اینجانب دربارۀ هدایت را
مورد تقدیر قرار میدهند و عده بسیاری از خوانندگان متفرقه
نیز اظهاراتی در همین زمینه ها کرده اند که بواسطه کمی
گنجایش کتاب و برای اینکه حمل بر خود ستائی نشود از
ذکر نام و گفته های آنها خودداری میکنم و ذکر دو سه مورد
فوق نیز برای این بوده که در برابر اظهارات بیغرضانه و
محبت آمیز، گفته های مغرضانه مشتی از خرچسونه های
اجتماع شایسته چه اعتنائی میتواند باشد.

اما اینکه عده ای معتقدند که اعتراض به گفته
های کسانی که غالباً گمنام و بی اهمیت هستند موجب شهرت
آنها خواهد شد، در صفحات پیشین کتاب حاضر توضیحات
مختصر داده ایم. اگر ما معتقد باشیم که دارندگان صفات
عالیه انسانی درخور تجلیل و احترامند باید قبول داشته
باشیم که افراد فاقد چنین صفات نیز در خور اعتراض و
مستحق تحقیر و تنفر میباشند و اگر اعتراض به این دسته
و ابراز تحقیر و تنفر نسبت به آنها شهوت شهرت طلبی شان
را ارضاء کند در مقابل این فایده را نیز دارد که در ضمن
این اعتراض حقایق روشن میشود که آگاهی بدان بی شک
برای معاصران و آیندگان خالی از فایده نخواهد بود. اگر
رسوائی و فضاحتی که توضیحات اینجانب برای این دسته
ببار می آورد شهوت شهرت طلبی آنها را ارضاء کند برای من در
خور توجه نیست. من بنا بر وظیفه ای که دارم سعی میکنم
مانع شوم که عده ای در مورد هدایت، برای مقاصد پلید
خود دیگران را تحت تاثیر سخنان مغرضانه و نادرست
خویش قرار دهند.

اصولا در امر توضیح در باره نکات مربوط به صادق هدایت دو عامل محرک من است : یکی حس انجام وظیفه دوستی و دفاع از حقیقت که مرا وادار میکند در حدود قدرت و اطلاع خود درباره اظهاراتی که با حقیقت وفق نمیدهد بمردم توضیحاتی بدهم، عامل دیگر حس تجلیل از مقام انسانیت و دانش و هنر است که صادق هدایت نمونه کامل و واقعی آن بود. دفاع از صادق هدایت ، بر خلاف آنچه عده ای سعی دارند و انمود کنند، دفاعی که فقط جنبه شخصی داشته باشد نیست ، دفاع از هدایت در عین حال دفاع از اصولی است که هدایت صمیمانه به آنها پابند بود، اصولی که بر پایه شرافت و انسانیت و نجابت قرار داشت. دفاع از هدایت دفاع نیست بلکه ، اگر طرف دیگر آن در نظر گرفته شود ، در حقیقت نوعی تعرض است ، تعرض به زشتیها، پستیها ، رذالتها، کینه جوئیها، حسادت و رزنیها، وحشیگری ها، خلاصه ، تعرض بکلیه صفات رذیله و ناپسند که هدایت در تمام مدت عمر با آنها بشدت میجنگید.

البته هدایت ، تا موقعیکه در این جهان بود در مقابل حمله دیگران نسبت بخود خونسردی را یگانه وسیله دفاع خویش قرار داده بود. ولی اگر این خونسردی بنظر او در زمان حیاتش صلاح بود حالا دیگر پس از مرگ او وضع طور دیگری است. اکنون هدایت به مردم و جهانی تعلق دارد که تشنه شناختن او هستند . به همین جهت بنظر اینجانب نه تنها خونسردی و سکوت در باره او دیگر جایز نیست بلکه خیانتی نیز به او و به بشریت محسوب می شود . بر اساس همین فکر است که اینجانب بنا بوظیفه ای که که برای خود احساس میکنم در هر موردیکه امکان بحث و توضیحی در باره هدایت بدست می آید بسهم خود از افشاء حقیقت راجع به او خودداری نمیکنم و اکنون نیز پس از مطالعه مجموعه تازه ای که با عنوان «عقاید و افکار

درباره صادق هدایت» از طرف «انجمن گیتی» منتشر شده
و حاوی مقالاتی است که در روزنامه ها و مجله ها در باره
هدایت درج گردیده خود را ملزم به دادن توضیحاتی می-
دانم ★»

در جزوه مزبور راجع به نوشته های عده ای از نویسندگان
که درباره صادق مطالبی دور از حقیقت نوشته اند توضیحاتی
از طرف اینجانب داده شده است . از میان این افراد شرحی نیز
درباره شادروان صبحی ، قصه سرای رادیو تهران نوشته شده
بوده است . بعداً به مناسبتی درباره ۷۶۷ مجله فردوسی هفتم
تیرماه ۱۳۴۷ نیز مطالبی در حدود آنچه در جزوه فوق نوشته شده
بوده نوشته شده است و مناسب دیدم که شرح مزبور را در اینجا
نقل کنم تا باقی بماند :

در مهرماه سال ۱۳۳۳ جزوه تازه ای با عنوان « خرچسونه ها »
در پاسخ اظهارات خلاف واقع عده ای مغرض درباره صادق از طرف
اینجانب منتشر شده است و در آن شرحی در باره آثار گرد آورده
قصه خوان رادیو تهران نوشته بودم و دخالت مستقیم صادق هدایت
را در تهیه و گردآوری آن آثار متذکر شدم . بعداً دیدم که در مقاله ای
که آقای کمیسروف ایران شناس و محقق معروف کسه با عنوان
« در باره زندگی و آثار صادق هدایت » در مجله مهم «سویتسکوی-
وستوکودنیه»، نشریه آکادمی شوروی نوشته براساس توضیحاتی

★ البته تازمانی که مقالات مندرج در مجموعه گیتی در نشریه های مختلف
بصورت پراکنده وجود داشت ، مطالب آنها چندان درخور توجه و اظهار نظر نبود
ولی اکنون که مقالات مزبور بصورتی مدون درآمده به اثرات گمراه کننده ای آن
بیشتر افزوده شده است زیرا اکنون دیگر این کتاب در عداد منابعی است که علاقه مندان
و محققین ناگزیر بدان مراجعه خواهند کرد و اگر درباره ای این مقالات توضیحات
لازم داده نشود مراجعه کنندگان درباره ای حقایق بسیاری دچار گمراهی خواهند شد.

که من در جزوه مزبور داده بودم شرکت بسیار نزدیک و مستقیم صادق هدایت را در تهیه مجموعه‌هائی که « قصه خوان رادیو » منتشر نموده بوده ذکر کرده است. آقای کمیسرอฟ چنین مینویسد: « با شرکت بسیار نزدیک و مستقیم صادق هدایت سه مجموعه جالب توجه از قصه‌های ایرانی منتشر شده است. »

و چون این شرح اندکی مبهم بود من در حاشیه ترجمه فارسی مقاله نامبرده چنین افزودم: « منظور مجموعه قصه‌هائی است که هدایت برای « قصه خوان رادیو » گرد آورده است. »

گرچه « قصه خوان رادیو » دیگر در این جهان نیست و به اصطلاح معروف، اکنون دستش از این دنیا کوتاه است و عقیده عمومی ما ایرانیان بر این است که « به مرده نباید چوب زد » یعنی نباید بعد از مرگ کسی نقطه ضعف اخلاقی و کارهای ناشایسته او را یادآور شد و یا آنها را برجسته کرد ولی حقیقت برتر از این حرف‌هاست و عدالت چنین حکم میکند که حقایق روشن شود.

مجموعه قصه‌هائی که مرحوم « قصه خوان رادیو » بنام خود منتشر کرده همه حاصل زحمات و راهنمایی‌های گرانبهای صادق هدایت بوده است و کتمان آن از عدالت بدور است. خود « قصه خوان رادیو » در مقدمه یکی از کتابهای خویش این موضوع را بطرز بارزی تایید کرده است و اینجانب نیز در این مورد در صفحه ۲۹ جزوه «خرچسونه‌ها» چنین نوشته بودم:

« در صفحه ۵۱ کتاب «افسانه‌های بوعلی» که در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ منتشر شده است « قصه خوان رادیو » چنین مینویسد: « این داستان را که اکنون برای شما می آورم نخستین بار روانشاد صادق هدایت پیدا کرد و برای من با دست خود نوشت و آن نوشته را من هنوز دارم. »

« هر چند منظور قصه خوان رادیو از عبارت « برای من با دست خود نوشت » نشان دادن عظمت مقام شخصی خود بوده است معذالک این اظهار تایید صریحی است به آنچه اینجانب در باره خدمات هدایت نسبت باو اشاره کرده‌ام زیرا نه تنها « افسانه‌های

بوعلی، بلکه بسیاری از افسانه ها و قصه های دیگر را هدایت بادیست خود برای «قصه خوان رادیو» نوشته یا در تنظیم و تصحیح آنها دخالت داشته است و بر اثر زحمات و ابتکارات هدایت بود که قسمت مهمی از قصه ها و افسانه های محلی اکنون بصورت مکتوب در دسترس مردم قرار گرفته است.

همه میدانند که مرحوم «قصه خوان رادیو» گرچه در ادبیات فارسی کم و بیش وارد بود ولی از «فرهنگ توده» و طرز جمع آوری آن کمترین اطلاعی نداشت وی فقط یک کارمند ساده دفتری در اداره کل موسیقی کشور بود

پس از مرگ صادق او ناجوانمردانه پاروی حق گذاشت و در گوشه و کنار که سهل است حتی در پشت رادیوی دولتی ایران در باره آن مرد شریف و بزرگوار که حق بزرگی به گردن او داشت به ناسزاگوئی پرداخت تا جائیکه میکوشید ثابت کند که صادق در امور مربوط به «فرهنگ توده» سر رشته چندان نداشته است و بدتر از همه درصدد برآمده بود که آثار گرانقدر او را نیز طرد کند و یاعده ای مغرض که سعی میکردند این آثار را محرک خودکشی و مسبب فساد معرفی کنند هم آواز شده بود. همین اظهارات باشایسته او مرا وادار کرد که درصدد توضیح برآیم لذا در جزوه «خرچسونه ها» که انتشار آن برای پاسخگوئی به کسانی که نسبت به صادق هدایت روش خصومت آمیز پیش گرفته بودند در نظر گرفته شده بود، قسمتی رانیز به شرح در اطراف روابط صادق و «قصه خوان رادیو» تخصیص داده بودم. در باره اینکه «قصه خوان رادیو» دستگاه رادیو را وسیله حمله و ناسزاگوئی بصادق قرار داده بود در ذیل صفحه ۲۸ جزوه مزبور چنین نوشته بودم:

«تاشهریور ۱۳۲۰ قصه هایی که از طرف اداره موسیقی کشور برای پخش به رادیو داده می شد خواننده موظف بود آنرا «عینا» در رادیو بخواند و حق نداشت حتی یک کلمه به متن آن ها افزوده یا از آن بکاهد ولی پس از شهریور ۱۳۲۰، قصه خوان رادیو در وسط هر قصه به رجائی و بهر کسی که دلش بخواهد میتواند گریزهایی بزند و خرده حسابهای خود را با این و آن تصفیه کند. منظور اینجانب

فعلا اعتراض به این نیست که چرا دستگاه رادیو دولتی وسیله تامین اغراض شخصی و خصوصی قرار میگیرد ولی نمیتوانم از ابراز تأثر خودداری کنم که می بینم « قصه خوان رادیو » وسیله ای را که در حقیقت هدایت در اختیار او گذاشته و سالها به او در تنظیم و تهیه این قصه ها کمک میکرده است بر علیه خود او بکار برده، درباره این مرد بزرگ که حق زیادی به گردن « قصه خوان رادیو » دارد اظهارات ناروایی که جزو برنامه رسمی رادیو هم نیست تا گوینده آنرا بتوان معذور دانست، ابراز میکند. البته برای پاسخ دادن به اظهاراتی که بوسیله رادیو پخش میشود باید از همان دستگاه استفاده کرد ولی متأسفانه برای استفاده از این دستگاه میسر نیست و اکنون وسیله ای جز مطبوعات در اختیار ندارم که آن هم نسبت به رادیو یک وسیله بسیار ناقصی است معذالک که آن هم نسبت به رادیو یک وسیله بسیار ناقصی است معذالک از این وسیله ناقص نمیتوان صرف نظر کرد زیرا بهتر از هیچ است به کمک آن میتوان لااقل عده ای را، هر قدر معدود که باشد، بابرخی از حقایق آشنا ساخت. زیرا بطوریکه شنیده میشود « قصه خوان رادیو »! حتی در محافل خصوصی و در ادارها و کافه ها و غیره نیز هر وقت فرصتی بدست می آورد به انکار مقام واقعی هدایت میپردازد فقط به این خیال واهی که بدین وسیله خواهد توانست خود را یگانه متخصص فلکلور (فرهنگ توده) در ایران معرفی کند.

در اطراف روابط صادق و قصه خوان رادیو در صفحه های ۲۶ و ۲۷ جزوه «خرچسونه ها» نیز چنین توضیح داده بودم:

« بطوریکه شاید عده ای از خوانندگان نیز مطلع باشند، ظادق هدایت سابقا چندی در اداره موسیقی کشور که هنرستان موسیقی نیز ضمیمه آن بود کار میکرد و در تنظیم مجله موسیقی و سایر فعالیت های هنری با سایر کارمندان آن اداره از قبیل نیمایوشیج و عبدالحسین نوشین و غیره همکاری داشت. پس از تاسیس اداره رادیو « کمیسیون رادیوی پرورش افکار » تصمیم گرفت برای کودکان برنامه ای در رادیو ترتیب دهد. برای اجرای این برنامه یکی از اعضای اداره موسیقی کشور (محمد ضیاء هشترودی) از طرف

اداره مزبور انتخاب و معرفی شد ولی در روز اجرای اولین برنامه عضو منتخب بعثت کسالت در اداره حضور نیافت. از قضا « قصه خوان بعدی رادیو » که در آن ایام در دفتر هنرستان موسیقی با حقوق مختصری خدمت میکرد به اداره موسیقی کشور رفت و آمد داشت و با کارمندان آن اداره نیز کم و بیش آشنا شده بود (و در آن روز برای تحویل گرفتن مقداری لوازم التحریر به اداره موسیقی آمده بود) لذا در نظر گرفته شد که برای جلوگیری از بروز وقفه در اجرای نخستین برنامه کودکان موقتاً از این شخص استفاده شود بعدها نیز چون عضوی که انتخاب شده بود برای این کار رغبتی نشان نمیداد لذا به پیشنهاد هدایت که طرز اجرای نخستین برنامه کودکان را پسندیده بود قرار شد این برنامه بطور قطع به عهده صبحی محول گردد . چون به ابتکار و دستور هدایت قبلاً در رادیو اعلام شده بود که هر کس قصه‌ای از ولایات بفرستد در رادیو پخش و نام فرستنده آن نیز معرفی خواهد شد لذا هر روز قصه‌های مختلفی از گوشه و کنار کشور به اداره موسیقی میرسید و پس از آنکه هدایت آنها را مطالعه میکرد و بصورت قابل اجرا درمی آورد به قصه خوان رادیو داده میشد که آنرا عیناً در پشت رادیو بخواند و همین قصه‌هاست که بعدها بصورت مجموعه‌هایی از طرف « قصه خوان رادیو » چاپ و منتشر شده است. صادق هدایت نظر به علاقه‌ای که به جمع آوری قصه‌های محلی ایران داشت و در این کار سالها مطالعه کرده بود ، قصه‌های رسیده را مطالعه و برای پخش بدست قصه خوان رادیو میداد. حتی مدتی پس از ترک خدمت اداره موسیقی کشور باز در امر تنظیم قصه‌ها مرتباً به قصه خوان کمک و او را راهنمایی میکرد، تمام اظهار نظرهای و حاشیه‌های مندرج در مجموعه افسانه‌ها و قصه‌های دیگری که از طرف « قصه خوان رادیو » چاپ شده بوسیله هدایت تذکر داده شده است (مگر توضیحات و تصرفات ناشیانه و دخالت‌هایی که مخالف اصول فنی این کار است). با اندکی دقت نیز هر کس میتواند پی ببرد که این توضیحات از طرف کسی میتواند داده شده باشد که در این فن دارای مطالعه و تخصص کافی است

نه کسیکه بر اثر یک اتفاق او را به کار قصه خوانی واداشته باشند. اما هدایت ، همانطور که در طبع او بود، هرگز پیش کسی در باره این کمکها اظهار نمیکرد و اگر « قصه خوان رادیو»! برای اینکه خود را یگانه متخصص «فرهنگ توده» در ایران قلمداد کند در صدد انکار مقام هدایت بر نمی آمد و تهمت ها و افترا های ناروا و دشنامهای خلاف شرافت و انسانیت درباره آن مرد شریف بر زبان نمی آورد طبعاً اینجانب نیز هرگز این مطلب را افشاء نمی کردم .»

۱۵۳- داستان ویکتور هوگو و وطنی

جزوه مزبور در دیماه ۱۳۳۶ در نسخه های معدود بچاپ رسیده است . قیمت تمام شده سه ریال بوده که بهمان قیمت در اختیار خریداران گذاشته شده و همین سه ریال دستمزد فروشنده بوده است. باوجود این قسمت اعظم نسخه های این جزوه بطور مجانی پخش شده است . چون تعداد صفحات جزوه نامبرده نسبتاً کم است متن آنرا در کتاب حاضر نقل میکنم:

مجله هفتگی «فردوسی» در شماره مورخ بیست و ششم آذرماه ۱۳۳۶ خود زیر عنوان: «به هدایت حمله میکنند» چنین مینویسد: «صادق هدایت» امروز بحق ، نامدارترین و هنرمندترین نویسنده معاصر ایران لقب گرفته است. تأسف در این است که وی امروز در میان ماناست و بجای او کسانی قلم میزنند که از مایه و استعداد نویسندگی بهره ندارند اما انتظار دارند که از آنها نیز چون هدایت تجلیل بعمل آید . و چون اعتنائی نمی بینند ، خشمگین میگردند و خیال میکنند که این آتش ها همه از گور « هدایت» بلند میشود، چوب بر میدارند و برمرده هدایت میکوبند.

آنها هم حق دارند ، زیرا می بینند که پیش از هدایت ، بکار نویسندگی پرداخته اند و از این جهت بر او حق تقدم دارند . و از نظر کمیت هم آثارشان چندین برابر

کتابهای هدایت است ، و علاوه بر اینها ، با هزار بالا و پائین سرو سر می‌دارند ، اما باز جایی برای خود در صحنه هنر باز نکرده‌اند.

دیگران ، «هدایت» مارا بزرگ می‌دارند و کتاب های او را بی‌بانیهای خودشان ترجمه میکنند ، ولی ما «هدایت» خود را گاه و بی گاه مورد حمله قرار میدهیم . و این تاسف آور است...»

و سپس مجله مزبور متن قسمتی از نوشته «یکی از نویسندگان ★» را که در یکی از مجله های «پرتصویر و کم ارزش تهران» به منظور حمله به صادق هدایت بچاپ رسیده است، نقل میکند.

اما مجله «فردوسی» نام حمله کننده و نام مجله اش را ذکر نکرده است چه مجله فردوسی ذکر این نام را به حق دونشان خود میدانسته است، ولی ما پس از تحقیق توانسته ایم نام حمله کننده و نام مجله را بدست آوریم.

البته هر فردی که به اصول انسانیت و شرافت پایند است و برای مقام بشریت و هنر احترام قائل میباشد در مقابل اینگونه حملات پست و غرض آلود نمیتواند بی اعتناء مانده سکوت اختیار کند، معذالک پس از آنکه ما به هویت حمله کننده و به نام مجله اش پی بردیم ، دیدیم بهتر بود که مجله «فردوسی» در این مورد بی اعتنائی و سکوت را ترجیح میداد، زیرا:

اولاً- نوشته ای که بنابه استنباط مجله «فردوسی» به قصد حمله به هدایت بچاپ رسیده است چه از نظر ادبی و چه از نظر محتوی نوشته ای است بتمام معنی بی ارزش .

ثانیا - این نوشته بی ارزش در مجله ای بی ارزش تر بچاپ رسیده، مجله ای که بدون کمترین اغراق، حتی به یکبار ورق زدن

★ «یکی از نویسندگان» لقبی است که خود نویسنده ای رمانی که گویا چندی است با عنوان «آتش بجان شمع قند ...» در مجله ای هفتگی «مصور تهران» بچاپ می رسد ، به خودشان مرحمت فرموده اند. در کشور ما چه مانعی دارد که پیاژه خود را جزو مرکبات قالب بزند !؟

هم نمی ارزد.

ثالثاً- این آقای « یکی از نویسندگان » آنقدر جرات و جسارت نداشته است که نام خود و یا نام هدایت را در نوشته خود صریحاً ذکر کند و فقط با استفاده از نشانه‌هایی مانند « گذارش به فرنگ افتاد . . . و خود را کشت » فکر خواننده را متوجه صادق هدایت می‌سازد.

رابعاً- کسانی که هدایت را از نزدیک می‌شناخته‌اند و کسانی که پس از درگذشت وی از روی نوشته‌های نویسندگان ایرانی و خارجی به شمه‌ای از زندگی خصوصی او آشنا شده‌اند خودشان بخوبی می‌توانند پی ببرند که نسبت‌هایی که به هدایت داده شده تا چه حد بی‌پایه و مغرضانه است . البته کسانی که هدایت را بقدر کافی نمی‌شناسند و فقط از روی این عبارت که : « گذارش به فرنگ افتاد و خود را کشت » شخص مورد حمله را صادق هدایت تصور کنند، مسلماً از فحشهای چارواداری و لحن غیوم‌دبانه‌ای که حمله‌کننده در نوشته خود بکار برده است و با توجه به نسبت های ناروایی که وقیحانه به وجود ارجمندی چون صادق که همه او را یگانه انسان کامل قرن ما میدانند ، داده شده است به آسانی پی خواهند برد که این ناسزا ها جز از حسادت و غرض و کینه نمی تواند ناشی شده باشد و لذا حمله‌کننده از عمل خود نتیجه‌ای کاملاً معکوس حاصل خواهد کرد.

خامساً- امروز دیگر صادق هدایت احتیاجی به دفاع ندارد زیرا همه افراد تحصیل کرده‌ما و همه نویسندگان و شاعران و هنرمندان و هنرشناسان و دانشجویان و دانش آموزان و حتی بسیاری از مردم عامی هدایت را کم و بیش می‌شناسند و از فضائل انسانی و خصائص هنری او باخبرند و لذا این گونه یاوه‌سرائیها کمترین تأثیری در آنها ندارد.

سادساً - کسانی که حمله‌کننده و مجله او را می‌شناسند میدانند که اگر کسانی باشند که بتوان به آنها حق داد که بدیگران نسبت انحرافات جنسی، از قبیل آنچه حمله‌کننده در نوشته خود ذکر کرده است بدهند ، و آنها را در خور سرزنش بدانند کارکنان

و همکاران مجله عقیقه «مصور تهران» نمیتوانند باشند .

خلاصه بهجهاث فوق و جهات بسیار دیگر اینجانب عقیده دارم که بهتر بود مجله «فردوسی» به نوشته «یکی از نویسندگان» مجله «مصور تهران» مطلقاً اعتنائی نمیکرد. حال که چنین نشده است ناگزیر باید به توضیحات مجله «فردوسی» توضیحاتی افزوده شود و علاوه بر عواملی که مجله فردوسی آنها را محرک حمله کننده دانسته است محرک اصلی حمله کننده معرفی گردد.

درک شخصیت صادق هدایت و فهم زندگی پاک وی آلتش او کار هر فرد ظاهر بین و بی‌مایه و مغرض نیست و بقول مجله «علم و زندگی» «بحث درباره آنچه صادق هدایت بود. بحث درباره شخصیت او، کار دشواری است که از عهده هر کسی برآمدنی نیست.»

کسی که هدایت را هرگز ندیده و نمیشناخته است و بنجول نویسی هم به او مجال اینکه آثار هدایت را بخواند نمیدهد و قدرت دید و نیروی فهم و استنباط او، از روی نوشته‌هایش، حتی به حد متوسط هم نمیرسد چگونه می‌تواند درباره زندگی صادق نظر صحیحی اظهار کند ؟

در باره صادق پس از مرگ وی نویسندگان بسیاری چه در ایران و چه در خارج از ایران مطالب زیادی نوشته‌اند و نیازی نیست که ما چیزی بگوئیم !

غرض ما در این مختصر معرفی علت اساسی حمله‌ای است که نویسنده اصلی داستان های بازاری و میتدل یا «ویکتور هوگو» وطنی، به هدایت کرده است تا مردم بدانند وی کعبه زندگی دیگران خرده میگیرد چگونه برای اطفاء آتش کینه و حسد خود همه اصول انسانیت و تربیت را زیر پا میگذارد و نیز معلوم شود وی که کار دیگران را قبول ندارد و آنها را مورد استهزاء قرار میدهد هنر خودش چه ارزشی دارد .

در آبانماه ۱۳۱۹ در تهران داستانی با عنوان «ناز» به قلم

«ح.م. حمید ★» که بر روی جلد آن تصویر زنی ایرانی پسند را برای جلب جوانان مجرد و مشتریان عزوبت کشیده عرضه کرده بودند بوسیله کتابفروشی رازی منتشر شد. این داستان نهمین داستان از سلسله داستانهای است که «ویکتور هوگوی وطنی» از چشمه خشک نشدنی نبوغ و هنر خود مرتباً صادر فرموده و میفرمایند!

این داستان را بر حسب تصادف یکی از دوستان هدایت خوانده بود و آنرا به هدایت داد که اونیز بخواند و از این فصاحت رقتبار که نامش را داستان نویسی گذاشته بودند باخبر شود.

چه کسی است که اندکی از ذوق ادبی و هنری بهره‌مند باشد و پس از خواندن اینگونه نوشته‌های مبتذل و بازاری که به زور تصاویر زنان لخت و عناوین شهوت‌انگیز بفروش میرسد و در آن چیزی جز احساسات ساختگی و جمله پردازیهای خنک و عشق‌های قلابی و نصایح ابلهانه و ریآآمیز اخلاقی چیز دیگری وجود ندارد از خود عکس‌العملی نشان‌دهد و حس تحقیر و استهزای او نسبت به نویسنده آنها برانگیخته نگردد؟

هدایت که به تحولات ادبی معاصر ایران ذی‌علاقه بود و جریان تغییر و تکامل داستان نویسی معاصر را تعقیب میکرد طبقاً پس از خواندن داستان مزبور نمیتوانست برانگیخته نگردد؟

لذا مقاله‌ای با همکاری همان دوست تنظیم کرد و با عنوان «داستان ناز» در شماره دوم سال سوم مورخ اردیبهشت ۱۳۲۰ مجله «موسیقی» یا امضای دیگری بچاپ رسانید.

غرض صادق این بود که برخی نکات را به نویسنده این داستانها در لباس طنز و شوخی گوشزد کند و به او دیگران در اصلاح کار خود کمک نماید ولی چگونه ممکن بود که این تذکرات بی‌غرضانه صادق موجب رنجش نویسنده‌ای که خود را ویکتور هوگوی معاصر میدانند نشود و وی را به انتقام برنیا انگیزد.

اما چگونه میتوان انتقام گرفت؟ در باره هدایت چه میشود

★ مجله «علم و زندگی» در شماره‌ی دیماه ۱۳۳۰ ح.م. حمید را «یکه‌تاز میدان ادبیات و داستانهای بازاری» می‌نامد.

گفت یا نوشت؟ چه ایرادی بر او یا هنر او میتوان وارد کرد؟

آیا او زندهای لخت را وسیله فروش آثار خود قرار داده بود؟ آیا او هرگز در صدد برآمده بود که هر هفته یا هر ماه بایک مشت لطائف عشقی و شهوت انگیز جیب جوانان نورس و ساده لوح را خالی کند؟ آیا او با کثیف ترین و بی ارزش ترین و بدنام ترین مجله ها همکاری می کرد؟ آیا او با ترجمه های قلبی و سرتیغ شکسته حق التالیف کلان بجیب میزد؟ آیا او نمایشنامه های نویسندگان خارجی را میگرفت و اسامی اشخاص و محلهای داستان را به اسامی فارسی تبدیل میساخت و با مثله کردن یا کم و زیاد کردن مطالب آن مرتباً نمایشنامه جدیدی بنام خود صادر میکرد؟ آیا او اهل زدوبند بود و یا بقول مجله « فردوسی » « با هزار بالا و پائین سروسری داشت ؟ » . . .

معلوم میشود که ویکتور هوگو، وطنی ما سالها مشغول مطالعه بود تا مگر راهی برای حمله به هدایت پیدا کند سرانجام بخیال خود توفیق یافت و طرح یک شاهکار دیگری را ریخت که در آن ظاهر موضوع انتحار و مباحثات اگزیستانسیالیستی را گنجانیده است، کسی که از فلسفه اگزیستانسیالیسم کمترین اطلاعی ندارد ناگهان فلان قهرمان داستان او در مباحثات ابلهانه خود که در حقیقت از زبان نویسنده داستان است در این زمینه در افشانی میکند و غیر مستقیم به هدایت میتازد.

ما عین نوشته هدایت را در باره « داستان ناز » شاهکار بنجول نویس قرن بیستم در زیر نقل میکنیم تا خوانندگان از یکطرف به ارزش شاهکارهای ادبی ویکتور هوگو، وطنی ما پی ببرند و از طرف دیگر علت اصلی حمله وی را دریابند.

(عباراتی که در داخل « » نوشته شده از متن خود داستان

* مثلاً بقرار اطلاع نویسنده داستان « ناز » یکی از نمایشنامه های یک نویسنده فرانسوی را با عنوان « شوهرهای مریم خانم » و با تعویض نام شخصیت های نمایشنامه بفارسی گردانید و در یکی از تئاترهای لاله زار بروی صحنه آورد ولی بزودی قضیه مکشوف و رسوائی بیار آمد و لذا از ادامه نمایش خودداری شد .

است و نیز خوانندگان مخصوصا باید توضیحات پاورقی رادرموقع خواندن مقاله از نظر دور ندارند والا مقاله ناقص خواهد بود) :

درباره داستان ناز

شیوه رمان نویسی یکی از ارکان ادبیات دنیاست، ولی در زبان فارسی تاکنون چندان رایج نبوده و نویسندگان زبردست ماکترباین شیوه گرائیده اند و البته اگر این عدم توجه ادامه می یافت یکی از نواقص ادبیات جدید محسوب می گردید .

خوشبختانه اخیراً در این شیوه نیز نویسندگان بزرگی پیدا شده اند که اگر کوشش ایشان در انشاء داستان های دلپذیر ادامه یابد میتوان آینده درخشانی را برای این فن پیش بینی نمود.

نکته ای که مخصوصا مایه بسی خوشوقتی است آنست که نویسندگان زبردست جوان چندان در پی تقلید از شیوه های متداول داستان نویسان بزرگ عالم نبوده خود روش مبتکرانه ای در آن فن اتخاذ نموده اند.

داستان دلپذیر «ناز» که این حقیر تازگی لذت خواندن آنرا یافته ام . یکی از نمونه های بسیار زیبایی داستان های جدید است که باشیوه ای خاص در کمال زبردستی نگارش یافته است^۱.

از هنرهای نویسنده زبردست این رمان و خصائص شیوه ایشان آنست که داستان را بر زمان و مکان

(۱) درباره شیوه نگارش این کتاب این ضعیف مدتها در اندیشه بود که آنرا جزء اسلوب ومانتیسم یا ناتورالیسم یا رئالیسم باید شمرد و بالاخره بفراست دریافت که این داستان دلپذیر بشیوه های نوین: Arrivisme و Fumisme و Mercantilisme نگاشته شده است .

محدود و مقید نمیفرمایند، بطوریکه ممکن است خواننده محل و زمان وقایع را هر کجا دلش میخواد قرار بدهد. فقط چون از درخت با اوباب و خرماذکری نشده، پیداست که در مناطق استوائی نبوده است و همچنین بی شبهه این حوادث در عرش و بهشت رخ نداده، و گرنه اشخاص داستان زیر سایه درخت های سدره و طوبی می نشستند. اینک خلاصه داستان:

در باغ بابا جواد که نویسنده محترم در آن آرزوی «طناب بازی»، «تاب خوردن» و «پرواز» و «آب تنی» دارد و خواننده را هم دعوت میکند، یک روز صبح شش دختر نازنین ۲ وارد میشوند. باین طریق فوراً نصف خواب زن بابا جواد که دیده بود چند نفر حوری بیباغ آمده اند و می خواهند یکدسته عفريت را بیرون کنند تعبیر میشود ۳ و می یکدیگر را قلقلک میدهند و میخندند.

این بابا جواد کرامتهائی دارد که اگر چه در کتاب ذکر نشده ولی خواننده زیرک خود باید استنباط کند و از آن جمله اینکه صبح پیش از چائی «از زندگی جز باغ خود و زن خود چیزی ندارد» ولی بلافاصله بعد از چائی خوردن «پسران تازه سالی» پیدا میکند که رو بشهر راه

(۲) ظاهراً این دختران خواهران شش قلو بوده اند و این نکته را که نویسنده باز پرسدستی تمام تا آخر داستان پنهان داشته، از اوصافی که برای دختران کرده میتوان دریافت. زیرا همه درست مانند هم نازنین و جوان و خوشگل و راسته بزیباترین جامه ها، بوده اند. یعنی «خوشگل مطلق» و بتأین وسیله نویسنده نمیخواهد سلیقه خود را به خواننده تحمیل بکند و او را در تصور خوشگلی آزاد میگذارد. شباهت اخلاقی ایشان هم بسیار است زیرا همه شوخیهای پلازمه میکنند همه دائماً میخندند.

(۳) فقط فرقی که خواب زن بابا جواد با رویای حزقیال نبی دارد اینست که خواب او زود تعبیر میشود ولی رویا بلاوجود تفسیر و تعبیر بسیار همینطور بی تکلیف مانده است.

چون از هنرهای نویسندگان بزرگ دنیا یکی آنست که بعضی نکات را ذکر نکرده درک آنها را بهوش خواننده وامیگذارند، نویسنده محترم ما نیز هیچ نمیگوید که این شش دختر حب سَن سن خورده اند، ولی خواننده خود این نکته را میفهمد زیرا چون بابا جواد را میبوسند «مشامش پر از عطر خوشبوترین دهانها میگردد..»

این دختران در شوخیهای لطیف و بامزه معرکه میکنند و مخصوصاً خودشان از شوخی های یکدیگر بسیار لذت میبرند، چنانکه چون یکی از ایشان میگوید:

«ما هم حوریان بهشت هستیم . بخدا بهشت دکان بزازی ندارد . . . همه «باز بققهه میخندند ، باز میدوند، باز شوخی میکنند ۵.»

در ضمن آنکه این شش دختر ادای بلبل را درآورده و برخلاف انتظار نویسنده محترم از درخت ارغوان بالا رفته روی شاخها نشسته اند ، سه جوان لاغر زردنبوی مردنی و تریاکی بیباغ می آیند و چون در بسته بود از دیوار بالا آمده توی باغ می جهند. ولی نویسنده که آن حرکت را از دختران دیده است اینجا دیگر هیچ تعجب نمیکند.

یکی از این جوانان تریاکی پاکزاد پهلوان داستانست . پاکزاد از پدر جهان شناس ۶ و مادری نادان بوجود آمده بود. هنوز بچه بیچاره درست بدنیا نیامده،

Génération spontanée (۴) باین طریق بابا جواد مسئله

(خلق المساعه) را که پلاستور با کوشش فراوان رد کرده است، دو باره اثبات میکند

(۵) نویسنده محترم که توجه شایانی بنکات اخلاقی و اجتماعی مینول میفرماید، سزاوار بود تذکر میداند کسانی که تا این اندازه بذلهگو و بامزه هستند باید برای رفع چشم زخم نظر قربانی بخود آویزان کنند.

(۶) بزم این حقیر نویسنده دانشمند واژه «جهان شناس» را بمعنی جغرافی دان، وضع کرده است.

پدرجهان شناس او را بباد نصیحت‌های اخلاقی و اجتماعی گرفت ، بطوریکه بچه وحشت کرد و پس از آنکه در شانزده سالگی دوره دبیرستان را بپایان رسانید، پنهانی با جوانی ناپاک ۷ بنام خوشدل که میخواست با خواهر پاکزاد رابطه پیدا کند رفیق شد. باهم دنبال خانمها افتادند و در خیابان ها «بزیباترین مناظری که در پیرامون خود می یافتند چشم دوختند» ۸ و خوشدل پاکزاد را «بزیبائی ها متوجه ساخت». ۹

بالاخره نخستین بار یکشب پاکزاد در حالیکه «چشم بدهان خوشبوی» ۱۰ زنی که پهلویش نشسته بود دوخته بود، از دست او گیلای عرقی نوشید و بعد هم تریاکی شد. پدر جهان شناس با نصایح اخلاقی پاکزاد را منقلع ساخت. پاکزاد حب خورد و تریاک را ترک نمود. پدر، دختر یکی از دوستان محترم خود را برای او نامزد کرد و سرمایه تجارت باو داد. دختر خود را نیز برای خوشدل عروسی کرد. اما پاکزاد زود توبه را شکست و باز «منقل تریاک را در پیش کشید و با نامزد نازنین خود مرتکب عمل ناشایستی شد» و «امضای شریک خود را ساخت» و «بصورت جانوری ناپاک و موحش درآمد ۱۱ بعد مادر پیرش را که باو ملامت میکرد «بزیر پا افکنده لگدهای سخت بر اندام ناتوانش» زد. پدرجهان شناس که این واقعه را

(۷) معلوم میشود این جوان تطهیر نمیکرده است.

(۸) اینجا نویسنده زبردست از قول ایشان عقیده خود را بیان میکند :

(۹) نویسنده دانشمند در این مورد لغت Pornographie را با Esthétique عوضی گرفته اند .

(۱۰) اگر مرحوم Coty از وجود این ضعیفه خبر می‌داشت ، البته او را برای کارخانه عطرسازی خود استخدام میکرد .

(۱۱) این تحول Métamorphose ناگهانی که در افسانه‌های قدیمی هم نظایر دارد، عقیده پیروان تناسخ را اثبات میکند.

دید « فریادی زد از پادر افتاد » و تابامداد بیدار ماند و فکر کرد، و بالاخره بوسیله یکنفر مستخدم قوی هیکل از خانه بیرونش « نداشت ».

مادر از غصه اول دیوانه شد و در حال دیوانگی نصایح اخلاقی بسیار عاقلانه بدختر خود داد و مرد ۱۱ چندی بعد « در یکی از آخرین شبهای زمستان » در یکی از نقاط مجهول شهر مجهولی که « از پای دیوار ها یا کنار جویهای خشک و بدبوی آن » « اشخاص مفلوک ژنده پوش لاغر و بدقیافه و کثیف » عبور میکردند در کنار همان جویهای خشک و بدبو پایشان « تازانو بگل فرو میرفت » در پس پرده قهوه‌خانه کثیفی « کسودی غلیظ و بدبو فضا را پر کرده بود » ۱۲ سه جوان تریاکی دست و رو نشسته که یکی از آنها پاکزاد است، نشستند و حرف های غم انگیز زدند و قرار گذاشتند که بروند انتحار کنند و برای آداب خودکشی هم قرار شد، یکی از آنها تار همراه بیاورد و دیگری سینه اش را برای مثنوی خواندن صاف کند بالاخره روز جمعه از سرباز ارچه سید ابراهیم ۱۳ راه افتادند و درست در موقعی که دختران ادای بلبل درآورده روی شاخه های ارغوان نشسته و « مرغان چمن را بحیرت افکنده بودند » بباغ بابا جواد رسیدند.

نویسنده زبردست که از مصاحبت این تریاکی ها خسته شده و از روی شکسته نفسی نسبت « بدسلیقگی » به خود میدهد، اینجا خوانندگان را با خود بباغ بابا جواد

(۱۱) نکته قابل توجه اینست که مادر اول دیوانه میشود و بعد میمیرد ، حال آنکه اگر نویسنده محترم عکس این نکته را نوشته بودند خوانندگان زیرک و باذوق البته تعجب میکردند .

(۱۲) البته نویسنده محترم خود این قهوه‌خانه را بلد بوده و اینکه نشانی درستی نمیدهد، یا از نوع صنعت تجاهل العارف است و یا میترسد که خوانندگان کتجکاو یقوت نوی این قهوه‌خانه سر بشکنند.

(۱۳) بعد از باغ بابا جواد اولین محلی است که در این کتاب ذکر شده است

یتماشای « حوریان بهشتی همان دختران نازنین » میبرد .
یکی از دختران که آن سه جوان را میبیند ۱۴ «قهقهه ای
را که سرکرده است از میان قطع میکند» ۱۵.

بعد جوانان می نشینند و عرق میخورند و
چنانچه قرار بود یکیشان سه تار میزند و دیگری که متخصص
مثنوی خواندن است شعری از حافظ میخواند و بعد کپسول
زهر را بر میدارند که بخورند.

آن شش دختر بشکل موجودات « سرسام آور»
از میان خرمنهای گل نمایان میشوند و نیمه عریان در هم
می پیچند و میرقصند ، و خنده ای چنان سخت و طولانی می
کنند «که جوانان بلرزه درمی آیند» ۱۶ بعد این شعرهای
لطیف و بامزه را:

زیر درخت یاسمن میگفت دلدارم بمن
لبهای تو شربت دارد زندگی با تو لذت دارد
باچند بیت دیگر باهمین بامزگی و لطافت میخوانند.

ناگهان سه نفر از ایشان که نامزد ندارند، عاشق
این سه جوان لاغر سیاه تریاکی میشوند و چون خوشبختانه
همه متخصص تهذیب اخلاق جوانان میباشند و خود را وقف
اصلاح جامعه کرده اند کمر همت بتصفیه اخلاق ایشان
می بندند.

اقدامات مقتضی فوراً شروع میشود ، اولین
اقدامی که برای اصلاح اخلاق ایشان میکنند دستور آب

(۱۴) ببخشناه دختران نویسنده محترم را نمی بینند و گرنه ناچار موضوع
داستان تغییر میکرد.

(۱۵) نویسنده زبردست فراموش کرده اند که بگویند این دختر در برش
ید طولانی داشته بطوریکه قهقهه را (البته باقیچی) درست از میان قطع نمیکرده است

(۱۶) معلوم نیست نویسنده چه عداوتی با حوریان دارد که آن هارا بصورت
Bacchantes جلوه بدهد و بجای توصیف بهشت منظره ای از Pandémonium
را مجسم بپسازد .

تنی است. بعد همه بشهر میروند. نام دختری که نصیب پاکزاد شده «ناز» است. صورت پاکزاد خاصیت کاغذ تور نسل دارد، بطوری که در مقابل سؤال ناز که آیا دوستم داری؟ اول «رنگش چون گچ سفید و سپس چون زغال سیاه می شود ۱۷» و از اینجا ناز یقین میکند که عاشق اوست ناز همه «عادات موحش» را از سر پاکزاد می

اندازد، اما هنوز نتوانسته است او را بترک تریاک وادار کند، برای اینکار اورابه افجه میبرد آنجا پاکزاد از اشاره ناز بلب خود در اثر همان خاصیت اصلی اول «رنگش سرخ و سپس سفید» میشود و قول میدهد که دیگر تریاک نکشد. بعد از چند روز ناز منقل ووافور خوبی برای او تهیه می بیند و بعد از ناهار باطاق میروند. ناز لباس خود را درمی آورد و «بوی تند و جذاب» تریاک در اطاق پیچیده است ۱۸ ناز به پاکزاد تکلیف میکند که از لبهای شیرین او یا تریاک تلخ یکی را انتخاب کند و پاکزاد پس از مدتی تردید بالاخره لبهای شیرین را انتخاب کرده، منقل ووافور را از پنجره بمیان حوض پرت میکند.

سال بعد که آن شش دختر باز در باغ باباجواد جمع میشوند، ناز قصه اقدامات خود را در تصفیه اخلاق پاکزاد بیان میکند و میگوید: «امروز ما هر شش نفر مدعی هستیم که ازما خوشتر- شادمان تر- خندانتر- وراضیتر از زندگی درهمه عالم وجود ندارد ۱۹ ناگهان پاکزاد با

(۱۷) البته ضرورت نداشت که نویسنده محترم بگوید صورت پاکزاد همیشه بهمان سیاهی باقی نماند. اینها نکاتی است که خواننده خود باید درک کند.

(۱۸) اینجا خواننده نباید ایراد کند که چطور در قهوه خانه دود تریاک (ص ۱۵۸) غلیظ و بد بو بود، و در این موقع بوی آن جذاب شده؟ شک نیست که که ناز برای عاشق خود تریاک زرین اعلی فراهم کرده است که با تریاک قهوه خانه ها فرق دارد.

(۱۹) نویسنده محترم فراموش کرده اند که طوس تر، احمق تر و پرورتر، یخچال تر و ساختگی تر را اضافه بفرمایند.

«چهره‌ای روشن و زیبا و موئی سیاه و فر خورده» وارد میشود در حالی که اتوی شلوارش یک‌دوره هم کج نیست ۲۰ و کفش های برقی او مثل آینه برق می‌زند.»
بمناسبت این حوادث ناز اسم خود را بر میگرداند و «نازنین» میگذارد. ۲۱



این داستان دلکش که هم شیرینی لبهای ناز و هم جذابی بوی تریاک را دارد و خواننده دیگر مجبور نیست که یکی از آن دو را اختیار نماید باینجا ختم میشود. هنر نویسنده دانشمند و زیر دست این داستان بیشتر در نکات فلسفی و روانشناسی و اخلاقی و تربیتی و اجتماعی و مواعظ سودمندی است که در اثر تجربیات شخصی خود ابداع کرده است در ضمن داستان بیان فرموده‌اند. از آنجمله عبارات پر مغز و عمیق ذیل است. ص ۱۵: «چه بسیار بچه‌های خیلی خوب که جوانان بسیار بد شدند و چه بسیار جوانان نیکو و آراسته و صالح که مردان بسیار بد از کار درآمدند. رمز تربیت صحیح در اینجاست.»

جای خوشوقتی است که نویسنده تیز هوش، این رمز را کشف فرمودند.

ص ۲۸: «اصلاً گویا چیزی که لذت و خوشی مطلق در آن وجود داشته باشد در این جهان وجود ندارد.»
ص ۲۸: «پاکزادگاه بیاد روزگار گذشته می افتاد و مالشی در دل خود احساس میکرد.»

اینجا نویسنده به نکته مهمی در روانشناسی

(۲۰) این حقیر در نظر دارد بزودی یک سری داستان ماهانه بنام «اتوی عشق» از خود صادر نموده و در معرض استفاده خوانندگان بگذارد.

(۲۱) نویسنده محترم مناسبت این تغییر اسم را بیان نمیکند و درک آن را بهوش خواننده وامیگذارد.

برخورده‌اند و آن اینست که یاد روزگار گذشته دل پیچه می‌آورد.

ص ۲۸: « افسوس که ما همه این چیز هارا می‌بینیم - احساس می‌کنیم ولی نمی فهمیم » اینجا نویسنده البته از جانب خود شکسته نفسی فرموده‌اند .

ص ۳۴ و ۳۵ : همه بدی ها و بدکاری ها از بدی فطرت، بدی اصل و نسب یابدی تربیت نخستین نیست . چه بسیار از رذائل و گناهان موحش که در اواسط عمر گریبان آدمی را میگیرد .

ص ۶۰: « دنیا دستهای مرموز و عجیب و بیرحمی دارد که گاه آنها را برای عده زیادی از فرزندان خود بکار می اندازد! چه کار موحش !! »

ص ۷۲: « در زندگی فقط باید خندید و خنداند، زیرا گریه گریه می‌آورد و خنده خنده بدنبال دارد . . . » حتی بزور غلغلک!

اما از این داستان عشق آلود نتیجه های اخلاقی مهمی گرفته میشود از آن جمله یکی آنکه معلوم میشود عشق خاصیت حب ترک تریاک را دارد و این خاصیت مهم که عرفای بزرگ بدان پی نبرده بودند از اکتشافات خود نویسنده است. اگر چه اظهار این نکته بنفع داروخانه ها نیست، ولی نویسندگان ناچار باید حقایق را بیان نمایند. فقط نکته ای که برای این حقیر موجب نگرانی است، آنست که این داستان چنان موثر نوشته شده که ممکن است بعضی جوانان نادان برای آنکه دختر زیبا عاشقشان بشود تریاکی بشوند ، و بعد هم منتقل تریاک را بر معشوقه ترجیح بدهند ولی امیدوارم اینگونه جوانان فاسد الاخلاق در جامعه پیدا نشوند. ۲۲

(۲۲) این جانب جوان ناپاکی را میشناسم که بهمین منظور تریاکی شد، وعاقبت هم تریاک تلخ را بر لبهای شیرین معشوقه ترجیح داد. اما این حوادث که مکرر واقع میشود، نتیجه اخلاقی در بر ندارد و بهتر است که رمان نویسان این موضوع را برای رمان انتخاب نفرمایند.

بعلاوه بطوریکه از آخر داستان برمی آید ،
عشق چهره را روشن و زیبا و موها را سیاه میکند و فر ششماهه
میزند و اظهار این نکته نیز اتفاقاً بضرر دکان های سلمانی
است ولی نویسنده در بیان آن شجاعت اخلاقی نشان داده
است .

جای بسی تأسف است که نویسنده زیر دست
این کتاب حق طبع و تقلید و ترجمه و اقتباس را در مورد
همه کشورها محفوظ فرموده اند، و گرنه بی شک تاکنون
در همه زبانها ترجمه و اقتباس شده بود. از آنجمله خود این
ضعیف تصمیم داشت که بوسیله ترجمه این کتاب بزبان
زرگری در جامعه عرض اندام نماید و متأسفانه باین مانع
برخورد. و این نکته فاجعه جبران ناپذیری برای کلیه زرگری
زبانان بشمار میرود .

امیدواریم که هم نویسنده دانشمند این کتاب
و هم نویسندگان زبردست دیگر بنوشتن اینگونه داستان
های ادبی و اخلاقی و اجتماعی و فلسفی و دامپزشکی ادامه
بدهند، تا ما را از کتابهای نویسندگان خارجی بی نیاز
فرمایند و گنجینه ادبیات فارسی را پرمایه تر و گرانیهاتر
سازند، و این توقع ما مخصوصاً از نویسنده بزرگوار داستان
«ناز» که پیروان و مقلدان بسیار دارند از همه بیشتر است.

تهران - اردیبهشت ۱۳۲۰



این بود نظر صادق در باره داستان « ناز » شاهکار «ویکتور
هوگوی وطنی » و این بود علت اصلی حملات پست و غرض آلود
ویکتور هوگوی وطنی، در مجله « مصور تهران » .
بهرجهت دوستان و آشنایان میدانند که من به علت کسالت

نمی‌توانم فعلاً بیش از این در باره شخص صادق هدایت چیزی بنویسم و یاد در باره خودکشی او که حمله کننده، علت مغرضانه‌ای برای آن ذکر میکند بحث‌نمایم، در این خصوص چندین بار سابقاً صحبت شده است، در اینجا فقط می‌گویم که عجیب نیست اگر «یکی از نویسندگان» در باره مرگ صادق و خودکشی او نظر مغرضانه و ابلهانه‌ای اظهار میکند بلکه بقول مجله فردوسی:

«عجیب این است که بعضی از نویسندگان نمی‌خواهند بفهمند که زنده بودن خودشان چه فاجعه دردناکی برای عالم هنر محسوب میشود.»

تهران - حسن قائمیان
اول دیماه ۱۳۳۶

چندی پس از انتشار جزوه مزبور شنیده شد که نویسنده شهیر، ح.م. حمید، در داستان مسلسل دیگری مجدداً هدایت و بخصوص مرا مورد حملات ناروایی قرار داده است. حقیقت آنکه من دیگر حوصله نداشتم دنباله این کار را بگیرم و به نوشته او مراجعه نکردم زیرا بنظر من این شخص و نوشته‌های او مطلقاً ارزش بیش از این را ندارند.

برای اینکه مبدا برخی از خوانندگان تصور کنند که اظهارات من در باره «ح.م. حمید» اقدام من در باره افشای این مطلب که نویسنده مقاله «در باره داستان ناز» مندرج در مجله موسیقی، صادق هدایت بوده است ناشی از حس انتقام جوئی من در برابر نوشته‌های «ح.م. حمید» راجع به صادق و به من بوده است بنابراین ناگزیر متن مقاله‌ای را که آقای «عباس پهلوان» که از چهره‌های سرشناس مطبوعات ایران ایران می‌باشد و با انتشار چندین مجموعه داستان صلاحیت خود را برای این گونه اظهار نظرها به ثبوت رسانیده‌اند در شماره ۱۴۰۹۸ روزنامه اطلاعات مورخ بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۵۲ با عنوان: «هدایت پدر ادبیات معاصر است» منتشر کرده‌اند در کتاب حاضر نقل میکنیم:

« مشکل آقای ح.م. حمید پرچمدار » ادبیات شهر آشوبی «
و همپالکی‌هایش که گردانندگان ادبیات شیر برنجی هستند ، مشکل
تجانیل است اینان نمی خواهند بروی خودبیاورند که دوره ایشان
سپری شده و قلمزنی‌منشی‌گری و دانش خط‌وربط و دفتر و دستک
ایضا ادب و هنر مانند مناصب دیوانی اختصاص به خانواده اعیان
و اشراف ندارد ولاتی‌پاتی های ادبیات معاصرهم که جرات کرده‌اند
به مناصب و امتیازات خانواده‌های اعیانی دست یابند حرفی دارند
گرچه هنوز دوله‌ها و دیگران آنها را قابل‌نمیدانند اما آقای ح.م. حمید
کسی است که از لابلای اوراق همین مجلات و روزنامه ها شهرت
پیدا کرده ولی مشکلش از آن یکی بزرگترست که عینهو غمباد هندی
رنجش میدهد و این مشکل همانا آدم ساکت و آرام و توقیرخوایده‌ای
است به نام صادق هدایت . چگونه بوده است آن حکایت؟

و اما این قضیه بر می‌گردد به نمیدانم سی یا چهل سال پیش-
کمتر یا بیشتر- که آن مرحوم مقاله‌ای شوخی مانند برای « ادبیات
حسینقلی خانی » نوشت و درگیری شروع شد. و این درگیری زمانی
بود که هدایت کتابهایش را یواشکی در سیصد چهار صد نسخه
چاپ میکرد و به این و آن میداد و اما حضرت ح.م. حمید در همان
زمان که تعداد نوسوادان رو به فزونی میرفت ، صبح یک داستان
منتشر می کردند و عصر یک داستان . و خوانندگان برای این
قصه‌های « ح.م. حمید؟ » کلی بروبیا داشتند دخترهایی که حالا
ماشاءاله شیرین پنجاه شصت سال دارند همان زمان بود که
صفحات موزیکال هم باب شده بود و قهرمان رویای دختران « آدم
های سبیل دوگلاسی » قصه های ح.م. حمید بود.

این شهرت یکسرش بر می گشت بخود نویسنده و همین
جاست که آقای ح.م. حمید می گویند بیشتر این ناشران از آثار او
پولدار شده‌اند اما .. دست برقضا این نویسنده شهیری که آنطوریا
معجزه قلم تهران را گیج و ویج خود کرده بود بهر تقدیر نتوانست
شهرتی دیرپا مثل هدایت بدست آورد.

چه می شود دخترها شوهر می کردند پسر های جوان
بالاخره زن گرفتند بچه‌دار شدند پا بسن گذاشتند نوه‌دار شدند

یادشان رفت آن دوره سانتی مانتالی که داشتند چی می خواندندو نویسنده محبوبشان کی بود؟

کسکهای نقدی وچمنی آقا بالاخان

خوب تا اینجا سر نویسنده بی کلاه بود آنهمه قصه نوشته بود واما هر جا که میروی وقتی صحبت قصه می شود میگویند « هدایت » .

این بار یک یورش دیگر می برند ازطریق تماشاخانه تهران و تهران مصور و «خود یاری» بانو « شهر آشوب» و معاضدت و کمک های نقدی و « جنسی» آقابالاخان سرتیپ بکلی تهران را «تسخیر» و کلافه کرد.

« شهر آشوب» باعرب و عجم و رمالو قاطرچی و کجاوه چی، یار غار بود واز آنطرف آقا بالاخان پدر سوخته رحم به صغیر و کبیر نمی کرد چه حکایتی! تهران تب « شهر آشوب» گرفته بود و «آفت» و بعد حضرت ح.م. حمید بهمین روال « آقابالا خان» سرتیپ قشون را قبایش کرد و شال بست کمرش و یک شمشیر و دستار و اسمش را گذاشت طاهرین خلف در داستانی پرشکوه باسم «رابعه» در قرن چندم هجری قمری با سخاوت قهرمانان پاچه و رمالیده پاورقی ها متاسفانه برای « نویسنده » آن در مقابل « رقیب فرضی» ایشان یعنی هدایت اعتباری کسب نکرد ودر این لحظات است که عقده و بغض جای ملکات فاضله را در نهاد نویسنده محبوب ومشهور پاورقی های پر خواننده مجلات می گیرد و بصورت یک عناد بروز می کند .

عقیده «خود استاد ییتی»

آقای «ح.م. حمید» بینی و بین الله در عالم مطبوعات پیش کسوت هستند و احترامشان واجب ولی حقیقت اینست که آنچه هدایت پس از مرگش گرفته این جناب ح.م. حمید با تمام شهرت پاورقی هایش بدست نیاورده طرفدارانی را که صادق دارد و بقول

«ح.م. حمید» برایش یقه چاک میدهند او فاقد آنست شاگردانی که افتخار دارند که هدایت استاد آنهاست متأسفانه جناب «ح.م. حمید» از آنها محرومند.

«ح.م. حمید» این «بغض» به هدایت را هیچوقت قایم نکرد حتی از خدا که پنهان نیست از شما چه پنهان هم اوست که انگ «ضاله» به کمیت «هدایت» چسباند و اوست که ادعا کرد که «قصه» های هدایت باعث گمراهی جوانان و رواج خودکشی میان آنهاست* والان باز بشکلی دیگر مشکل او برمیگردد به همین قضیه منتهی سابق براین بی پروا و شتاب زده تر بود و این «بغض» را هیچگاه مخفی نمیکرد. حتی تابجائی که هیچ تردیدی نکرد تا باصطلاح به سبک هدایت، چند داستان بنویسد و به اسم خواننده زن چاپ بزند ولی حالا راه را از این ور شروع کرده اند. معقولانه تر و با حرفهای ظاهر پسندتر و اینکه ادبیات معاصر را قبول ندارند که رک و پوست کنده باز میگردد به قضیه هدایت چرا؟

خودمانیم این ادبیات معاصر و قصه نویسی بالکل ازصادق هدایت تاثیر گرفته حتی آل احمدش (مجموعه سه تار) چوبکش (عنتری که لوطیش مرد) حالا بعد هرکه راه خودش را رفت ولی شد، بماند. و حالا «ح.م. حمید» با تخطئه «قصه نویسی» معاصر باز میخواهد، چوب بمرده هدایت بزند که اگر قصه نویسی امروز «چیزی» نشده ارزشی ندارد برای اینستکه قصه نویس ها بجای

* چندی پیش آقای «ح.م. حمید» گویا درپاسخ شرحی که من راجع به بوف گور نوشتم و متن گنونی آنها که از متن «بوفگور» چاپ تهران گرفته شده است مشکوک معرفی کرده بودم درمقاله ای تایید کرده اند که در روزهای چاپ «بوفگور» در روزنامه «ایران» وی در آن روزنامه کار میکرده است و چون قسمتهائی از اثر مزبور را مایه گمراهی جوانان و مخالف آداب و رسوم و مهرک خودکشی، میدانسته اند، لذا آنها را از متن کتاب حذف کرده اند. نمیدانم حال آن دوستی که تلفن کرده به سردبیر «فردوسی» چندی پیشتر به وی اطلاع داده بود که «اظهار نظر قائمیان درباره مشکوک بودن متن بوفگور درست نیست» هنوز بر سر حرف خود باقی هست یا نه؟

اینکه از او « پیروی » کنند رفته‌اند دنبال هدایت. وقتی قصه نویس های امروز که طرفداران کمتری از آثار هدایت دارند جلویشان را بگیریم، له و لورده‌اشان کنیم و بگذاریم کنار، آنوقت تازه میرسیم که اینجا ادبیات الکی که «هیچی» نیست، «استاد»ش کی بوده؟ کی‌راه را نشان داده که باز میرسیم به هدایت و قشقرق که بله آن «نامرد» و «نااستاد» ادبیات معاصر را منحرف کرده است. در حالیکه اگر دست «ح.م. حمید» داده بودند، حتی هفت هشت تا مدال ادبیات نوبل را هم داشتیم.

داستان عشق و ناکامی

... و اما مشکل دیگر «ح.م. حمید» اینست که به حق خودش راضی نیست. یعنی پارا از گلیم خودش بیشتر دراز میکند ماشاءالله هزار ماشاءالله از جمله معدود آدمهای این روزگارند که عطر خوش شهرت تو مشامش پیچیده و طعم شیرین تلفن‌ها و مراجعات «طرفداران» خود را چشیده و از آن «بهره‌مند» شده‌اند. پولش را آنطور که در مجلات تا این اواخر باب بوده گرفته و حالا نوبت بعدی هاست که میخواهند پاجای پای او بگذارند و این ربطی ندارد به صادق هدایت آدمی که منزوی بود، از تظاهر و شهرت بدش می‌آمد. شرم حضورش میشد که کسی او را نویسنده بداند و با اینکه سوادش راداشت، زبان خارجی‌اش را میدانست نفرت دنبال اینکه به به‌وجه‌چه بشنود. دخترها برایش غیه بکشدند. هر هفته یک زنبیل‌نامه به مجله‌ای برسد.

آرام و منزوی زندگی کرد همه زچرها را بجان کشید و چیزهایی نوشت و خودش را خلاص کرد.

صدالبته اگر روز و روزگاری پاورقی نویسی در ایران بررسی شود. بلاشک یک محقق منصف اسم «ح.م. حمید» را جلوتر از «جواد فاضل» می‌نویسد و حتی چندتا از پاورقی نویسی های بعدی را متأثر از مکتب استاد بشمار خواهد آورد.

بالاخره ایشان هم در نوشته های خود «سبکی» داشته‌اند که بعدها شاگردان صدیقی پیدا کرده‌اند. سبکی که اساسش بر

وسوسه خواننده است نشان دادن رذائل شهوت رانی ، همخوابگی های باگناه و بی گناه ، تجاوز به زور ، بدخلقی های روحی و نکبت های زندگی و بعد هم که چندین صد شماره این جور چیزها رانوشته اند و خواننده را حالی بحالی کردند در پایان یک نتیجه اخلاقی هم می گیرند که خواننده « درس عبرتی » گرفته باشد.

فی المثل ایشان نمی دانم در هزار شماره مجله تهران مصور « آقا بالاخان سرتیپ » را با آن قد و قامت و شکل و شمایل « دلربا » بجان نوامیس مردم می اندازد . در وصف این « حجله های زفاف » آقای « ح.م. حمید » واقعا معرکه می کنند . . . ولی با همه این احوال چون نویسنده آدم « مودبی » است که ضمنا ناچار است از این طریق نان بخورد ایشان نیز فراموش نمی کنند که نویسنده وظایف اخلاقی هم دارد و در پایان داستان این آقا بالاخان برومند و رشید و خوشگل از بخت بد و دست قهار طبیعت سوزاک می گیرد . سیفلیس میگیرد . زنش فاسق پیدا می کند خودش سگباز می شود . بچه اش ور می پرد بعد هم خود « آقا بالا » به تیر غیب گرفتار می آید و مثلا اکثر داستانهای « ح.م. حمید » با این نتیجه اخلاقی از پیش معلوم که بله « چاه کن ته چاه است » ، « از این دست بدی از آن دست میخوری » و همین ماجرا ها را برعکس کنید برای قهرمان داستان دیگرش بانو « شهر آشوب » که « مادینه » آن « آقا بالاخان » سرتیپ است مرتب برای این و آن « چاه » می کند و بعد بدست نویسنده در چاه فرو میرود!

پاورقی نویسی شاخ غول را می شکند ؟

این ریزه کاری ها را نوشتم که دوستانی که بنفع ایشان شاخ و شانه کشیده اند آدمها را نترسانند که شما آثار ایشان را نخوانده اید و شیر دود کنند تو دل آنها که احيانا جا بزنند و این جور چیزها را پای ادبیات متعالی معاصر قالب کنند .

بنده مهمترین آثار ایشان را که به آن افتخار هم می کنند ، خواننده ام و آثار هدایت راهم و حتی یک موقع سردبیر در نشریه می خواست از بنده در مجله ای که « ح.م. حمید » هم کار می کرد ، یک پاورقی نویس جدید بسازد آن زمان بحبویه شهرت و معروفیت

ایشان بود و ملاحظه می فرمائید بنده دنبال آنکار نرفتم. اما به خیال خودم راهی را رفتم که «هدایت» نامعروف! و محجور و غیر مشهور (که از صدقا خواننده مجله دوتا هم او را نمی شناختند) رفتم در حالیکه آقای « ح.م. حمید » آنزمان تمام زرق و برق اینکه یک نویسنده جوان و سوسه شود که روزی به پایه اشتهار او برسد دارا بودند و این بنده هم می توانستم تحت تاثیر استاد و ضرب چشم مطبوعاتی در زمینه پاورقی نویسی - حداقل در سطح پائین تری - برای خودم کیابییائی براه بیاندازم.

چنین که «ح.م. حمید» ادبیات معاصر را (که می گوید قبولش ندارد) «میراث هدایت» می داند و همین است که باعث بدقلقی ایشان شده است و می خواهد آنرا بگوید تا بلکه حداقل دلش از یابیت این مشکل اولی راحت شود و گرنه کیست که بتواند این همه کتابهای قصه از زمان هدایت تاکنون را نادیده بگیرد . بشمارید دستتان خسته میشود و اما میماند چقدر جوابیه برای چند نفری که مثل بنده تو این گود « لخت » شده اند و متاسفانه دوتا از این دوستان بدجوری «رمانتیک بازی» در آوردند .

آنان طوری از «پاورقی نویسی» صحبت کرده اند که انگار پاورقی نویس شاخ غول را می شکند و توپ و تشر که میدانید «پاورقی در مجله» یعنی چی ؟!

- قربانت اگر « قدمعلی سرامی » جابخورد بنده که میدانم چیست حداقل ۲۰ سال سابقه کار مطبوعاتی بمن اجازه میدهد (بشما دوستان عزیزی که بعدا به صف مطبوعات پیوستید) عرض کنم یعنی : حرف مفت. گزافی است خط و ربط نویسنده ای جور باشد تا هرچه پرت و پلا توکله اش دارد دنبال هم ردیف کند. بوس و کنار دختره و پسره ، پدر سوختگی رقیب، عملیات واسطه ها، صحنه های ممنوع عاشقانه و صحنه های زجرآور قتل و کشتار بدون اینکه طرح و توطئه و گره در آن تابع نظمی باشد . تمام «انتریگ» های این خز عیلات در همان «ادامه دارد» و «ناتمامی» است که ته داستان می آید تا هفته بعد که خواننده تو هول و هراس که فی المثل «قهرمان داستان که اتومبیلش منحرف شده طرف دره» و نوشته اند «بقیه در

هفته آینده، تا آنموقع به چه بلائی دچار میشود البته آسمان بزمین
نمی آید . هفته آینده ادامه داستان بادوسطر شروع میشود که
«اتومبیل درست لب دره بهتخته سنگی برخورد و متوقف شد»..

این سر تا پای «انتریگ» و «هیجانی» است که تو پاورقی
هست و اگر تو کتاب دنبال هم بیاید هیچ حالتی را در خواننده ایجاد
نمیکند . حتی سرگرم کننده هم نیست. بردارید این پاورقی هائی که
کتاب شده بخوانید کسالت آورست و تمام لطف آن برای یک خواننده
معمولی در آن « ناتمام» و «ادامه دارد» بوده که ته داستان یک شماره
مجله می آمده است.

داستایوسکی و ح.م. حمید

و دوست دیگر ما جناب شهباز در دفاع از «پاورقی نویسی»
پاورقی های اواز قبیل «آفت و شهر آشوب» مجله تهران مصور را
با «خاطرات خانه مردگان» داستایوسکی ، آثار « تورگینیف» مانند
(یادداشت های یک شکارچی و . . .) و « ژان کریستف» رومن-
رولان و باباگوریو، بالزاک و مبالفی آثار ازموام ، ولز، همینگوی و
فالکنر و کالدول مقایسه کرده اند و اینکه آثار آن بزرگان هم تو
نشریات و مجلات به صورت پاورقی چاپ میشده بنده اگر کتابخانه
جناب شهباز را ندیده بودم قضاوتم جور دیگری بود همچنین اگر
از مطالعه ایشان در ادبیات خارجی خبر نداشتم . ولسی بنده از
همین آقای شهباز میخواهم بپرسم آیا نشریات قرن نوزدهم و اوائل
قرن بیستم و نشریات « هنر زمان» و «ادبیات معاصر»ی که آن
بزرگواران آثار خود را در آن چاپ میزدند چیزی شبیه نشریات
این دوره و زمانه است؟ آیا این خواننده هائی که بر سر سه راهی
ودو راهی شرح و داستان « فریب خورده ها» و آن قضایای « آقا
بالاخان» و « شهر آشوب» هستند در شمار خواننده آن نشریات
می آیند که خاطرات زیر زمینی داستایوسکی ، آثار موام و رومن
رولان و بالزاک را می خوانند جناب شهباز این خواننده های دوره
و زمانه ما را حتی پاورقی های « ح.م. حمید» هم دیگر راضی نمی
کند آنها در «همبستری» زن و مرد و دختر و پسر» دیگر توصیف

های ساقی مانند آتال و تصویرهای رویا انگیز او را هم نمیپسندند
قضیه را بی‌پروا تر، هرچه سکسی‌تر.

دوستان عزیز! از چه چیز اینجور «پاورقی نویسی» دفاع
میکنید؟ این راهی است که نشان داده . . . و آن صد چند کتاب، ده
ها نویسنده معاصر - پرفروغ ترینش «چوبک و جلال» کسانی
هستند که ادامه دهنده راهی هستند که «هدایت» نشان داد. آقای
شهباز با این استدلال شما فردا هم می‌خواهید از نویسندگان خزعبلات
«زنان فریب خورده» و شاهکار نویس «برسر سهرابی» دفاع کنید
و بعنوان اینکه «آثارشان را بصورت پاورقی می‌نویسد» با
«داستایوسکی و رومن رولان» مقایسه بفرمائید اگر می‌گوئید نه!
پس شما از «شهرت» این پاورقی نویسان «شهر معاصر» بی
خبرید و از میزان درآمدشان بی اطلاعید و نمیدانید اینها هم چون
«ح.م. حمید» در زمان خودش - در میان خوانندگان آثار بی بدیل
خویش از چه «شهرت و معروفیتی» برخوردارند که البته آنها هم
دیر یا زود جایشان را به چند نفر دیگر خواهند داد ولی باز خدا پدر
این دست آخری هارا بیامرزد که «فعلاً ادعائی ندارند و برای
«ادبیات معاصر» هم مثل جناب «ح.م. حمید» شمشیر تیز نکرده‌اند.
این بود نظری یکی از نویسندگان ذیصلاحیت در باره نویسنده
داستان «ناز»، حال بد نیست به نوشته یکی از نویسندگان دیگر در
باره نویسنده نقد برداستان «ناز»، یعنی در باره صادق هدایت و
نوشته او، در این خصوص نظری ببندیم:

آقای صادق همایونی در صفحه ۵۵ کتاب «مردی که با
سایه اش حرف می‌زد» چنین مینویسد:

«نقدی که صادق هدایت بر داستان «ناز» نگاشته
همه خصائص و ویژگیهای او را در نقد که همانا توجه به
نکات واقعی ضعف اثر، و روش کار صاحب اثر است،
دربر دارد. قلم صادق هدایت برای نگارش این نقد،
فوق‌العاده نرم، روان، صریح، شیرین و شیوا می‌گردد.
برداشت‌های زیبا، بیانش سرشار و روال کارش آموزنده
است. او در این نقد دید کاملاً واقعی و اصول فکری خود

راکه برپایه و مایه دانش اصیل بنیاد شده بر معیار نوشته (داستان ناز) پیاده می کند . و مسلم است کسه در این مصاف نقص واقعی اثر ، گمراهی های فکری نویسنده ، ضعف شیوه نگارش ، عدم پرداخت به مواد و مصالحی که باید در کارگاه داستان سپرد از قوام گیرد و جنبه جالب و جامعی به خود بگیرد ، بی توجهی به اصولی که در داستان پردازی فوق العاده حائز اهمیت است بخوبی آشکار می شود . در عمق این نقد طنزگونه ، صدای خنده های تلخ و طعنه آمیزی بر آنان که بادست تهی بی بازار آمده اند و داعیه دارند ، خنده های تلخ و طعنه آمیزی بد آنان که خرف را بجای گوهر عرضه می کنند . در این نقد صادق هدایت از خودش ، از اندیشه اش ، از هنرش ، از شیوه خاص و ویژگیهای فکری خویش دفاع میکند و فاصله حیرت انگیز بین داستانهای خودش و داستانهای بشیوه داستان « ناز » غیر مستقیم نشان میدهد و پرش ذوق و جهش هنری و فکری خود را باتلاشهای مذبحخانه ، کودکانه و تهی مقایسه میکند بی آنکه از این مقایسه سخن بگوید و یا ترا به داروی بنشانند .»

۱۶۴- آری ، بوفکور هدایت را باید سوزانید .

جزوه فوق که شامل در حدود یکصد صفحه میباشد در خرداد ماه ۱۳۳۵ منتشر شده است در روی جلد آن نیز صریحا قید شده است که: « این جزوه مجانی است.»

نقل متن کامل جزوه مزبور در کتاب حاضر میسر نیست فقط مقدمه کوتاهی را که برای آن نوشته ام در اینجا با احتضار نقل میکنم تا موضوع اصلی رساله مزبور برای خوانندگان کتاب حاضر که مسلما بدان دسترسی نداشته اند تاحدی روشن باشد . البته کسانی که مایلند به متن کامل رساله مزبور دسترسی

یابند باید منتظر تجدید چاپ آن باشند. اما مقاله‌هایی را که در آن از نویسندگان خارجی نقل کرده‌ام در کتاب «نظریات نویسندگان بزرگ خارجی در باره زندگی و آثار صادق هدایت» منتشر کرده‌ام می‌توان یافت.

اینک خلاصه مقدمه رساله «آری، بوف کور هدایت را باید سوزانید»:

آری، بوف کور صادق هدایت را باید سوزانید، و این نخستین بار در زندگی من است که خود را با عقیده یک روزنامه نگار معمولی، ولی البته در همین حد، موافق می‌بینم. هدایت خود در صفحه چهارم کتاب خود که آنرا نخستین بار در بمبئی در چند نسخه غیر فروشی برای دوستان خود کپی برداری کرده بود، چنین می‌نویسد:

«طبع و فروش در ایران ممنوع است»

چه هدایت خود بهتراز هرکسی این محیط را میشناخت و بهرشد فکری و ادبی افراد آن آشنا بود و میدانست در اینجا غیر از بنجولهای ادبی طالب و مدافع ندارد.

اکنون من بهمتن بوف کور و به آنچه فلان روزنامه درباره آن عنوان کرده است چندان کاری ندارم، در این خصوص نظریات نویسندگان بزرگ اروپا را که غالباً از شخصیت‌های برجسته جهانی نیز محسوب میشوند در صفحات بعد خواهیم دید هرچند چیزی که فلان روزنامه را قانع میکند سخن منطقی نیست و این امر از شیوه قضاوتیکه درباره بوف کور کرده است بخوبی هویدا است. مثلاً انقلابات و هیجانات یک پسر بچه دم بلوغ کسه تظاهراتی طبیعی است * و یاسل اخیانا موروثی فلان جوان علیل چه ربطی بابوف

* به کتاب منظریازی، تالیف اینجانب فصل بلوغ صفحه ۶۷-۵۹ رجوع شود. فعلاً برای اینکه مدیر روزنامه هفتگی توجه فرماید که بچه عظمی آن پسر بچه هفده ساله‌ای که وی برای ارشاد بخانه خود برده است دوچار چنان وضع روحی است و چرا به هدایت و بوف کور او علاقه دارد چند سطر از فصل مزبور را

گور میتواند داشته باشد؟ همینقدر میگویم آنچه از طرف روزنامه هفتگی در باره بوف کور عنوان شده است اگر مغرضانه نباشد مسلماً ناشی از این است که عنوان کننده محترم سوزاندن کتاب بوف کور یا بوف کور را نخوانده و اگر هم خوانده است چون ظاهراً آن مایه لازم و کافی برای درک یک اثر هنری چون بوف کور را نداشته درست چیزی از آن سردر نیاورده است چه برای درک بوک کور و تشخیص مواد اولیه ای که بوف کور از آن ترکیب یافته و همچنین برای فهمیدن ارزش هنری بوف کور و تکنیکی که در آن بنکار رفته است جهان بینی مخصوص و طرز تفکر فلسفی خاص و

نقل میکنیم :

روس میگوید : « جوانان پرستندگان زیبایی هستند، عشق به زیبایی و علاقه به هنر و هنرمند در جوانان تأیید رجه بت پرستی میرسد . . . »

در دوره بلوغ جوان از تصورات و تخیلات شاعرانه و تعبیرات و تشبیهات ادبی لذت بی پایانی میبرد . . .

دوره بلوغ از بحرانی ترین دوران زندگی است زیرا در این دوره جوان در فواصل مختلف گرفتار ناراحتی روحی است و یک احساس مبهمی از ناتوانی و افزوده دارد ، بهمین جهت بیشتر به دنیای تخیل و رویا ، دنیایی که غم انگیز ولی شیرین است پناه میبرد .

الزکی میگوید : سعی کنید فرزندانان را آسوده بگذارید . شما خودتان باشاپستگی و شرافتمندی و اعتدال زندگی کنید به این ترتیب به فرزندانان طرز زندگی کردن را بقدر کافی آموخته اید . . .

و چون مدیر محترم بنا به ادعای خود اهل مطالعه هم هستند و بعضی از آثار را دیوار و سباز میخوانند لابد تاکنون چندین صد جلد آثار نویسندگان را در زمینه مسائل مربوط به جوانان دیوار و سباز مطالعه فرموده اندو بعید نیست تئوریهای هم از خودشان داشته باشند وگرنه چگونه ممکن است جناب ایشان بدون صلاحیت ، کمر به حفظ نسل جوان بسته اظهار نظر درباره سرنوشت آنها بفرمایند و جسارت است که ما ایشان را به نوشته های ناچیز خودمان مراجعه دهیم و وقت گرانبهای ایشان را که باید صرف حفظ « اتحاد ملی » و مصلحت عمومی بشود برای خواندن این چیزها تلف کنیم .

ذوق بلند هنری لازم است و بعلاوه کسیکه جرات اظهار نظر در باره بوف کور را میکند باید لاف به تحول فکری و ادبی جهان آشنا باشد و آثار نویسندگان مشابه همه را خوانده باشد و بسیاری شرایط دیگر را دارا باشد که کمتر کسی واجد است. بوف کور خیال شپرداری نیست که هرکس همینکه امتیاز روزنامه‌ای را بدست آورد خود را برای بحث و اظهار نظر در باره آن صالح بداند.

اما در باره تاثیر بوف کور که روزنامه هفتگی مدعی است جوانان را بخودکشی میکشاند:

اگر از میان هزاران خواننده بوف کور اتفاقاً شخصی دقیق و حساس و پرمایه پیدا شود که از خواندن بوف کور احساس تلخ و ناگواری از پوچی و بیهودگی حیات حاصل کند این احساس مطلقاً کافی نیست که حتی آنی فکر خودکشی را در مغز او خطوط دهد زیرا عواملی که میتواند احساس بیزاری از حیات را به ثمر برساند در کمتر کسی موجود است و اگر موجود باشد دیگر برای خودکشی احتیاجی به خواندن بوف کور نیست و امیدوارم که مدیر محترم این را قبول داشته باشند که اینهمه نویسندگان و متفکرین بزرگ که در طی قرون، هشیارانه بزندگی خود خاتمه داده‌اند هیچکدامشان هنوز بوف کور را نخوانده بودند! بعلاوه سالهاست که بوف کور در دسترس مردم بسیاری قرار دارد ولی کسی را نمیتوان نشان داد که هشیارانه و با ایمان به ناپایداری و بیهودگی حیات، نه از فقر و استیصال و غیره، به زندگی خود خاتمه داده باشد و اگر مدیر محترم کسی را سراغ دارند بما نشان بدهند تا ما در برابر عظمت فکری چنین کسی سر تعظیم فرود بیاوریم.

بنابراین بهتر است عجالاً آقای مدیر باتدبیر روزنامه، اول برای جلوگیری از خودکشیهای ناشی از فقر و استیصال در کشور ما نقشه‌ای طرح فرمایند و خودشان و کتابفروشیهای رقیب ناشر آثار هدایت و همه محرکین محترم از جانب بوف کور زیاد نگران نباشند زیرا هرگز کسی از هم میهنان ما با خواندن آن خودکشی

نخواهد کرد چنانکه حروف چین این کتاب که تاکنون ده بار آنرا خوانده و چیده است و مصحح که سی بار آنرا خوانده و تصحیح کرده است و مدیر محترم روزنامه هفتگی که از بس اهل مطالعه است بنابه گفته خود سه بار آنرا خوانده است نه فقط یکبار معذالک هیچ یک از اینها تا امروز خودکشی نکرده اند و می بینیم که روزنامه شریفه همچنان به تامین « اتحاد ملی » و حفظ مصلحت عمومی و دفاع از منافع هموطنان و دموکراسی عزیز مشغول است و هرچند عده ای از مغرضین در گوشه و کنار چنین رانمود میکنند که این یقه درانی های بی ریای مدیر محترم برای حفظ مصلحت عمومی ، محصول قرارری بوده که در اصل مربوط بکتاب دیگری از آثار صادق است و بوف کور و ربط دادن تحریم آن با مصلحت عمومی و کشف ناگهانی علت خودکشی و دلسوزی شدید برای کسانی که هرگز خودشان را نخواهند کشت ، وسیله عوام فریبانه ای برای وصول به هدف بیش نیست. ولی اینجانب اطمینان قطعی دارم که دفاع روزنامه هفتگی از کتاب « حاجی آقا »! در شماره اخیر خود بیچوجه بر اثر بر ملا شدن قضیه و یا برای ایزگم کردن نبود بلکه ناشی از روش بیطرفانه مدیر محترم و دانشمند بوده است!

بعید نیست مدیر محترم ادعا کنند که فقر و گرسنگی برای خودکشی یک ایرانی کافی نیست و فقط و فقط کتاب خطرناک بوف کور است که اشخاص مستاصل را به خودکشی میکشاند و مثال و نمونه هم که در چننه هر روزنامه نگاری انباشته است، حالا منطقی است یا غیر منطقی، دروغ است یا راست بهر صورت بدرد خوانندگان همان روزنامه میخورد، ولی ما منتظر نمیشویم و خودمان از پیش یک نمونه ذکر میکنیم که زحمت روزنامه را کم کرده باشیم:

فلان سپور از اداره رانده ، وقتی می بیند دو روز است بهر دری زده حتی یک وعده نان خالی هم نتوانست به کودکانش برساند چند عدد شمع و یک جلد بوف کور میخرد و دو سه شب مانند آن پسر بچه ای که مدیر روزنامه ارشادش فرموده بودند « جلوی شمع چمباتمه میزند » و بعد خود را با استفاده از بند چاروئی که دولت به او داده بوده است به سقف می آویزد (که البته این عمل

سوء استفاده از اموال دولتی نیز هست که یکی دیگر از مفاسد بوف کور را می‌رساند. ما شبهه را قوی میگیریم که بر اثر مبارزه بابیسوادی، همه افراد بوف کور خوان و بوف کوردان شده‌اند و اینگونه خودکشیها هم ناشی از تاثیر بوف کور است حالا اگر می‌فرمائید این سپور نمیایستی خود را بکشد پس بفرمائید چه می‌بایستی بکند؟

نه آقا، نه، بروید دوره های روزنامه خود را جلوی خودتان بگذارید و درست آنرا برانداز کنید و درست حدود صلاحیت خود را بسنجید و در همان حدود عمل کنید وارد معقولات نشوید و اموردیگر را به اهتش واگذارید چه کسانی که بهتر از شما بتوانند سود و زیان بوف کور را بفهمند کم نیستند. اگر ما بخواهیم نظر شما را بپذیریم باید خیلی پیشتر از بوف کور مفاخر ادبی گذشته خود را بسوزانیم و فقط بچند شاهکار که از آن جمله دوره های روزنامه شماست اکتفا کنیم. اما اگر اینجانب طرفدار سوزاندن بوف کور هستم از آن نظریکه شما میفرمائید نیست، بلکه از نظر دیگری است.

بوف کور در میان آثار ادبی دوره معاصر ایران بسی ناجور افتاده است. بوف کور برای محیط دیگر و مردم دیگری است، مردمیکه قدر آنرا بشناسند. چنانکه پس از انتشار ترجمه آن در پاریس این کتاب در محافل مهم ادبی جهان مقامی را که شایسته آن بوده بدست آورده است و حسن استقبال از طرف محافل مزبور از بوف کور بعمل آمده در مورد کمتر کتابی سابقه داشته است.

طبق نامه هائیکه آقای کستلو برای من نوشته‌اند بزودی ترجمه انگلیسی بوف کور در لندن نیز منتشر خواهد شد و بطوریکه مترجم اظهار امیدواری کرده است در جامعه انگلو-ساکسون نیز این کتاب با حسن استقبال نظیر حسن استقبال جامعه فرانسوی روبرو خواهد گشت. بنابراین سوزاندن متن این شاهکار در ایران تعجب آور نخواهد بود. اما اگر این کار صورت عمل بخود بگیرد و این داغ ننگبر

پیشانی ادبیات معاصر ایران نهاده شود مسلماً نسل‌های آینده این شاهکار بینظیر را که موجب سر بلندی ایران و ادبیات ایران در جوامع متمون جهان شده است دو باره بفارسی خواهند گردانید و بفکر مباشرین و مبتکرین کتاب سوزانی قرن بیستم ما خواهند خندید همانطور که ما امروز بریش آنهائیکه به بهانه‌های مذهبی و اخلاقی در صدد انهدام آثار خیام و حافظ و غیره بر آمده بوده‌اند می‌خندیم .

و من از همان نظریکه طرفدار سوزانیدن بوف کور هستم، اگر آثار دیگر هدایت نیز تا کنون دقیقاً به یکی از بیانیهای خارجی ترجمه شده بود پیشنهاد میکردم که متن همه آنها را بسوزانند. هدایت اگر برخی از نوشته‌های خود را به پیشنهاد دوستان و با مباشرت آنها در سال های بیشتر بچاپ نرسانیده بود همانطور که بسیاری از نوشته‌های چاپ نشده خود را از میان برده است ★ همه آنها را پیش از مرگ خود نابود میکرد تا فلان روزنامه آنها را وسیله تظاهرات ریاکارانه و تبلیغات سود جویانه خود قرار ندهد .

بهرجهت همانطور که قبلاً گفته‌ام آثار هدایت برای محیط دیگر و مردم دیگری است محیطی که لااقل مدعی روزنامه نگاریش خود علمدار کتاب سوزانی نباشد و مردمی که آنقدر رشد فکری داشته باشند که بخاطر پیشرفت فکرو هنر به روزنامه‌های کتاب سوز مجال رشد در محیط مطبوعاتی خود ندهند .

حسن قائمیان

تهران خرداد ۱۳۳۵

پس از انتشار جزوه فوق ناگهان دنباله مقاله « اتحاد ملی » نیز قطع شد و کتابهایی را که از کتابفروشیها جمع کرده

★ به صفحه سی و چهار و سی و پنج و سی و شش توضیح اینجانب در کتاب « نوشته های پراکنده صادق هدایت » چاپ ۱۳۳۴ تهران رجوع شود.

بودند همرا، به استثناء یک جلد، به آنها پس دادند.
تاکنون همیشه دو مسئله مهم وسیله حمله به صادق واقع بود یکی حمله او به «اسلام» که مغرضین حمله های او به اعراب را حمله به اسلام معرفی کرده بودند و دیگر اینکه بسرخی از نوشته های او را مسبب خودکشی و گمراهی جوانان وانمود کرده بودند. مورد نخست با توضیحاتی که در کتاب «ظهور!» داده بودم و مورد دوم با شرحی که در رساله «آری، بوف کور هدایت راباید سوزاند» نوشته بودم تعدیل و سست شده بود بقسمی که در هر دو مورد کتابهای جمع آوری شده از کتابفروشیها را، به استثناء یک جلد، به آنها برگردانده بودند.

ضمناً توزیع نسخه های مجانی کتاب «آری، بوف کور هدایت راباید سوزاند» رایکی دوتن از دانشجویان دانشکده ادبیات بعهده گرفته بودند. در پشت جلد نیز این موضوع قید شده بوده است.

۱۷- در باره آثاری از صادق که تاکنون توسط بنگاه امیرکبیر منتشر شده است.

فهرست این آثار در صفحه اول کلیه آثاری که از صادق منتشر شده ذکر گردیده است.

کسانی که از جزئیات امور مربوط به طبع و نشر آثار صادق اطلاع درستی ندارند تصور میکنند که کلیه سود حاصل از انتشار این آثار به جیب من میرود (فعلاً ما به مغرضینی که درعین داشتن اطلاع، چنین شایعاتی رادرگوشه و کنار پخش می کنند اعتنائی نداریم) تا امروز من هرگز و مطلقاً در امور مالی مربوط به آثار مذکور کمترین دخالتی نداشته و ندارم، همیشه فقط وراثت صادق بوده اند که از حق چاپ آثار او استفاده میکردند.

تاروزیکه پدر صادق زنده بود امور مالی مربوط به طبع و نشر آثار فرزند خود را شخصاً اداره میکرد و اگرگاه من دربرخی از موارد به درخواست او یا ناشر مداخله هائی کرده باشم این مداخله

ما از حد نظارت در چاپ و جمع آوری و تصحیح آثار صادق تجاوز نمی کرد و با مسائل مادی آثار مزبور بهیچوجه ارتباطی نداشت.

روزی یک نفر که او را درست نمی شناختم در کافه قنادی فیروز آمد سر میز ما نشست پس از صحبت های متفرقه گفت:
- الان آثار صادق را که خوب میخرند؟
گفتم: - ظاهراً همین طوره!
گفت: - پس فعلاً کار و بار شما نباید بد باشد!
بالحنی اندکی تمسخر آمیز گفتم:
- چرا بد باشد، بعکس فعلاً که من و تو روغن!
ولی حقیقت این است که من در امور مالی مربوط به آثار صادق کمترین دخالتی نداشته و ندارم.

۱۸- در باره یادگار های صادق (از قبیل : نامه ها، عکس ها، نقاشی ها و غیره)

یادگارهای فوق عبارتند از

الف - عکسهای چند مربوط به دوره های مختلف زندگی صادق در فرانسه شامل عکسهای فردی و دسته جمعی، عکسهای که صادق ظاهراً آنها را بنا به خواهش پدر یا مادر خود در فواصل معین به تهران میفرستاده است. گویا پدر و مادر او مرتباً از او عکس مطالبه میکردند تا از حال و روز او در ایامی که در فرانسه تحصیل میکردند است با خبر باشند.

در اینجا باید این نکته را متذکر شوم که صادق اصولاً از دوربین گریزان بود (مثلاً روزی در منزل یکی از دوستان که دوربینی داشت و ما درخانه او مهمان بودیم خواست عکسی از ما بردارد ولی صادق خود را تقریباً پشت ستونی پنهان کرده بود. در نتیجه فقط قسمتی از چهره هدایت در عکس افتاده

بوده است و من مخصوصاً عکس مزبور را در کتاب « انتظار » چاپ کرده شرح زیر را به آن افزوده بوده‌ام:

هدایت بخصوص در دوره های اخیر عمر خود از دوربین گریزان بود بحدی که شاید بتوان گفت عکس فوق تنها عکسی است که هدایت در آن به میل خود در برابر دوربین قرار گرفته، حتی در همین عکس نیز وی خود را اندکی در پشت ستون پنهان کرده است عکسهائی که از هدایت در دست این و آن دیده میشود بیشتر موافقی برداشته شده که وی مطلقاً توجه نداشت و مایل به برداشتن آن عکس ها هم نبوده است.)



ب- نامه های خصوصی یعنی نامه های که صادق آنها را از فرانسه به تهران و یا از تهران به فرانسه و یا به شهرهای دیگر ایران فرستاده است. متن برخی از نامه های مزبور را در یاد بود نامه ششمین سال درگذشت صادق هدایت و کتاب « در باره ظهور و علانم ظهور » گراور و نقل کرده‌ام.



ج- نامه های مختلف اداری که اینجانب متن بسیاری از آنها را سابقاً در مقاله ای با عنوان « مشاغل اداری صادق هدایت » در مجله فردوسی چاپ کرده‌ام.



د- یادداشتهای گوناگونی که صادق در حاشیه برخی از آثار خود به منظور تصحیح یا تکمیل آنها نوشته است مانند

حاشیه‌هایی که به کتاب «نیرنگستان» خود افزوده است که برخی از آن صفحات در کتاب حاضر گراور شده است.
دیگر یادداشت‌هایی که صادق به کتابهای مختلفی که مطالعه میکرده نوشته است مانند:
حاشیه‌ای که صادق به کتاب معروف:

Delire et Rêve

اثر زیگموند فروید در تحلیلی از:

La Gradiva

اثر یانسن (Jensen) بخط خود افزوده است.
اثر اخیر یکی از آثار معروف ادبی جهان است که در نوشته‌های برخی از نویسندگان خارجی بهنگام مقایسه و اثبات اهمیت آثار صادق به آن اشاره شده است.
همچنین حاشیه‌هایی که صادق هدایت با خط خود به کتاب «تریستان» اثر تئوفیل گوتیه و بسیاری دیگر، زده است.



هـ اهداء نامه‌های صادق شامل عباراتی بامزه و طنز آمیز که در صفحه اول همه کتابهایی که به دوستان خود داده دیده می شود. در صفحه اول چاپ اول همه آثاری که صادق به من داده است این عبارات دیده می شده است. متأسفانه بر اثر سماجت موجودی که بعداً مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ اشرفی سال ۱۳۴۹) را از خود صادر کرده است و اطاقی هم در مجاورت اطاق من کرایه کرده بود روزی صفحه اول همه آثاری که از صادق داشتم یکی یکی در حضور او پاره کرده و در سبد زیر میز خودم ریختم بدین نظر که شاید این شخص دست از سر من بردارد. من از وقاحت و سماجت او به راستی به جان آمده بودم و این عمل احمقانه مرا بر من میگردید.



و- یازده قطعه از نقاشیهای رنگین صادق در اختیار من

بود که آنها را در اختیار مرحوم اعتضادالملک قرار دادم آنچه به شدت موجب خشم وراث محترم اعتضادالملک شده بود شرحی است که اینجانب با عنوان : « پاسخی به یک نقاش کپیچی و یاوه‌گو در صفحه ۱۴۱ کتاب «ظهور» نوشته بودم و اینک قسمتی از آن شرح :

چون قرار شده بود یادگارهای صادق از هر قبیل که در اختیار دوستان است یکجا در اطاق خانه‌پدري اوگرد آورده شود تا به تدریج موزه کوچکی فراهم شود طبعاً این نقاشیهائیز تاملاتی که پدر صادق زنده بود در اطاق سابق موجود بود (یکباردر نخستین جلسه یادبود صادق هدایت از این گونه آثار و یادگار ها نمایشگاه کوچکی در تالار فرهنگ ترتیب داده شده بود) ولی پس از مرگ اعتضادالملک ظاهراً دیگران قدر این یادگارهای گرانبها را آنطورکه باید ندانستند بهمین جهت پس از فروش خانه پدری این یادگار ها پراکنده شد و بدست این و آن افتاد من جمله نقاشیهای او. من پس از چندین بار مراجعه نتوانستم دوباره آنها را بدست بیآورم زیرا قرار بود این نقاشی ها باقطع مناسب و رنگ اصلی و بطور خارج ازمتن در نوشته های پراکنده صادق‌گرد آورده چاپ شود . متأسفانه دانسته شده است که این یادگار های گرانبها را بیک استوار ارتش که گویا طراحی میکرده داده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند از او پس بگیرند یا شاید برای استرداد آنها کوشش چندانی مبذول نشده است ! قدرمسلّم این است که اولاً من دررد کردن این نقاشیها به مرحوم اعتضادالملک خبط بزرگی کرده‌ام و ثانیاً این نقاشیها در دست هر کس که باشد مسروقه است.

از حسن اتفاق سابقاً من به مناسبت انتشار کتاب کوچکی با عنوان « انتظار » از بعضی از این نقاشیها گراور های کوچکی تهیه کرده بودم که نزد من باقی و در صفحات بعد آنها را یکجا در کنار هم چاپ میکنم. گرچه

به اندازه های کوچکتر از اصل فقط با یک رنگ چاپ میشوند معذالک میتوانند برای خوانندگان نمونه‌هائی از ذوق تفننی صادق در نقاشی و پاسخی باظهارات بی‌شرمانه نویسنده کتاب اخیرالانتشار باشند.

(یعنی کتاب: «در باره صادق هدایت دانسته و سنجیده قضاوت کنیم» که در بخش سوم- جلد دوم کتاب حاضر در باره آن بحث خواهیم کرد)



ز- چند رشته تسبیح اسپند و مهره‌های چشم زخم و چیزهای دیگر مانند مجسمه بودا با لبخند مخصوص که گویا مایه الهام صادق در تهیه داستان «آخرین لبخند» او بوده است. این مجسمه را کسانی که به خانه صادق رفت و آمد داشته‌اند به روی میزبزرگ او دیده‌اند و همچنین میز بزرگ تحریر صادق و چند گنجه مملو از کتاب و یک مجری کوچک که همیشه بروی آن قرار داشته و بنظرم قفل و کلیدی هم داشت که صادق برخی از چیزهای کوچک و کم‌حجم و یاوسائل ساده میگساری را در قفسه های آن می‌گذاشت.



ح- چند تابلو از «درویش» نقاش معروف و دوست صادق. یکی از این تابلوهای جالب که هدایت آنرا بسیار می‌پسندید وقاب کرده به دیوار اطاق خود آویخته بود عجزه‌ای است که دارد جامی را به زمین میکوبد این تابلو ملهم از این شعر خیام میباشد:

این کوزه گرده‌رچنین جام لطیف
میسازد و باز بر زمین می‌زندش.

این تابلو با قطع کوچکتر در کتاب «ترانه‌های خیام» گراوور شده است.



ط- کتابهایی که دوستان صادق از خارج برای او می فرستادند و گاه از طرف فرستنده اهدا نامه‌ای نیز به آنها افزوده میشد و من تعدادی از این کتابها را دارم مانند کتابهایی که دکتر شهید نورائی برای صادق میفرستاد و کتابهایی که آقای امیرعباس هویدا برای صادق و گاه برای من میفرستاد و در آن ایام صادق کتابها را مجدداً به آدرس من برای کرمانشاه پست میکرد.



ی- یادداشت‌هایی که صادق در حاشیه برخی از کتابهای خود برای تکمیل مطالب آنها مینوشت مانند مثلاً کتاب نیرنگستان که من سه نسخه از آنها را دارم و گراور برخی از صفحات آنها را در کتاب حاضر خارج از متن چاپ خواهم کرد. این یادداشتها را خارج نویس کرده و به ناشر آثار صادق داده‌ام که در موقع تجدید چاپ کتاب مزبور آنها را نیز منظور کند ولی اطلاعی ندارم که آیا چنین کرده است یا نه.

اگر فرصتی دست دهد متن نیرنگستان چاپ کنونی را با چاپ های سابق مقابله خواهم کرد تا اطمینان حاصل کنم که آیا یادداشت های اضافی مرا به متن سابق افزوده‌اند و اگر احیاناً چنین نکرده باشند علاقه‌مندان میتوانند از روی گراور صفحات مختلف «نیرنگستان» که احتمالاً در کتاب حاضر چاپ خواهد شد نسخه‌ای را که در اختیار دارند تکمیل کنند. (البته یاد داشته‌ای که به خط خود صادق است معتبر میباشد نه اظهار نظر اشخاص دیگر که ممکن است در متن گراور ها به نظر برسد.



ک - تعدادی عکسهای مختلف فردی و دسته جمعی که پیش من و دوستان دیگر صادق بود.



ل- نقاشیهائی با خطوط که آن ها را برای مطالعه به گرد آورنده مجموعه « کتاب صادق هدایت » چاپ بنگاه اشرفی ۱۳۴۹ داده ام ووی آنها را مثل اینکه از پدرش به او ارث رسیده باشد بدون اجازه و توضیح و بی ذکرماخذ چاپ کرده است.



م- نامه هائی از صادق که من قصد داشتم آنچه تاکنون بدست آمده در بخش جداگانه ای از کتاب « نوشته های پراکنده صادق هدایت » چاپ کنم ولی چنین فرصتی گمان نمیکنم دست بدهد و لذا میماند برای بعد .



۱۹- آثار چاپ نشده و تجدید چاپ نشده صادق.

در این خصوص در مجله فردوسی شماره ۲۷ مرداد ۱۳۴۸ ببعد مقاله هائی نوشته بودم که بعلى دنباله آنها قطع شده است . اکنون ضرورتی دیده نمیشود که همان مطالب در اینجا تکرار و نقل شود.

چون این آثار هنوز چاپ یا تجدید چاپ نشده طبعاً سودی از آنها عاید نشده که چیزی بمن رسیده باشد.



۲۰- مقاله هائی که از فروردین ماه ۱۳۳۰ ببعد بوسیله اینجانب ترجمه یا در مجله ها نوشته شده است. مقاله های مزبور عبارتند از:

الف- مقاله هائی که من آنها را از مجله های فرانسه و انگلیسی و روسی بفارسی ترجمه کرده ام . غالب این مقاله هارا در کتاب « نظریات نویسندگان بزرگ خارجی در باره صادق هدایت »

نیز میتوان یافت.

ب- مقاله‌هایی که شخصا در باره زندگی و آثار صادق نوشته‌ام که آنها را نیز میتوان به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته آنهایی هستند که زندگی و آثار صادق در آنها مورد بحث قرار گرفته است.

دسته دوم مقاله‌هایی است که از طرف من در پاسخ کسانی که راجع به صادق مطالبی نادرست و مخالف با حقیقت نوشته بوده‌اند منتشر شده است.

بطوریکه اغلب خوانندگان اطلاع دارند بیشتر مجله‌های ادبی و هنری هفتگی یا ماهیانه ما معمولاً به نویسندگان و مترجمین چیزی نمی‌پردازند بخصوص که من خود نیز تاکنون شخصا توقعی از این مجله‌ها نداشته‌ام و در همه عمر فقط یک بار، آنهم در روزهایی که حقوق اداری من بعلی قطع شده بوده، بادیافت مبلغ دوهزار ریال، بابت مقاله، بنا به اصرار دوست ما آقای عباس پهلوان سردبیر مجله فردوسی موافقت کرده بوده‌ام.

آیا وصول این مبلغ ناچیز که در مقابل مقاله‌ای که شخصا نوشته بوده‌ام عاید من شده است «همه‌گونه بهره برداری از نام و آثار صادق» محسوب میشود؟



۲۱- نوشته‌هایی در باره صادق که ناتمام گذاشته شده و فعلاً قصد انتشار آنها در میان نیست :

به علت علاقه‌ای که من همیشه نسبت به صادق داشته و دارم در سالهای پس از درگذشت او هرگز از فکر تهیه و تنظیم مطالبی که روشنگر احوال و آثار او باشد فارغ نبوده‌ام ولی بواسطه تهمت‌های ناروا و ناسزا های وقیحانه عده‌ای از «شیادان ادبی»، سالهاست که این فکر روبه ضعف گذاشته و حتی دنباله این فکر را تا اندازه‌ای رها کرده‌ام و علاقه‌مندان به صادق نباید این امر را

ناشی از سهل انگاری و مسامحه در انجام وظیفه دوستی من نسبت به صادق بدانند و همچنان متوقع باشند که من به فعالیت های سابق خود ادامه دهم .

عده ای از علاقه مندان صادق معتقدند که نباید به لاطائفات مشتی از مردم مغرض و شیاد اعتنائی کرد. من عقیده آنها را قبول دارم ولی اگر کسی حساس تر و زودرنج تر از آن بود که آن تهمت هارا تحمل کند و همه ناملازمات را بر خود هموار سازد، آن وقت چه باید کرد؟

اینک مختصری در باره هریک از نوشته هائی که فعلا ناتمام باقی گذاشته شده و از تکمیل و انتشار آنها انصراف قطعی حاصل کرده ام :



۲۲۱- « اندیشه های صادق از خلال گفته ها و نوشته های او » :

این اثری است که مدتهای دراز برای تهیه و تنظیم آن صرف وقت شده است زیرا گذشته از کوششهایی که برای استفاده از حافظه شخصی مصروف شده وقت بسیاری نیز برای تهیه فیش های مربوط به افکار مندرج در نوشته های صادق بکار رفته است. ولی در سالهای اول این کار پیشرفت مناسبی داشته است تا حدی که آگهی انتشار قریب الوقوع اثر مزبور را به جراید داده بودم اثر مزبور ممکن بود تا حدودی شبیه کتابی درآید که اخیرا با عنوان « گفتگو با کافکا » اثر گوستاو یانوش که در تهران بوسیله آقای فرامرز بهزاد ترجمه و منتشر شده است.

البته من هرگز آن دعوی را ندارم که کتاب من به همان اهمیت و عمق کتاب « گفتگو با کافکا » در می آمده است.

شاید آنچه از زبان صادق ویا از روی نوشته های او در کتاب من ذکر میشده است با گفته های کافکا کاملا برابری نمیکرده است ولی مسلما نوشته های خود من هرگز بپای نوشته های یانوش نمیرسید و این بهیچوجه شکسته نفسی نیست.

بهرحال دوحالت ممکن بود اتفاق بیفتد :

یکی اینکه اگر من قبل از انتشار کتاب « گفتگو باکافکا » یادداشتهای خود را منتشر کرده بودم در این صورت با توجه به تاریخ انتشار کتاب « گفتگو باکافکا »، کسی نمی توانست کتاب مرا تقلید یا اقتباسی از کتاب فوق بداند ، ولی چه کسی ممکن بود از من دفاع کند باتوجه به تاریخ انتشار کتاب من ثابت نماید که تقلید و اقتباسی در کار نیست . اگر صادق دوستانی داشت که در این گونه موارد درباره آثار او ذهن مردم را روشن کنند، من چه کسی را داشتم ؟

اگر اتفاقا من بدون اطلاع از تاریخ انتشار کتاب یانوش کتاب خود را بعد از تاریخ انتشار کتاب « گفتگو باکافکا » منتشر میکردم چون مسلما در بسیاری از موارد شباهتهائی بین کتاب من و کتاب «گفتگو باکافکا» بنظر میرسید چگونه میشد ثابت کرد که من کتاب «گفتگو باکافکا» راندریده به انتشار یادداشتهای خود پرداخته ام و آنچه نوشته ام از خودم بوده است. مثلا در کتاب یانوش ، کافکا مطالبی در باره آثار خود به او گفته بوده است که صادق هدایت یکی دوشب پیش از حرکت خود بیاریس عینا همان مطلب را در باره آثار خود ، در سه راه لاله زارنو، بهمن گفته بوده است.

حال اگر من گفته صادق را در این مورد مینوشتم مسلما عده ای تصور میکردند که متن آنرا از نوشته « یانوش » اقتباس کرده بوده ام دوشب پیش از حرکت صادق که با او برای تحویل کتابهائی بطرف خانه او میرفتیم سه راه لاله زار نو که رسیدیم صحبت از آثارش به میان آمد مایه تعجب است که وی درباره این آثار تقریبا همان چیزی را گفت که اکنون میخوانم که کافکا در باره آثار خود گفته بوده است .

اما تفاوتی که کتاب من با کتاب یانوش داشت این بوده که من در کتاب خود تنها به گفته های صادق اکتفا نکرده ام بلکه با استفاده از آثار او به ذکر و ارائه اندیشه های او پرداخته بوده ام، اندیشه هائی که من بر اثر معاشرت ممتد با او آن هارا از افکار واقعی و شخصی خود او تشخیص داده بوده ام وگرنه همه

آنچه را که صادق از زبان قهرمانان خود بیان کرده است نمیتوان فکر شخصی خود او دانست این مطلب رامن در ده سال پیش نیز در کتاب «ظهور» متذکر شده بودم.

البته این گفته آقای صادق همایونی در شماره مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۵۲ مجله «فردوسی» سخن درستی است که:

« آثار هنری و پژوهشی چکیده
جان وزندگی و جوهر روح و
قلب و عاطفه و حیات صاحب‌اش
را بهمراه دارد.»

ولی از این سخن نباید همان استنباط نادرستی را که عده‌ای در باره آثار هنری دارند حاصل کرد. آری، این سخن درستی است ولی نه بدان معنی که هرچه در آثار هنری دیده میشود نماینده طرز تفکر شخصی نویسنده آن است.

باید گفت که تشخیص اندیشه‌های شخصی و اصیل صادق از اندیشه‌های قهرمانان گوناگون آثار او از عهده هیچ کسی جز دوستان بسیار نزدیک و محرم او ساخته نیست. همانطور که بارها تاکید شده است همه آنچه را که صادق از زبان یا فکر قهرمانان خود نوشته است فکر شخصی خود او نیست و نمیتواند باشد.



۲۳۲- چهره‌ای که هرگز از یاد نمیرود:

این کتاب در سالهای ۲۲، ۲۳ تقریباً برای چاپ آماده شده بود، بقسمیکه من آگهی انتشار قریب‌الوقوع آنرا در صفحه ۲۶۴ کتاب «زبان انگلیسی‌پیش خود» داده بودم. شاید اگر بعزت دلمردگی و کدورت حاصل از حمله‌های ناروا و تهمت‌های ناسزای عده‌ای معلوم الحال نبود تاکنون کتاب مزبور تکمیل و منتشر شده بوده است.



۲۴۳- مقایسه توضیح و تفسیری در مورد داستان «سگ ولگرد» صادق هدایت .

آگهی انتشار قریب الوقوع کتاب فوق رادر پشت جلد جزوه مجانی «آری ، بوف کور هدایت را باید سوزانید!»، که در خرداد ۱۳۳۵ منتشر شده است ، داده بودم. در آگهی مزبور نوشته بودم که رساله مورد بحث از شماره آینده مجله «آبادانا» بتدریج بچاپ خواهد رسید. چون قصد من بدوا این بوده است که خلاصه متن اثر مزبور را بتدریج در مجله ذکر شده چاپ بکنم و سپس متن کامل آن را بصورت کتابی چاپ و منتشر سازم .

برای تهیه و تنظیم کتاب نامبرده تعدادی از کتاب های نویسندگان خارجی را جمع آوری کرده بودم و این کار نیز بهمیزان قابل توجهی پیشرفت کرده بود تا اینکه شایدی که خود را پیش من محقق و متبّع جا زده بود و مدعی بود که « در راه هدایت شناسی گام برمیدارد» و از وجود این یادداشتها باخبر شده بود باب مراوده بامن را باز کرد که تفصیل آن در بخش دیگر کتاب حاضر آورده خواهد شد .

این شخص با سماجت و اصرار خارق العاده ای بعهده گرفت که این کار را خود به انجام خواهد رسانید و من هم از زود باوری و ساده دلی با پیشنهاد او موافقت کردم و صادقانه کلیه یادداشت های خود را همراه با تعدادی از کتابهای نویسندگان خارجی که برای تهیه و تنظیم کتاب مورد بحث سودمند بوده است و همچنین ترجمه برخی از داستانها، همه رادر اختیار این شخص قرار دادم: برای من به راستی هنوز روشن نشده است که این دریوزه گر دروغگو که میدانست خودش از عهده انجام این کار برنمی آید چرا با سماجت و اصرار خارق العاده کوشیده است که یاد داشتها و منابعی را که من در اختیار داشتم و میخواستهم از آنها برای تهیه و تنظیم کتاب مزبور استفاده کنم از دست من بدر آورده سپس آنها را عاطل و باطل پیش خود نگه داشته است؟ البته در ابتدای آشنائی ما، این شخص مدعی شده بود

که به زبان انگلیسی و فرانسه کاملاً آشناست. و من هم حرف او را باور کردم بخصوص که روزی ترجمه متن مختصری راجع به «فراماسونری» را از زبان انگلیسی برای مقابله به من داد و من از روی ترجمه مزبور فکر کرده بودم که وی واقعاً در زبان انگلیسی تبحر دارد ولی بعدها معلوم شد که ترجمه مزبور از آقای دکتر آدمیت بوده است نه از او.

در باره زبان فرانسه نیز این شخص مدعی شده بود که سال‌ها پیش در رشته سوسیولوژی در پاریس تحصیل میکرده است که باز بعدها دانسته شد که اظهار او کاملاً دروغ است.

بعدها دانستم که وی به هیچ یک از زبانهای مهم خارجی آشنائی ندارد و از برقرار کردن تماس بامن غرضی جز ایجاد اختلال در فعالیتهای من نداشته و بی شک از جانب گسرومی توطئه‌چی واخلالگر ماموریتی داشته است و صحت این تصور از فعالیتهای بعدی او آشکار شده است که در محل خود در این خصوص بحث خواهیم کرد. اگر این شخص به موقع یادداشتها و کتابهایی را که از من گرفته بود پس میداد شاید من تا حال کتاب مورد نظرا شخصا ویا به وسیله شخص ذیصلاحیت دیگری منتشر کرده بودم. آیا این عمل را چیزی جز توطئه و خرابکاری بر علیه صادق هدایت میتوان نامید؟

اما کتابهایی که این مدعی تحقیق و تتبع برای تنظیم مطالب مربوط به کتاب «توضیح و تفسیر داستان سگ ولگرد» ! از من به امانت گرفته بود:

۱- کتاب « داستانهای سگ » یا: Dog Stories

تالیف: Jack Goodman کتابی شامل داستان های چندی در باره سگ از معروفترین نویسندگان بزرگ جهان.

من از کتاب مزبور چند داستان جالب توجه از معروفترین نویسندگان را در باره سگ ترجمه کرده بوده‌ام تا خوانندگان بدانند که داستان « سگ ولگرد» صادق هیچگونه شباهت یا مناسبتی با

داستانهای سایر نویسندگان معروف مربوط به سگ را ندارد و نمیتواند هم داشته باشد زیرا داستان « سگ ولگرد صادق واجد چنان رنگ محلی خاصی است که ممکن نیست هیچ داستان خارجی دیگر در باره سگ، در ادبیات جهانی، همان رنگ را داشته باشد.

۲- دیگر تا آنجائیکه بخاطر دارم قسمتی از کتاب :

L'Anneau d' Amethyste
نوشته انا تولفرانس
است که من آن قسمت را ترجمه و در اختیار شخص مورد بحث قرار داده بودم که دیگر به من پس داده نشد و البته از ترجمه مزبور تاکنون سوء استفاده هم به عمل نیامده است.

۳- باز از کتابهایی که به این شخص تحویل داده ام
کتاب: Animal Stories است یعنی « داستان های جانوران » شامل تعدادی از داستانهای مربوط به سگ بدیهی است که در بین داستانهای مندرج در کتاب مزبور نیز داستانی نمیشد یافت که کمترین شباهتی با داستان « سگ ولگرد » صادق داشته باشد.

۴- مجموعه داستانهای کافکا شامل داستان « کاوشهای یک سگ ».

۵- متن روسی داستان « کاشتانکا » ! اثر چخوف، ولی، چون این شخص به زبان روسی آشنا نبود ترجمه متن آنرا من خود بعهده گرفتم و کتاب نزد من ماند.

✱

۲۵۴ بایلیوگرافی صادق هدایت

چند سال پیش جناب آقای کمیسرروف شرقشناس دانشمند شوروی، که در محافل ادبی ایران شهرت بسزائی دارند، یک نسخه

از کتاب کوچک ولی پر ارزش خود را که تحت عنوان : «راهنمای بیبلیوگرافیک صادق هدایت» در مجموعه مخصوص: « نویسندگان کشورهای همجوار» به زبان روسی در مسکو بچاپ رسیده است برای من فرستاده اند .

کتاب مزبور شامل اطلاعات سودمندی در باره زندگی و آثار صادق هدایت همراه با مقدمه نسبتا مفصل و کاملا جالبی است. (دلم میخواهد که کاش میتوانستم لااقل ترجمه مقدمه مزبور را بچاپ برسانم ولی متاسفانه انجام این امر بدلائلی که شاید بر خوانندگان پوشیده نباشد ، میسر نیست.)

ضمنا مولف محترم با فروتنی خاص کارت کوچکی به کتاب خود ضمیمه کرده بودند که تا آنجا بخاطر دارم مفاد ترجمه آن بشرح زیر است :

«من ارسال هر گونه اظهار نظرها و یادداشت های تکمیلی را بسیار ملحوظ خواهم داشت.»

بهرحال برای اطلاع بیشتر علاقمندان ذیلا به اختصار فهرست مطالب مندرج در رساله ، فوق رادر کتاب حاضر نقل میکنم تا اگر من به تصمیم کنونی خود همچنان باقی بمانم لااقل محققین ایرانی از وجود چنین کتاب ارزشمندی مطلع شوند و در موقع لزوم از آن سود جویند .

اینک فهرست رساله مزبور:

تاریخهای مربوط به آثار صادق هدایت

بیبلیوگرافی آثار صادق به زبانهای: فارسی ، فرانسه

فهرست ترجمه های صادق هدایت از زبان پهلوی

فهرست ترجمه آثار صادق هدایت به زبانهای: روسی ، چک ، انگلیسی ، فرانسه ، ترکی.

فهرست مقاله‌هایی که در باره صادق نوشته شده است به زبانهای : روسی، فارسی، چک، لهستانی، انگلیسی، فرانسه .

البته فهرست های مزبور برای تا سال ۱۹۵۸ است مسلماً مولف محترم تاکنون اطلاعات تکمیلی یعنی اطلاعات مربوط به سال های بعد از ۱۹۵۸ را فراهم کرده و در چاپهای بعدی منظور خواهند فرمود.

اینها بود عناوین برخی از کتابهای آماده چاپ که فعلاً تصمیمی به تکمیل و انتشار آنها در میان نیست. شاید لازم به ذکر دلیلی برای مغرضین نباشد که کتابهای چاپ نشده سودی عاید نخواهد کرد و لذا نمیتوان تهیه و تنظیم آنها را ، مادام که چاپ نشده‌اند «همه گونه بهره برداری از نام و آثار صادق دانست»



علاوه بر آثار فوق کارهای دیگری نیز در دست تهیه بوده که از انجام آن خودداری شده است در زیر برخی از آنها ذکر میشود :

الف- ترجمه کامل مقاله « جادوگری در ایران » که صادق متن فرانسه آن را در یکی از مجلات پاریس بچاپ رسانیده بوده و در مجموعه « نوشته های پراکنده » نقل شده است. ترجمه فارسی مقاله مزبور در زمان حیات هدایت در یکی از مجلات تهران چاپ شده بود ولی چون ترجمه مزبور قابل قبول نبود از نقل آن در مجموعه فوق‌الذکر خودداری شده است و من خود در صدد برآمده بودم از نو آنرا ترجمه کنم و همراه با متن فرانسه آن در مجموعه « نوشته های پراکنده » بچاپ برسانم . کار ترجمه تقریباً به پایان رسیده ولی هنوز کاملاً برای چاپ آماده نیست زیرا متن ترجمه محتاج پیرایش و تجدید نظر است و اگر در این کار توفیق حاصل نشود علاقه مندان به صادق باید ترجمه مقاله مزبور را جزو کار خود منظور کنند.



ترجمه داستانهای لوناتیک و سامپنگه.

این دو داستان بفرانسه نوشته شده و متن اصلی هردو و ترجمه فارسی آنها در مجموعه «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» گردآورده اینجانب نقل شده است.

داستان «لوناتیک» یا «هوسباز» در زمان حیات صادق در حدود سال ۱۳۲۳ یکبار در «ژورنال دوتهران» که در آن ایام شادروان شاهین سرکیسیان در آنجا کار میکرد، بچاپ رسید ولی قسمت‌های مختصری از آنرا سانسور یا حذف کرده بودند. بهمین جهت صادق اجازه چاپ داستان «سامپنگه» را لغو کرد.

من متن چاپ شده «لوناتیک» را با نسخه ماشین شده‌ای که نزد من یافت شده و در آن تصحیحاتی بخط صادق بنظر رسیده است مقابله کرده‌ام و تغییرات زیر یادداشت شده است :

اولا - تصحیحات و تغییرات :

۱- درچند جا کلمه :

logueur

که به معنی اریاب و صاحب هتل است به:

patron

تغییر داده شده است .

۲- در صفحه ۶۲ مجموعه «نوشته‌های پراکنده» :

à ma porte

ولی در متن ماشین شده :

à la porte

و در همان صفحه :

sur son front

ولی در متن ماشین شده :

avec un front où

d'un air distrait	و باز در همان صفحه:
et d'un air distrait	در متن ماشین شده :
avec un grincement	۳- در صفحه ۶۱۹ همان مجموعه :
les tramways dans un grincement.	و در متن ماشین شده :
habilleés en Sari	و در همان صفحه :
habillées de Sari	و در متن ماشین شده :
de sa teinte	۴- در صفحه ۶۱۸:
de son teint	و در متن ماشین شده :
panké	و در همان صفحه:
punkeh	ولی در متن ماشین شده :
à grands bords	و باز در همان صفحه :
à hauts bords.	در متن ماشین شده :
deux fois là-bas	۵- در صفحه ۶۱۲:
deux fois là	در متن ماشین شده :

و در همان صفحه :
ces gestes در متن ماشین شده :
ses gestes باز در همان صفحه :
tropicale et luxuriante در متن ماشین شده :
de tropique luxuriante
۶۰- در صفحه ۶۱۷ :
et glissa در متن ماشین شده :
et lui glissa
۷- در صفحه ۶۱۱ :
de senteurs در متن ماشین شده :
d'effluves de senteurs.

ثانیا افتاده‌ها یا حذف شده‌ها:

۱- در صفحه ۶۱۶ «نوشته‌های پراکنده» بعد از کلمه
Calcutta

عبارت:

d'un père anglais et d'une mère russe.

حذف شده است .

۲- در صفحه ۶۰۹ بعد از:

Une grande force.

عبارت زیر حذف شده است .

qui ne peut pas être atteinte par ses ravisseurs,
Leur renoncement, et c'est une des rares qualités
que possède ce peuple éminemment individualiste

Pas de reponse

پاراگراف زیر حذف شده است :

J'aperçus le logeur dans le corridor; il me designe la chambre de Felicia avec un sourire coquin et me dit.

"Elle ne m'avait pas prevenu, elle est partie hier soir, on ne sait où."

بهرحال ، دو داستان فوق بوسیله یکی از خویشان نزدیک صادق بفارسی گردانیده شده ولی متن فارسی از سبک و شیوه نویسندگی صادق دور افتاده است . البته اینجانب همانطور که سابقاً در مجله فردوسی نوشته‌ام داستانهای مزبور را مجدداً به فارسی روانتری ترجمه کرده‌ام و اگر موفق به انتشار آنها نشوم باید علاقه‌مندان به صادق دوباره آنها را بفارسی مناسبی درآورده و قسمتهای حذف شده را نیز در متن فارسی منظور کنند .
البته به نظر من تغییرات ذکر شده اهمیت زیادی ندارد و رعایت یا عدم رعایت آنها در ترجمه غالباً تأثیری نخواهد داشت .



ج- انتشار نامه های بسیاری از صادق که از گوشه و کنار جمع آوری شده است و نامه‌هایی که بعداً جمع‌آوری خواهد شد.



د- تکمیل و چاپ جداگانه مقاله‌ای با عنوان « مشاغل اداری صادق هدایت! » که سابقاً در مجله فردوسی بچاپ رسیده است شامل تعدادی از نامه های اداری صادق و شرح مراحل از خدمات اداری او.



هـ- ترجمه چند مقاله از نویسندگان فرانسوی که در موقع چاپ کتاب « نظریات نویسندگان بزرگ خارجی در باره صادق هدایت » در دسترس نبود.

از برخی از مقاله های مزبور فقط جملات یا عباراتی بنا بمناسبت از طرف من بفارسی نقل شده است ولی بی فایده نیست که متن کامل این مقاله ها بفارسی ترجمه شود.

اینک مشخصات مجله هائی که در باره صادق مقاله نوشته اند:

۱- مجله شماره ۶۸ - اوت ۱۹۵۲

“La Table Ronde ”

۲- شماره اول مجله

“Bizare”

۳- شماره ۲۶ ژویه ۱۹۳۵ مجله

“Defense de la Paix”

۴- شماره ژوئن ۱۹۳۵ مجله

“Le Medium”

۵- مجله چاپ لندن شماره ۱۴۸ دسامبر ۱۹۴۹

“Life and Letters”

۶- مقاله ای با عنوان :

Lettres Persanes: Sadegh Hedayat

مندرج در شماره ۲۸۷ مورخ بیستم آوریل یا اوت ۱۹۵۱ روزنامه

La Tribune des Nations



و- ترجمه مقدمه کتاب بوف کور ترجمه روزله لسکو.



ز- ترجمه « نثر معاصر فارسی » از روسی قسمتی که مربوط

به صادق هدایت بوده است.

(تالیف کمیسروف)



ح- ترجمه قسمتی از رساله:

Le Roman et la Nouvelle dans la Litterature Iranienne
Contemporaine

یا «رومان و داستان در ادبیات فارسی معاصر» به قلم
«روزه‌لسکو» - مستخرج از «بولتن مطالعات شرقی انجمن فرانسه»
دمشق - سال ۴۳-۱۹۴۲ .



ط- ترجمه مقدمه کتاب:

«قصه‌های ایرانی»

ترجمه آقایان: علی اف، برتلس و عثمانف، سه تن از برجسته
ترین ایرانشناس و شرقشناس شوروی به زبان روسی
ضمناً آقای کمیسروف نیز مقدمه‌ای بدان نگاشته است و تا
آنجا که من به خاطر دارم این نویسنده محترم و دانشمند در ،
مقدمه مزبور در چند مورد به صادق هدایت و آثار او اشاراتی کرده
است و فعلاً حدود و وسعت این اشارات را در نظر ندارم و فرصت
مراجعه مجدد به مقدمه مزبور در دست نیست.

کتاب نامبرده از انتشارات «آکادمی علوم شوروی- انجمن
شرقشناسی است که چهارتن از شرقشناسان فوق از اعضاء برجسته
آن هستند که در دوسه دهه اخیر در زمینه معرفی صادق و آثار او
و ادبیات فارسی بطور کلی کوشش ارزشمندی ابراز داشته‌اند



ی- ترجمه مقدمه کتاب :

“An Anthology of Persian Prose”

By: Siavosh Danesh

کتاب مزبور که در ۳۶۰ صفحه به زبان انگلیسی به چاپ
رسیده است قسمت اعظم و نهائی آن (از صفحه ۱۶۳ تا ۳۱۶)

شامل مقدمه کوتاهی است در باره صادق و ترجمه برخی از آثار معروف او .

قسمت اول کتاب مزبور شامل ترجمه نمونه‌هایی از نثر : بیهقی، ناصر خسرو، نظام‌الملک، نظامی عروضی، سعدی، عیید زاکانی و غیره می‌باشد بامقدمه کوتاهی از ناشر و گرد آورنده یا مترجم .



ک- بنابه گفته پروفیسور « هانری ماسه »، آقای « ژیلبر- لازار » شرقشناس معروف فرانسه، در مجلس یادبود چهارمین سال درگذشت صادق در پاریس نطق جالبی ایراد کرده است که متن آن هنوز بدست من نرسیده است. بنظر من کسانی که به صادق علاقه‌مند هستند . باید سعی کنند متن نطقهای مزبور و نطقهای دیگری که به مناسبت های مختلف در باره صادق بوسیله اشخاص صلاحیتدار ایراد شده است بدست آورند و متن آنها را طبق معمول در اختیار علاقه‌مندان صادق قرار دهند. برای من فعلا انجام چنین کارهایی مقدور نیست و همین مختصر راهنمایی هم بخاطر انجام وظیفه دوستی است.



ل- باز بنابه گفته پروفیسور هانری ماسه، شرقشناس معروف فرانسه، آقای دکتر « پاستور والری رادو » عضو فرهنگستان سلسله مقالاتی در باره صادق منتشر نموده است. متأسفانه فقط یکی از آن مقالات با عنوان : « نویسنده نومید- صادق هدایت » بدست من رسیده بود که ترجمه متن آنرا در کتاب « نظریات نویسندگان بزرگ خارجی » چاپ امیرکبیر نقل کرده‌ام باید برای تحصیل مقالات این شخص که بسیار ارزشمند است اقدام نمود و ترجمه آنرا در اختیار علاقه‌مندان صادق قرار داد.

م- ترجمه متن :

Cassel's Encyclopaedia of Literature

جلد دوم چاپ لندن، قسمت مربوط به هدایت نیز باید بوسیله
علاقه‌مندان تهیه و منتشر شود.



ن- طبق سخنرانی پروفیسور هانری ماسه، که در کتاب «نظریات
نویسندگان بزرگ خارجی» درج گردیده است آقای امیل هانریو،
منقد بزرگ و معروف فرانسه، شرح جالب توجهی در باره هدایت
نوشته است که متأسفانه تاکنون متن آن بدست من نرسیده است.



س- کتابی با عنوان «نثر بدیع و هنری صادق هدایت بقلم
«ت. کشلاوا» به زبان روسی نوشته شده و در شوروی بچاپ رسیده
است. گرچه قسمت اعظم آن بوسیله من ترجمه شده ولی اگر من
نتوانستم ترجمه را بپایان برسانم باید یکی از علاقهمندان روسی
دان صادق آنرا ترجمه و منتشر کند.



ع- آندره روسو، منتقد معروف فرانسه، یک دوره کتاب
مهم ارزشمند با عنوان :

Litterature du Vingtième siècle

یا «ادبیات قرن بیستم» تالیف کرده است که قسمت اعظم مجلدات
آن را جمیع نویسندگان فرانسه میباشند ولی مجلداتی نیز به نویسندگان
خارجی از قبیل کافکا، همینگوی، ریلکه و غیره تخصیص داده شده
در جلد پنجم شرح نسبتاً مفصلی در باره صادق هدایت درج شده
است که فکر میکنم تقریباً متن تکمیل شده مقاله‌ای است که من از او
ترجمه و منتشر کرده‌ام ولی بهر حال نباید هیچ نوشته‌ای را سرسری
گرفت.



فـ بطوریکه شنیده شده مقاله‌هایی در مجله‌های دیگر از قبیل:

“Revue de Paris”
Esprit”

و غیره چاپ شده است که باید یکی از علاقه‌مندان تازه نفس صادق آنها را گردآوری و ترجمه کند .



علاوه بر مقاله های فوق توجه آن دسته از علاقه‌مندان به صادق که به زبان چک و لهستانی آشنائی دارند به دو مقاله مهم زیر جلب میشود:

НА ЧЕШСКОМ, ПОЛЬСКОМ,
ЯЗЫКАХ

Dějiny perské a tádžické literatury. Za red. Jana Rypky. Praha, Nakl. Československé akad. věd, 1956. 486 s.
Zolna, Maria. Uwagi o formie niektórych utworów Sadek Hedayata. — Przegląd orientalistyczny. Warszawa, 1957, № 2 (22), s. 147—156.

مقاله هائی در باره صادق به زبان روسی:

البته مقاله‌ها و سخنرانی‌هایی که تاکنون در باره صادق به زبان روسی نوشته شده است نسبتاً زیاد است در اینجا فقط مقاله‌هایی که عنوان آنها در کتاب «بیبلیوگرافی صادق هدایت» تالیف آقای کمیسروف ذکر شده است آورده می شود (مقاله‌هایی که تا پایان سال ۱۹۵۸ یادداشت شده):

НА РУССКОМ ЯЗЫКЕ

Бертельс, Е. Э. Предисловие. В кн.: Рассказы персидских писателей М., 1955, стр. 3—6.

Кисляков, Н. А. Программа по фольклору и этнографии. Рецензия на статью С. Хедаята Фольклор и народная культура (Фолклор ва фарханге туде). — Советская этнография. (М.), 1949. № 2, стр. 230—234.

Комиссаров, Д. С. О жизни и творчестве Садека Хедаята. — Советское востоковедение. (М.), 1956, № 6, стр. 56—76.

Комиссаров, Д. С. Образ положительного героя в современной персидской художественной прозе. — Краткие сообщения Института востоковедения АН СССР. (М.), 1955, т. 17, стр. 53—65.

Розенфельд, А. З. О художественной прозе персидской литературы XX в. — Вестник Ленинградского ун-та. (Л.), 1949. № 5, стр. 115—123.

Розенфельд, А. З. Садек Хедаят. В кн.: Восточный альманах. М., 1957, стр. 237—238.

Розенфельд, А. З. Садек Хедаят. Опыт характеристики творчества. — Краткие сообщения Института востоковедения АН СССР. (М.), 1955, т. 17, стр. 66—72.

Сайях, Фатима и Нафиси, Санд. Иранская литература наших дней. — Новый мир. (М.), 1944, № 1—2, стр. 215—218.



نوشته‌هایی درباره صادق همراه با کتابهای منتشر شده
در شوروی:

۱- پرتلس- مقدمه بر کتاب: «داستان های نویسندگان ایرانی»
۱۹۵۵ صفحه ۶ تا ۷.

۲- کیسلیاکف- مطالعه فرهنگ توده و علم توصیف طوایف
بشری - نظری به مقاله صادق هدایت: فلکور و فرهنگ توده‌نشریه
اتنوگرافی شوروی ۱۹۴۹ شماره ۲ صفحه ۲۳۰ تا ۲۳۴.

۳- کمیسروفت- شکل مثبت قهرمانان در نثر هنری فارسی
معاصر- گزارشی کوتاه به انجمن شرقشناسی شوروی- ۱۹۵۵ -
شماره ۱۷ صفحه ۵۳ تا ۶۵:

۴- روزنفلد- درباره نثر هنری ادبیات قرن بیستم فارسی -
نشریه دانشگاه لنین‌گرا- ۱۹۴۹ - شماره ۵ صفحه ۱۱۵ تا ۱۲۳.

۵- روزنفلد- صادق هدایت - در کتاب : تقویم (الماناک)
شرق- ۱۹۵۷ صفحه ۲۳۷- ۲۳۸.

۷- فاطمه سیاح سعید نفیسی- ادبیات فارسی عصر ما -
مجله جهان نو - ۱۹۴۴ شماره ۱-۲ صفحه ۲۱۵ تا ۲۱۸
ق- ترجمه قسمت دوم کتاب:

Modern Persian Prose Literature

By: H. Kamshad

که از صفحه ۱۳۵ تا ۲۰۱ آن در باره صادق هدایت است .
این کتاب نسبتاً جامعی است در باره نویسندگان جدید و
معاصر فارسی (ازدوران سامانی ، غزنوی ، مغول ، صفویه و
قاجار تا امروز .

ضمناً کتاب مزبور شامل فهرست نسبتاً مفصلی است (با عناوین
ومشخصات کامل در حدود دویست جلد کتاب) از منابع داخلی و
خارجی و همچنین ضمیمه‌ای (در هفت صفحه) شامل عناوین و
مشخصات کامل آثار صادق همراه با شماره صفحاتی از کتاب
فوق که در آن از آثار مزبور ذکری شده است . این فهرست‌هایمی‌تواند
برای اهل تحقیق درباره ادبیات معاصر راهنمای ارزشمندی باشد.



ر- از کارهایی که میشود کرد و نه اینکه باید کرد، کسب الهام
از برخی از اندیشه‌ها و نکته‌های موجود در آثار صادق است . من
خود برای نوعی طبع آزمایی یا ذوق آزمایی از چند سطر از متن

«پیام کافکا» که شامل نکاتی درباره «وجود» بوده است شعری با عنوان «بن‌بست» فراهم آورده‌ام که شاید به مناسبت این بحث آنرا در خارج از متن کتاب حاضر چاپ کنم. البته در باره معنی و مفهوم نکات مندرج در شعر مزبور توضیحاتی در «یادبودنامه ششمین سال درگذشت صادق» چاپ امیرکبیر داده‌ام که علاقه‌مندان میتوانند به یادبودنامه مزبور مراجعه کنند زیرا بعلت کمی گنجایش صفحات کتاب حاضر از نقل توضیحات مزبور معذوریم.



ش- تکمیل مجموعه «نوشته‌های پراکنده»:

بالاخره از کارهای مهمی که باید انجام گیرد تکمیل مجموعه «نوشته‌های پراکند صادق هدایت» است. اینجانب چند سال بعد از انتشار چاپ اول مجموعه مزبور نوشته‌ها و یادگارهایی که از صادق بدست آورده بودم همراه در اختیار ناشر قرار دادم تا در چاپهای بعدی به مجموعه بیفزاید ولی چون از چاپ دوم بی‌عده همه چاپها عینا از روی متن چاپ اول بطریقه‌افست صورت می‌گیرد، لذا از نوشته‌های مزبور استفاده‌ای بعمل نیامده و اعتراض من هم موثر واقع نگردیده است.

بهر حال، برای اینکه بتوان مجموعه مستقل دیگری در تکمیل مجموعه فوق فراهم آورد اینجانب طرحی در شماره ۹۲۴ مجله فردوسی ارائه داده بودم تا برای کسانی که در آینده به این کار اقدام میکنند راهنمایی باشد.

بعدا دیدم در سال ۱۳۴۹ مجموعه‌ای با عنوان «کتاب صادق هدایت» بوسیله بنگاه اشرفی منتشر شده است که گرد آورنده آسانترین راه را انتخاب کرده‌اش شله‌قلمکاری فراهم آورده است و برای اینکه وانمود کند که مجموعه فوق حاصل ابتکار شخصی اوست اولاً ترتیبی را که من برای این کار نوشته بودم رعایت نکرده و آنچه از نوشته‌ها یا نامه‌ها و غیره که از راه درپوزگی‌های

سماجت آمیز از من وسایر دوستان بدست آورده بود بدون رعایت اصول بدنبال هم قرار داده و آتش در هم جوشی فراهم آورده است. ثانیاً برای بسیاری از عکسها و نقاشیهائی که از خود من گرفته بوده یا از ذکر ماخذ خودداری کرده یا آنها را مأخوذ از اشخاص دیگری دانسته است. البته این عمل از نظر من اهمیتی ندارد ولی ذکر روایات دروغ و توضیحات غرض آلود برای تصفیه حسابهای شخصی و برخی مقاصد پست دیگر و انتقامجویی های ابلهانه چیزی نیست که قابل اغماض باشد. ما بعداً به موقع خود در باره اینگونه فعالیتها بحث خواهیم کرد و در اینجا بهمین اشاره مختصر اکتفاء میشود.



ت- باز از کارهای مهم یگر:

کرونوگرافی آثار و زندگی صادق هدایت:

کرونوگرافی که ترجمه دقیق آن « زمان نگاری » میشود و ما با توجه به مفهوم اساسی ، آنرا « فهرست رویداد ها » یا « جدول رویدادها » مینامیم عبارتست از ضبط وقایع مربوط به زندگی و آثار یک نویسنده به ترتیب تاریخ وقوع آنها.

در مورد صادق هدایت من شروع به تهیه و تنظیم چنین فهرستی کرده فیشهای بسیاری نیز برای این منظور فراهم آورده بودم ولی به عللی از ادامه این کار صرف نظر کردم. اکنون بر محققین واقعی است که این کار را به انجام برسانند. من در صفحات بعدی کتاب حاضر نمونه هایی از آنچه کرده ام خواهم داد تا برای علاقمندان به منزله راهنمایی باشد.

البته این یک کار دقیقی است و من از پخته خواران در یوزه گر و مجموعه پردازان شارلاتان که تنها در پی شهرت و منفعت هستند توقعی ندارم و همه امید من به کسانی است که به تحقیق و تتبع در باره صادق صمیمانه علاقه مند هستند. همانطور که گفته شد منظور ما در اینجا فقط دادن نمونه هایی

چند و ارائه طرح ساده‌ای از «جدول رویدادهاست» نه تنظیم یک جدول کامل در معنی واقعی کلمه.

برای تهیه یک جدول نسبتاً کامل باید به طریق زیر عمل کرد:

اولاً باید با مراجعه به منابع گوناگون همه حوادث و وقایع مربوط به زندگی و آثار صادق را جمع آوری و آنها را روی فیش‌های مخصوصی ثبت کرد و سپس آن فیش‌ها را به ترتیب تاریخ بدنبال هم قرار داد.

ثانیاً- باید کوشید هر قدر که ممکن است وقایع و حوادث بیشتری از منابع موجود استخراج کرد بقسمیکه فاصله زمانی هر دو رویداد به حداقل ممکن برسد.

ثالثاً- باید کوشید که در باره هر واقعه مطلب بیشتری جمع آوری کرد. مثلاً چنانکه خواهیم دید در باره «مسافرت‌های صادق» و برخی از رویداد‌های مهم دیگر تفصیل بیشتری قائل شد.

رابعاً- چون در برخی از کتابها و نامه‌های صادق تاریخ‌های فرنگی بکار برده شده است این تاریخها را نیز باید به دقت تبدیل بتاریخ شمسی کرد، البته ذکر تاریخ فرنگی و تاریخ قمری همراه باتاریخهای معمول شمسی مانعی ندارد ولی ضروری نیست.

خامساً- با مراجعه به منابع گوناگون باید اطلاعات دقیق و کامل از برخی از رویدادها بدست آورد. برای این کار باید بدوایک تاریخ تقریبی در نظر گرفت و بعد با مراجعه به منابع لازم آنها را تکمیل کرد. مثلاً برای تعیین تاریخهای همکاری صادق با مجله‌ها و روزنامه‌ها باید به دوره مجله‌ها و روزنامه‌های مزبور رجوع کرد و تاریخ آغاز این همکاری و تاریخ چاپ آثاری را که در نشریه‌های مورد نظر منتشر شده است دقیقاً یادداشت نمود و هرگونه مشخصات سودمند را در جدول وارد کرد و قس علیهذا. اینک برای راهنمایی بیشتر چند مثال در زیر آورده میشود:

- ۱- تاریخ همکاری با مجله های « سخن » ، « پیام نو » ، « موسیقی » ، « افسانه » و چند روزنامه که صادق از سال ۱۳۲۰ تا چند سال با آنها همکاری داشته و آثار بسیاری در آنها بچاپ رسانیده است . محقق باید با مراجعه به دوره های مجلات و روزنامه های مزبور اطلاعات لازم را فراهم آورد .
- ۲- تاریخ تشکیل و شرح جریان « کنگره نویسندگان ایران

با مراجعه به متن کتابی با همین عنوان

- ۳- تاریخ چاپهای نخست کلیه آثار صادق . البته فقط به ذکر تاریخ چاپ یک مجموعه نباید اکتفا کرد بلکه باید تاریخ تحریر و محل تحریر هر نوشته یا داستان را نیز بدست آورد زیرا برای تشخیص طرز فکرهنرنویسنده و تحولات آن در مراحل مختلف زندگی توجه بتاریخهای مزبور ضروری است . ممکن است اثری سالها پیش نوشته شده باشد ولی امروز به چاپ برسد . آنچه برای یک منقد اهمیت دارد تاریخ تحریر آن اثر است . مثلاً مجموعه « زنده بگور » که در سال ۱۳۰۹ بچاپ رسیده شامل هشت داستان است که چهارتای آن در پاریس و چهارتای دیگر در تهران نوشته شده است :

اگر یک هنر شناس و اجتماع شناس دقیق به عنوان و موضوع داستانهای فوق توجه کند به آسانی پی خواهد برد که قاعدتاً کدام یک از این داستانها در پاریس و کدام در تهران نوشته شده است . در باره تاریخ چاپهای آثار به نظر من ذکر چاپ نخست کافی است بدین دلیل که تاریخهای دقیق چاپهای بعدی را نمیتوان بدست آورد زیرا از چند سال به این طرف ناشرین آخرین چاپ هراثری را که در اختیار دارند به طریقه افست تکثیر می کنند . بنابراین تاریخ صحیح و دقیق چاپهای متوالی مطلقاً میسر نیست مثلاً بیشتر آثار صادق اکنون بی اغراق از چاپ سیام هم گذشته ولی همین چاپ سیام تاریخ چاپ سوم یا چهارم را دارد .

- ۴- البته ذکر تاریخ وقایع مهمی که بعد از درگذشت صادق پیش آمده است نیز حالی از فایده نیست مانند مثلاً جلسه های یادبودی

که از سال ۱۳۳۰ تا امروز در ایران یا کشورهای دیگر مانند فرانسه و شوروی و آمریکا و غیره برگزار شده است (بنامه‌ای که از طرف یکی از دوستان ما آقای لشکری، یکی از ایرانیانی که در دانشگاه کالیفرنیا کار میکند، به من نوشته شده است و شاید قسمتی از آنرا خارج از متن کتاب حاضر نقل کنیم و همچنین به شرحی که در چند صفحه پیشین کتاب حاضر نوشته شده است نیز توجه فرمائید).

بالاخره نکته‌ای که ذکر آن بی فایده بنظر نمی‌رسد این است که هر محقق باید همینکه برنامه خود را طرح و تنظیم نمود بتدریج مدارک و لوازم کار را صورت برداری نموده آنها را گردآوری کند سپس ضمن مطالعه آثار صادق و مقاله‌ها و کتابهای راجع به او همینکه به یک واقعه تاریخی برخورد آنرا روی فیش یادداشت کند پس از آنکه همه مدارک از نظر او گذشت به تنظیم فیشها بپردازد و آنها را برای چاپ به مطبعه بفرستد.

ضمناً در این دوره بیست و دوسه سالی که از درگذشت صادق می‌گذرد مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، مقدمه‌ها و کتابهای تحقیقی نسبتاً زیادی راجع به زندگی صادق و آثارش در کشورهای مختلف جهان انتشار یافته است که متأسفانه بعضی که خوانندگان واقفند از تهیه فهرست کامل آنها غفلت شده است. اینک بر عهده محققین واقعی است که برای گردآوری مدارک مزبور با وسائل مقتضی بکوشند. این شرح مختصر فقط به منظور راهنمایی یا یادآوری محققین و ادای شمه‌ای از وظیفه دوستی است.

البته رویدادها و تاریخهای را که ذکر خواهیم کرد فقط برای دادن نمونه‌ای در مورد آثار یا زندگی صادق است. این یک طرح ناقصی است و کسانی که به تهیه و تنظیم «جدول رویدادها» علاقه‌مند هستند باید با مراجعه به منابع مختلف جدول مورد بحث را تکمیل کنند.

ضمناً باید توجه داشت که ارقام و اعداد مربوط به جدول نمونه فوق مورد کنترل مجدد قرار نگرفته است و لذا همیشه احتمال اشتباه وجود دارد.

اینک نمونه‌ای از جدول رویداد ها :

: ۱۲۸۱

شب سه‌شنبه ۲۸ بهمن

تولد صادق هدایت

از پدری بنام « هدایت‌قلی » شناسنامه شماره ۵۷۹
صادره از ناحیه ۲ دولت - خیابان خاقانی

: ۱۳۰۳

چاپ نخست کتاب کوچک : « انسان و حیوان » -
کتابخانه بروخیم - تهران - میدان سپه

: ۱۳۰۷ (آوریل ۱۹۲۸)

اقدام نخست صادق به خودکشی .

در کارت پستی که در تاریخ سوم مه ۱۹۲۸ از
پاریس به تهران فرستاده می‌نویسد: « یک دیوانگی کردم
به خیر گذشت . »

: ۱۳۰۸

چاپ نخست کتاب « فوائد گیاهخواری » برلین -
انتشارات ایرانشهر شماره ۲۱ .

برای مزید اطلاع: در سال ۱۳۰۹ در تبریز کتابی
با عنوان « فلسفه توحید در مضرت گیاهخواری » به قلم
میرزا احمدخان میرپنجه بچاپ رسیده که ردی است بر
کتاب « فوائد گیاهخواری » .

قسمت اعظم کتاب مزبور در باره مطالب و مسائل
مختلف است فقط قسمت‌های مختصری از آن در رد
« گیاهخواری » است، آنهم بادلایل بسیار سست.

این کتاب را من برای نخستین بار در تبریز دیده
و خریده‌ام . پس از مراجعت به تهران معلوم شد که
صادق پیش‌تر آنرا دیده و خوانده است.

۱۳۰۹ (دهم آبان) :

استخدام در بانک ملی ایران با حقوق اولیه دوپست

ریال .

محلای خدمت: ۱- محاسبات ۲- دفتر ارسال مراسلات.

: ۱۳۰۹

چاپ نخست نمایشنامه «پروین دختر ساسانی»

در سه پرده که در سال ۱۳۰۷ در پاریس نوشته شده است

در سال ۱۳۰۹ در تهران بچاپ رسیده است (از انتشارات

«کتابخانه فردوسی» خیابان ناصریه- عنوان کنونی به

«پروین دختر ساسان» تغییر یافته که معلوم نیست این

تغییر از کجاست ؟

نمایشنامه پروین دختر ساسانی» بوسیله «هیئت اکتورال

به مدیریت : بخارائی رژیسور : خان نخجوانی همراه با

۱- کمدهی پر خنده نقی و تقی در یک پرده

۲- دانس مفصل در یک پرده

سی چهل سال پیش در تبریز اجرا شده است.

: ۱۳۱۰

چاپ نخست «اوسانه»- در مجموعه «آرمان کوده»

در ۳۶ صفحه بامقدمه مورخ ۱۲ مهر ۱۳۱۰ همراه با یک

نقاشی از درویش (نام اصلی این نقاش آندره سوریوگین

André Sevruguine است.)

چاپ نخست «مجموعه انیران» شامل سه داستان که داستان

«سایه مغول» از صادق هدایت است

(این داستان در صفحه ۱۱۸- ۱۰۲ مجموعه

«نوشته های پراکنده نقل شده است.)

: ۱۳۱۱ (اردیبهشت ماه)

مسافرت به اصفهان برای این مسافرت از طرف

صادق تقاضای چند روز مرخصی از بانک ملی شده

بوده است) (۳ر۵۰-۱۹۳۰-۱۳۱۲/۱۳۱۱) ولی ازطرف رئیس قسمت با این تقاضا موافقت نشد گویا صادق تصمیم مسافرت را بدون اجازه بانکاجرا کرده بوده است.

: ۱۳۱۱

استعفا از خدمت بانک ملی ایران
(تاریخ تقدیم استعفاء بعلت کمی حقوق ۱۲ مرداد ۱۳۱۱
بوده است)

: ۱۳۱۱

(ششم شهریور) آغاز خدمت در اداره کل
تجارت.

: ۱۳۱۱

چاپ نخست مجموعه «سه قطره خون» در ۱۴۹
صفحه شامل ۱۱ داستان.

: ۱۳۱۱

چاپ نخست سفر نامه «اصفهان نصف جهان» در
۵۱ صفحه - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۱۱ - از انتشارات کتابخانه
خاور- خیابان سپه.

: ۱۳۱۲

چاپ نخست مجموعه «سایه روشن» در ۱۵۱
صفحه شامل ۷ داستان ، و چاپ نخست «مازیار» و نیز
چاپ نخست «نیرنگستان» - تهران کتابخانه دانش-۱۶۶
صفحه.

تاریخ تحریر دیباچه: تهران- ۱۶ فروردین ۱۳۱۱
و نیز چاپ نخست « کتاب مستطاب و غوغ ساهاپ» به
اقلام: یاجوج، ماجوج و قومپانی لیمتد،
شامل ۳۵ قضیه (غزیه)،

: ۱۳۱۳ (۱۶ دیماه)

پایان خدمت در اداره کل تجارت و

آغاز خدمت در وزارت خارجه - اژانس پارس
و چاپ نخست «ترانه های خیام».

: ۱۳۱۴

(۱۹۳۶ سوم دسامبر): ورود صادق به کراچی
(هندوستان).

: ۱۳۱۵

(۲۵ تیر): آغاز خدمت در شرکت سهامی کل
ساختمان
۲۵ ر۴۱۵۱۳۱۵ با حقوق ۱۲۰۰ ریال)

: ۱۳۱۵

(۲۱ آبانماه): استعفاء از خدمت شرکت سهامی
ساختمان بعثت مسافرت به هند .

: ۱۳۱۵

چاپ دستی یا نسخه برداری و تکثیر (پولی‌کپی)
کتاب «بوف کور» - بمبئی و ترجمه « کارنامه اردشیر
پاپگان» از متن پهلوی. و تاریخ تحریر سر آغاز در چهارم
فوریه ۱۹۳۷ - بمبئی.

: ۱۳۱۶

استخدام مجدد در بانک ملی ایران - ۲۲ آبان
محل خدمت دائره ارز:
۱- خرید و فروش ارز و صدور اتیکت.
۲- تصدی تنظیم فهرست روزانه خرید و فروش
ارز.

: ۱۳۱۷

(۲۹ بهمن): تاریخ تحریر مفاسا نامه به امضاء
صادق که پس از استعفاء تسلیم بانک ملی ایران شده
است (متن این مفاسا نامه در مقاله های راجع به

مشاغل اداری صادق مجله فردوسی نقل شده است.)

: ۱۳۱۷

(۲۰ بهمن): شروع خدمت در اداره کل موسیقی

کشور- مجله موسیقی.

نخستین اثر صادق در مجله مزبور تاریخ شهریور

۱۳۱۸ و آخرین اثر او تاریخ مهرماه ۱۳۲۰ را دارد.

: ۱۳۱۸

چاپ نخست « کارنامه اردشیر بابکان گردانیده از متن

پهلوی- تهران

و چاپ نخست « گجسته ابالیش » - شرح مباحثه ابالیش

با مواد زرتشتی فرنابیغ پسر فرخزاد- گردانیده از متن

پهلوی- از انتشارات ابن سینا.

: ۱۳۲۰

(۲۷ آبان)

شروع خدمت در هنرکده هنرهای زیبا.

(صادق تا پایان عمر کارمند دفتر هنرکده مزبور باقی ماند)

۱۳۲۰

(سوم اردیبهشت)

چاپ نخست مقاله انتقادی و طنز آمیز: « در باره داستان

ناز» در شماره دوم سال سوم مجله موسیقی .) در

اینخصوص به صفحه ۱۴۸ کتاب حاضر رجوع فرمائید.

: ۱۳۲۱

چاپ نخست مجموعه « سگ ولگرد » ۱۳۴ صفحه شامل

هشت داستان

از نوشته های صادق در دوره اول مجله مزبور مسخ-

یادگار جاماسب (ترجمه از متن پهلوی) - جلوقانون

اثر کافکا.

: ۱۳۲۲

چاپ نخست « علویه خانم» در ۶۶ صفحه (در برخی از

نسخه های معدود تاریخ اصلی چاپ باتراشیدن به ۱۳۱۲ تبدیل شده است برمن معلوم نیست که این عمل بنابه مصلحتی بوده و صادق از آن مطلع بوده یا نه.

۱۳۲۲

(۱۴۴۳)

چاپ نخست « گزارش گمان شکن (شکندگمانی و یچار) - چهار باب -تالیف مردان فرخ- گردانیده از متن پهلوی (این کتاب پس از مرگ صادق هنوز تجدید چاپ نشده است .

: ۱۳۲۳

(خرداد) :

چاپ نخست ترجمه داستان « مسخ » و آغاز همکاری با مجله « سخن » نامه جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی ، با امتیاز و مدیریت دکتر ذبیح الله صفا.

۱۳۲۳

(۱۹۴۴)

چاپ نخست مجموعه « ولنگاری » در ۷۶ صفحه شام ل شش قضیه.

در همین سال : چگونه شاعرو نویسنده نشدم با همکاری یکی از دوستان و با امضای مستعار «ق- مسکین جامه»- زراشت نامه- زندو هومن یسن- انتقاد بر ترجمه کتاب «بازرس» اثر گوگول- انتقادی برفیلم « ملانصرالدین در بخارا».

۱۳۲۳

تشکیل کنگره نویسندگان ایران در خانه فرهنگ شوروی (وکس).

۱۳۲۴

(۲۴ آبان)

مجلس بزرگداشت صادق درانجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی.

۱۳۲۴

(۱۶ آذر)

عزیمت به ازبکستان با اتفاق دکتر سیاسی برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سال تاسیس دانشگاه دولتی آسیای میانه. (شرح مسافرت داده شود)

: ۱۳۲۵

(۱۹۴۶)

چاپ نخست «افسانه آفرینش» در ۱۰۵ نسخه تاریخ و محل تحریر: پاریس ۱۳۰۹/۱/۱۸

: ۱۳۲۷

چاپ نخست «پیام کافکا» که به عنوان مقدمه داستان «گروه محکومین» اثر کافکا - ترجمه اینجانب منتشر شده است.

: ۱۳۲۹

(آذر ماه)

عزیمت صادق بپاریس

: ۱۳۳۰

(نوزدهم یا بیستم فروردین)

خودکشی بوسیله گاز در پاریس (در این خصوص نیزمانند سایر موارد میتوان با مراجعه به آنچه در جراید و مجلات منتشر شده است به شرح جزئیات بیشتری پرداخت)

بطوریکه ملاحظه فرموده‌اید ما تاریخ آغاز « جدول رویداد ها » را سال ۱۲۸۱ قرار داده‌ایم که سال تولد صادق است و برای سال های بعد فقط به ثبت یک «رویداد» از زندگی صادق یا اثر او اکتفاء کرده‌ایم .

دیگر اینکه درمورد هر یک از رویدادها اختصار کامل را رعایت کرده‌ایم و حال آنکه میتوان با مراجعه به منابع لازم برای آنها شرح بیشتری قائل شد .

مثلا در مورد سفر های صادق به خارج از کشور، من جمله سفر تا شکند، بدوا باید به جراید و مجلات آن ایام مراجعه

کرد و مطالبه‌گوناگون مربوط به سفر مزبور را گرد آوری نمود و در صورت لزوم به هر یک از کسانی در این سفر شرکت کرده بودند و اکنون در قید حیات هستند (مانند آقای دکتر سیاسی) مراجعه نمود و اطلاعات بیشتری از آنها به دست آورد.

ما خود ذیلاً مختصری از جریان این مسافرت را شرح می‌دهیم.

روز شانزدهم آذر ۱۳۲۴ صادق هدایت با سایر اعضاء هیئت که برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سال تاسیس دانشگاه تاشکند دعوت شده بودند از تهران بطرف مشهد حرکت و از آن شهر پس از آنکه یکی دیگر از اعضای هیئت به آنها پیوست عازم ازبکستان شدند.

در این سفر صادق هدایت دوسه دوره از آثار خود را برای تقدیم به برتلس و سیمونف و روزنفلد، شرقشناسان معروف شوروی با خود برداشته بود. شنیدیم در هواپیما یکی از اعضاء مهم هیئت چند جلد از آن کتابها را از صادق خواست ولی صادق شاید بعلت اینکه نسخه‌های اضافی نداشت تقاضای او را رد کرد و همین امر گویا موجب کدورت آن شخص از صادق شد بعقیده بعضیها عدم موافقت باتدریس صادق در دانشگاه و مخالفت با تمدید مرخصی چهارماهه که از پاریس تقاضا شده بود با کدورت مزبور بی ارتباط نبوده است.

در تاشکند :

آقای دکتر سیاسی ، رئیس دانشگاه تهران ، با عنوان رئیس هیئت، در نخستین جلسه جشن که در سالن تئاتر سوردلف در شهر تاشکند در حضور علمای درجه اول ازبکستان تشکیل شده بود هدایائی از طرف دانشگاه تهران که عبارت بود از یک دوره کتاب های دانشگاه تهران و یک نسخه نفیس از مثنوی مولوی به دانشگاه تاشکند تقدیم نمود .. .

پس از مراجعت :

پس از مراجعت هیئت مزبور بتهران هر یک از اعضاء هیئت

در مجلات و روزنامه ها گزارشهایی در باره این مسافرت نوشته و نطقهائی نیز ایراد کرده بودند (به مجله پیام نو « شماره دیماسه ۱۳۲۴ و روزنامه « ایران ما»، بهمان تاریخها رجوع شود).

ولی صادق پس از بازگشت در باره این مسافرت سکوت اختیار کرده بود البته گاه پیش ما چیزهائی درباره مشاهدات خود تعریف میکرد که فعلا از بازگفتن آنها معذوریم: بعدها نیز هرگز دیده نشده است که از این سفر ذکری به میان بیاورد و یا اشاره ای به آن بکند. دیگر در باره دوسفری که صادق به اروپا کرده و سفر های کوتاه و کوچکی که در داخله کشور انجام داده است مانند سفر به اصفهان و مازندران و غیره نیز میتوان تفصیل بیشتری قائل شد و بسیاری از رویداد های مربوط باین سفرها ، بخصوص سفر به اروپا را از روی نامه ها و نوشته های او استخراج و ثبت کرد.

مثال دیگر : درباره تشکیل گروه ربیعہ :

در جدول رویدادها نوشته ایم :

۱۳۰۹: تشکیل گروه «ربیعہ»

البته شرح مزبور از نظر اعلام تاریخ یک رویداد که اکنون در تاریخ ادبیات فارسی ماندنی شده شاید کافی باشد ولی بهتر است درباره این گروه نیز، مانند سفر صادق به تاشکند، قائل به تفصیل شویم :

آقای مسعود فرزاد که یکی از چهارتن از افراد این گروه است در شماره های ۷۵۲ ، ۷۵۳ و ۷۵۴ مجله « سپید و سیاه» در این خصوص توضیحاتی داده است که شایسته است قسمتهائی از آن برای تکمیل اطلاعات مربوط به گروه مورد بحث در اینجا نقل شود.

— آشنائی من با هدایت ، پس از مراجعت از انگلستان یعنی پس از نخستین سفری که برای تحصیل به انگلستان رفته بودم شروع شد و فکر می کنم اواخر سال هزار و سیصد و نه بود. یعنی همان سالی که هدایت نیز تازه از پاریس بازگشته بود. در آن زمان، من و مجتبی مینوی خیلی باهم دوست و نزدیک

بودیم، وگاهی هم‌بخانه سعید نفیسی که شوهر خواهرم بود میرفتیم. و درست نمیدانم که در یکی از همین رفت و آمد ها و یادر کافه بود که خیلی عادی و بدون مقدمه با هدایت آشنا شدم.

اسم آن کافه بدرستی یادم نیست. فکر می‌کنم « رزنوار » بود. و باز فکر میکنم که احتمالا این آشنائی از طریق مینوی شروع شد مینوی با ب.ع. آشنائی مختصری داشت. و هدایت نیز با ب.ع. آشنا بود و باز شاید در یکی از همین گونه برخوردهای عادی، به‌همین ترتیب بایکدیگر آشنا شدیم، اما بطور قاطع، نحوه و چگونگی روز و لحظات آشنائی بدقت یادم نیست. . . ! شاید باین دلیل که مقدمه و ترتیب خاصی نداشت. . . و باز شاید باین دلیل که مثل اکثر آشنائی ها، بدون قرار و مدار قبلی صورت‌گرفته بود. . .

آنچه که در این آشنائی مهم نبود، قرار و مدار ها و مقدمات آشنائی بود، و آنچه که مهم بود! پایه و مایه این آشنائی بود که در حال می‌توانست چهار جوان را بدون هیچ سابقه‌ای بایکدیگر نزدیک و محشور بکند. زیرا ما هر چهار تا جوان بودیم با اندکی اختلاف سن، هر چهار تا فرنگ دیده و تحصیل کرده و بقول آن روزی‌ها زبان‌دان بودیم، و مهمتر از همه، تاحدی بیگانه با جاو مکان خودمان و راغب به اندیشه ها و افکار نو، و باز مهمتر از همه آنکه هر چهار تن در زمینه ادبیات دست و پائی می‌زدیم

گفتم، هر چهار تا فرنگ دیده بودیم و هر چهار تا در تکاپوی نویسندگی و شعر و تحقیق و از این مسائل، من تازه از انگلستان آمده بودم، زبان انگلیسی بلد بودم، شعر می‌گفتم و چیزهایی مینوشتم. ب.ع. تازه از برلن برگشته بود و زبان آلمانی میدانست و او هم ذوق و عطش نویسندگی داشت هدایت هم تازه از پاریس آمده و بیش از همه مادر کار خودش مسلط بود. یعنی در آن موقع چندتا کتاب هم نوشته بود. اگرچه من پیش از آشنائی با او کتاب‌هایش را نخوانده بودم، اما مجموعا در ترکیب این آشنائی، و در همان مراحل اولیه آشنائی، یا اصطلاح از همه ماها سر بود.

چهار نفر بودیم که من حیث المجموع وضع‌مان یکی بود.

کار مختصر اداری داشتیم ، شب میرفتیم خانه‌ها مان. و خارج از اداره و خانه ، بخاطر علاقه‌مشرکی که بادییات ایران داشتیم ، دور هم جمع می شدیم و این اجتماع کوچک ، بدون آنکه رئیس و مرئوسی داشته و یا اساسنامه و مرامنامه‌ای داشته باشد به ارتباط خودش ادامه میداد.

تقریباً اختلاف سن چندانی نیز با هم نداشتیم. اختلاف بین سن من که جوانترین این گروه بودم و مجتبی مینوی که مسن‌ترین مان بود شاید بیش از چهار پنج سال نبود.

خیلی طبیعی بود که می توانستیم بدون اشکال اطلاعات همدیگر را تکمیل و قضاوت های همدیگر را تصحیح و تعدیل کنیم. و این معاشرت بسیار آموزنده و جالب بود، و شکی نیست که شمع این جمع ، و به عبارتی رهبر طبیعی ما چه از لحاظ فرهنگی و چه از لحاظ اخلاقی ، شخص «صادق هدایت» بود.

و مسئله دیگر این بود که این معاشرت کمک کرد به همه ما که از آنچه می‌آموزیم و از آن چیزهایی که پر میشویم، آثاری نیز بیرون بدهیم، و راه خودمان را بدرستی تشخیص بدهیم و کاریکدیگر را مورد تصحیح و تنقید قرار بدهیم.

مورد دیگر، ترکیب جالب این گروه بود. هدایت فرانسه می دانست، ب.ع. آلمانی میدانست، من انگلیسی میدانستم و مینوی عربی . با این کیفیت هر یک از این گروه در مجموع می توانست با اکثر رویدادها و حوادث ادبی جهان آشنا باشد. مثلاً: من از طریق هدایت می دانستم که آثار معتبر ادبیات معاصر فرانسه چه و چگونه هست و هدایت از طریق من به ادبیات انگلیسی و هر دوی ما از طریق مینوی به ادبیات دنیای عرب و کتابهای سنتی و آخوندی خودمان و دست آخر هر سه ، از طریق ب.ع. به دنیای ادبیات و علوم پیشروی آلمانی.

با این کیفیت روشن است که ما چه چیزهایی میتوانستیم از یکدیگر کسب بکنیم و چه چیزهایی به یکدیگر بدهیم. و از چهار تا جوان بی‌پول بودیم که جایی نداشتیم برویم، سالن و تالار و دفتر و دستک خاصی نداشتیم که برویم در آنجا نطق و خطابه ایراد

کنیم و یا اوراق را ازبرورو بکنیم . اینقدر بی پول بودیم که برای دیدن یکدیگر میرفتیم توی کافه «رزنوار» و نفری یک چائی یا یک بستنی میخوردیم و دومی را هم زورمان نمیرسید. تازه آن چائی یا آن بستنی هم بهانه بود، بهانه اینکه بتوانیم همدیگر را بازگو بکنیم. من از حافظ میگفتم، ب.ع از نوول تازه اش، هدایت از فلان کتابش و مینوی در باره آثاری که دیده و خوانده.

شبی با اتفاق یکی از دوستان از حوالی چهار راه حسن آباد می گذشتم و صحبت علی المعمول از کتاب و ادبیات و شعر و این حرفها در میان بود.

آن موقع ها ناشر فعالی در تهران بود بنام آقای « محمد رضائی» که اغلب کتب فارسی را او چاپ میکرد و منتشر مینمود . آن شب دوست من از قول آقای « رضائی» گفت که ایشان معتقد هستند که در ایران هرچیزو هر مقاله ادبی و غیره که نوشته میشود متعلق بیک تن از گروه « سبعة» است. یعنی که هفت نفری هستند معروف که کار نوشتن و نشر مطالب ادبی را در انحصار خودشان قرار داده اند از قبیل : سعید نفیسی ، عباس اقبال ، رشید یاسمی و غیره که ارشد اینها ملک الشعرای بهار است و در ایران هیچ مطلب ادبی چاپ نمی شود مگر انگشت یک تن از گروه « سبعة» درکار باشد!

من خندیدم و گفتم خوب، آنها «سبعة» هستند ، ما هم از امشب میشویم « ربعة»...!

البته این یک شوخی « و غوغ ساهابی» بود. تعداد « اربعة» را «ربعة» گفته بودم که وزن «سبعة» را داشته باشد و این ماجرا را پس از آنشب برای هدایت و دو نفر دیگر از دوستان همدم و مشترک تعریف کردم و همه خندیدیم و از آنشب این اسم ، یعنی «ربعة» ماندنی شد.

و اما این «ربعة» فرقهائی با «سبعة» داشت!

حضرات سبعة علی المعمول هنوز سخت سرگرم ورق زدن کتب آخوندی ایران و نوشتن مطالب ثقیل بانثر ثقیل و پیچیده و متصنع بودند . هر کس هرچیز مینوشت ، عجله داشت که از فهم مردم

زمانش دور باشد . حتی عنوانهای مطالب شان نیز عنوانهای طولانی و دراز و عجیبی بود . همه باهم مسابقه‌ای داشتند که کتابشان دور از ذهن و فهم خوانندگان باشد . ما ، یعنی باصطلاح گروه «ربعه» از جهاتی با این جماعت فرق داشتیم . چشم‌مان به ادبیات خارجی‌پاز بود و مهم‌تر اینکه تحت هدایت « هدایت » بحقایق اصیل تری آشنا شده بودیم که همه تلاش‌ما این بود که سنت های پیچیده و مهجور و غامض و در عین حال تو خالی زمان را شکسته و مفری بسوی ادبیات نوین باز بکنیم .

هدایت رهبر دوست و خردمند ما بود ، و بامنطق علمی و خاص خودش مسائل را برای ما حل‌اجی میکرد بدون آنکه خواسته باشد مارا رهبری کند و یا خدای نکرده چنین بنمایاند .

اگرچه ماجوانها را آنان، یعنی همان گروه «سبعه» چندان بحساب نمی آوردند . اما ما ها حرفهائی داشتیم که دستکم تکلیف خودمان را باخودمان روشن کرده بودیم ، توجه‌مان به ذهن مردم عادی ایران ، بقلب و احساسات مردم عادی ایران بود و حتی بزبان و درد ها و غصه های آنان ..

مادر تلاش رسیدن باین مقصود بودیم که مردم ایران چه می‌گویند ، چه می‌خواهند ، چگونه قضاوت می‌کنند و زبان آنان چگونه است . و درست این همه آن چیزهائی بود که گروه « سبعه » نمیخواستند .

هدایت بدون آنکه خواسته باشد «مکتب داری» بکند ، این در را بروی ما گشود و برای نخستین بار خودش شخصا زحمت و دشواری و حتی خطر این بدعت انسانی و بزرگ را تحمل کرد و ما نیز آگاهانه و حتی عاشقانه باافکار او همدستان شدیم . آنچه راکه شما در آغاز سؤال بعنوان « هدف » مطرح کردید ، هدف ما ، فقط همین بود شکستن و دور ریختن عناصر مضر و کهنه ایجاد راه های درست انسانی ، مطلوب ، با استفاده از آنمقدار از ادوات و افزار خوب گذشته ، به جهت یک تجدید نظری انقلاب ادبی و یا هرچه که اسمش را می‌گذارید !..

در این گروه ، یعنی گروهی که بعدها بنام « ربعه » معروف

شد، نه رئیسی وجود داشت، نه مرئوسی نه مرامنامه‌ای و نه تشکیلاتی و حتی آنقدر ساده و کوچک و بی پیرایه بود که یک لحظه بفرس هیچکدامان نرسید که مثلاً راه بیافتیم و چهارتائی عکسی بعنوان یادگار بگیریم، چنانکه عکسی از چهارتایمان وجود ندارد. آنقدر که بدنبال معنی بودیم بدنبال تظاهر و از اینکارها نبودیم، این وضعیت «ربعه» بود.

— باید عرض کنم باز بدلیل آنکه سازمان یا تشکیلات و یا الزامات و این جور مسائل در میان نبود، هریک بنابه ضرورت یا پیش آمدهائی ازهم دور شدیم.

فکر میکنم اولین کسی که زودتر از همه دور شد و دور ماند «مینوی» بود. و باز فکر میکنم که سال هزار و سیصد و پانزده بود. به یقین نمیدانم. تاریخ حرکت مینوی بسوی لندن بدرستی یادم نیست اما فکر می‌کنم اولین کسی که جسماً از گروه «ربعه» خارج شد «مینوی» بود. رفت لندن و ماندگار شد...

هدایت هم مسافرتی به هندوستان کرد که این مسافرت در حدود یک سال طول کشید.

این بود ماجرای پایان عمر یک جمع، البته پایان جسمی یک جمع پایان دیدارهای مکرر و مداوم...

بهر حال در مورد هر رویداد میتوان توضیحاتی فراهم آورد. مثلاً در باره مجموعه «انیران» که در «جدول رویدادها» فقط یکی دوسطر نوشته شده است میتوان مثلاً از متن مصاحبه آقای فرزاد (مجله سپید و سیاه شماره ۷۵۵) شرح زیر را به آن افزود:

«من در کار چاپ این کتابها دخالتی نداشتم. البته کارهایمان از یکدیگر مخفی نبود و همه میدانستیم چه کارها در دست تهیه داریم و چه کارها کرده‌ایم یا خواهیم کرد. اما در کار چاپ آن کتابها دخالتی نداشتم. ام آنها خودشان دست بکار شدند که یکی حمله اسکندر را نوشت و دیگری حمله عرب را بعد خود هدایت که «سایه مغول» را... (شک نیست که عامل ایجاد کننده این آثار که مربوط

به سه حمله بزرگ ، ایران است ، جنبه خاص وطن‌پرستی هدایت بوده است و او از همان هنگام نیز توجه زیاد به ایران‌باستان داشت و حتی اسم «انیران» را او روی یکی از این کتابها گذاشت . او نخستین بار از افق دید یک نویسنده ایرانی ، مردم عادی ایران را درمورد این تاراجها به قضاوت نشانده .

در همان زمان نیز توجه هدایت به ایران باستان و زبان پهلوی بیش از همه ماها بود . او در دوسه عدد از کتابهایش خیلی واضح زندگی مردم ایران و میزان نفرت آنان را از بیگانگانی که به سرزمین ما هجوم آورده و صدمه‌ها به مردم این دیار زده بودند آشکار می‌سازد و سپس هنگامی که با مینوی دارد «مازیار» را مینویسد همه این سرآسیمگی و پریشانی را یکجا به کنار می‌نهد و از ورای قرن‌ها یک سردار ایرانی را میجوید که میتواند بافتح‌ها و فیروزیهای نسبی‌اش یادآور حماسه‌های دور گذشته باشد . در این کتاب مینوی شرح حالی از «مازیار» مینویسد و سپس این هدایت است که تصویر پاک و روشنی از یک سردار ایرانی ارائه میدهد و تجلیات انسانی را به هم و هیجان میکشاند ...» و قس علیهذا



بالاخره چیزی که البته سفارش پذیر و توصیه بردار نیست کوشش در کسب الهام از برخی از نوشته های صادق است ، نوشته‌هایی که حاوی افکار فلسفی و اندیشه های انسانی اوست ، بنابراین هنرمندان و شاعران میتوانند به استغانت ذوق و قریحه شخصی و متناسب با وسعت میدان دید فلسفی خود از نوشته‌های مزبور بهره برداری کنند .

البته منظور این نیست که کسی قسمتی از متن نوشته های صادق را بصورت شعر در بیاورد بلکه باید یک اندیشه یا فکر

متجانس و معینی را که در یک یا دو سطر در نوشته های او بطور فشرده بیان شده است در قالب شعر بسط داد. من نمونه ای از این کار را که عنوان «بن بست» دارد، در کتاب حاضر، خارج از متن چاپ خواهم کرد تا منظور اصلی من برای خوانندگان بهتر روشن گردد.

اینها بود برخی از کارهایی که باید در آینده راجع به صادق انجام شود، کارهایی که من آنها را در فهرست فعالیت های ادبی خود یادداشت کرده بوده ام و اکنون این وظیفه به عهده کسان دیگری که به این گونه کارها علاقه مند هستند واگذار میشود.



۵-۲۶- درباره حق التالیف کتاب حاضر

اینجانب برای چاپ کتاب حاضر با مدیر یکی از بنگاههای انتشاراتی تهران که سالهاست با آن از نزدیک همکاریهای دارم مراجعه کرده ام و مدیر بنگاه بایزرقواری حاضر شده است چاپ کتاب را با سرمایه خود به عهده بگیرد و بی چشمداشت سودی آن را پخش کند. با این ترتیب در نظر گرفته ام که کتاب حاضر را به قیمت تمام شده با اضافه دستمزد فروش در اختیار علاقه مندان و خریداران قرار دهم.

گمان میکنم با توضیحاتی که در این فصل داده شده نکات زیر برای خوانندگان روشن شده باشد:

۱- وسعت برنامه ای که من در مورد زندگی و آثار صادق داشتم و اینکه چه عواملی مانع اجرای آن شده است.

۲- کارهایی که در باره صادق انجام شده یا باید انجام شود و کارهایی که علاقه مندان میتوانند انجام دهند و وسعت دامنه کارهای مزبور.

۳- با توضیحات و ذکر نمونه ها و مثالها علاقه مندان تازه کار بقدر کافی راهنمایی شده باشند. با کمال میل حاضریم هرگونه کمکی که از دست من برمیآید در اختیار این دسته از دوستان

اینک در پایان این فصل: تراز نامه پاییلان

هرخواننده علاقه‌مند میتواند با صرف اندک وقت جدولی از نام کتابها و هزینه‌ها و مبالغی که در مقابل عاید شده است تنظیم و حاصل آنرا تعیین کند تا معلوم شود که بر رویهم چه مبالغی از این راه عاید من شده است و آیا این مبلغ وقت و پولی را که از جانب من صرف شده است جبران میکند یا نه و اگر همین پول و وقت صرف کارهای دیگر (ادبی) میشده است مبلغ بیشتری عاید من میکرده است یا نه؟ و قس علیهذا.

در زیر نمونه جدولی را که بکمک آن میتوان سود مادی حاصل از فعالیت‌های ادبی اینجانب در مورد صادق را بسهولت تعیین کرد ذکر میکنیم .

عنوان اثر	قیمت	تعداد	حق التالیف	هزینه	زیان	سود
				جمع کل		

تفاوت سود و زیان

پس از تکمیل جدول فوق از روی توضیحات داده شده تفاوت بین مبلغ سود و زیان سودیازیانی است که در مدت ۲۳ سال فعالیت عاید من شده است و چون آنرا بر عدد ۲۳ تقسیم کنیم سود یازیانی سالیانه بدست می آید.

★ ★ ★

۱۵- ضربه‌هایی که دوستان یا مدعیان دوستی با صادق به او وارد آورده‌اند.

الف - مصاحبه آقای دکتر در ادبیات و استاد محترم دانشگاه

شاید برخی از خوانندگان کتاب حاضر متن مصاحبه آقای دکتر با خبرنگار مجله «سپیدوسپاه» را (از شماره ۷۲۲ تا ۷۲۳) مطالعه کرده باشند.

بنابه درخواست برخی از دوستانان صادق و بر اثر اعتراض برخی دیگر، در صفحه های آینده کتاب حاضر نکاتی چند از «مصاحبه یا خاطرات ادبی» آقای دکتر مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

ولی قبل از ورود در این بحث، برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهمی، لازم است تصریح کنیم که عنوان کتاب حاضر فقط ناظر به آن دسته از فعالیت‌های ادبی است که صرفاً بخاطر منفعت و شهرت یا بهره‌برداری‌های دیگر صورت گرفته باشد (مانند مثلاً مجموعه‌ای که با عنوان «کتاب صادق هدایت»، بوسیله بنگاه اشرفی در سال ۱۳۴۹ منتشر شده است)، و گرنه فعالیت‌هایی که فقط بنابه مقتضیات خاص ادبی و انتقادی بعمل آمده باشد از زمره شیادیهای ادبی خارج است.

اینکه من در کتاب حاضر فصلی را به «ضربه‌هایی که دوستان یا مدعیان دوستی با صادق به او وارد آورده‌اند» تخصیص

داده‌ام برای این است که سابقاً در همان روزهایی که خاطرات ادبی آقای دکتر در مجله «سپید و سیاه» به چاپ میرسیده است، طی مقاله‌ای که در مجله «فردوسی» نوشته بودم وعده داده‌ام که به‌زودی در اطراف مطالبی که در خاطرات مزبور راجع به صادق گفته شده توضیحاتی خواهم داد. ولی بعداً از این کار منصرف شدم.

از آن روز تاکنون بارها عده‌ای از دوستان و آشنایان و علاقه‌مندان به صادق کتباً و شفاهاً از من بازخواست میکنند که دلیل این تاخیر چیست؟ و چرا حق صادق را پایمال میکنید. مثلاً در یکی از شماره‌های مجله «فردوسی» که تاریخ آن مقارن باروزهای آخر مصاحبه فوق است چنین میخوانیم:

تبانی یا غرورری؟

نامه‌هایی داشته‌ایم از چند خواننده عزیزمان (دکتر بهروش - محمد صانعی - ایرج مقدم) که از ما خواسته بودند که در باره نظریات آقای دکتر در مجله گرامی سپید و سیاه (در باره «صادق هدایت») توضیحاتی بدهیم.

دکتر بهروش نوشته است این گفتگو یک‌ساخت و پاخت شرم‌آور است که « استاد با شاگردش » ترتیب داده است و بیشتر برای کسب حیثیت ادبی استاد بزرگوار.

خواننده دیگر ما ، محمد صانعی مینویسد : آشکارست که صنعت «نعل و میخ» استاد ، کوشش دیگری برای بی آبرو کردن هدایت (منتهی بشکلی ظاهراً دوستانه) می باشد.

وبالآخره «ایرج مقدم» باتوپ و تشر فراوان از ما خواسته‌اند: «پس کجا هستند آن دوستان هدایت که نام برده‌اید؟ کجا هستند آنها که بمناسبت و یابی مناسبت

برای هدایت اشک میریزند. پس چرا سیر انداخته‌اند و در زیر گلیم پنهان شده‌اند چرا در مقابل «هل من مبارز طلبی» استاد جا زده‌اند و سکوت می‌کنند. آیا صحیح است بازهم بگویند که، وارد این معرکه نمیشویم چون روح هدایت آزرده میشود؟

چرا باین تنها بقاضی رفتن، آن هم در پشت امکانات موجود خودرا مخفی کردن، استاد جواب نمی‌دهند؟

مجله «فردوسی» ادامه میدهد :

البته‌ما از آغاز این خاطرات بخصوص که «سپیده» تهران مصور) بانی آن بود و ما عقائد ایشان را در خصومت با «هدایت» می‌دانستیم، زیاد نظر خوشی نداشتیم و احتمال میدادیم که بایستی یک قوطنه دو جانبه (استاد و شاگرد) باشد و فرصتی برای لجن مال کردن «صادق هدایت»

بدیهی است هدایت از زمان ما دور نیست و هستند کسانی که با او زندگی کرده‌اند، با او تنفس کرده‌اند، و به زیر و بمهای زندگی او آشنا هستند و بالطبع موافق این «خاطرات» و چیزهای دیگر آن باصطلاح مصاحبه نیستند.

اینکه چرا سکوت کرده‌اند، نمیدانیم امیدواریم که اگر واقعا حرفی دارند «جنت مکانی» را کنار بگذارند. بخصوص چند نفری از آنها مثل «چوبک» و قائمیان و غیره» که دست بقلم دارند!

بطوریکه از جریان و ظواهر امر بر می‌آید، آقای دکتر «خاطرات ادبی» خودرا به این منظور تنظیم کرده بود که روزی

آنرا به صورت کتابی منتشر کند ولی دیده بود که خاطرات مزبور آن ارزش را ندارد و لذا متن آنرا با تغییراتی معین در اختیار خبرنگار مجله «سپید و سیاه» قرار داد که عجلتا به چاپ رسیده باشد. بنابراین تصور نمی‌رود که «بین استاد و شاگرد تبانی صورت گرفته باشد.» ولی من بهر حال قصد دفاع از کسی را که مظنون به تخطئه کردن صادق باشد ندارم و هر کسی آزاد است هر طور که می‌خواهد در این مورد قضاوت کند و من اکنون به وعده‌ای که داده بودم وفا خواهم کرد:

بهر صورت ، اعم از اینکه در انتشار متن این مصاحبه یا «خاطرات ادبی» تبانی در کار بوده و یا آن توضیحات بنابه مقاصد خاصی صورت گرفته باشد در اصل مطلب، که در «خاطرات» مزبور مطالبی به قصد تخطئه صادق گنجانیده شده است تردید چندانی نمیتوان داشت.

بخصوص شنیده شده است که خبرنگار مجله چند روز قبل از شروع انتشار متن این خاطرات پیش این و آن گفته بود که : « بزودی در مجله مصاحبه‌ای درج خواهد شد که نه تنها دخل هدایت را خواهیم آورد بلکه خدمت آنهایی که سنگ اورابه سینه می‌زنند نیز خواهیم رسید.» گمان نمی‌رود که این اظهار تنها از جانب خود خبرنگار بوده باشد زیرا وی از پیش نمیتوانسته است متن خاطرات را حدس بزند پس به او جریان واقعی را بصورتی قبلا گفته بودند.

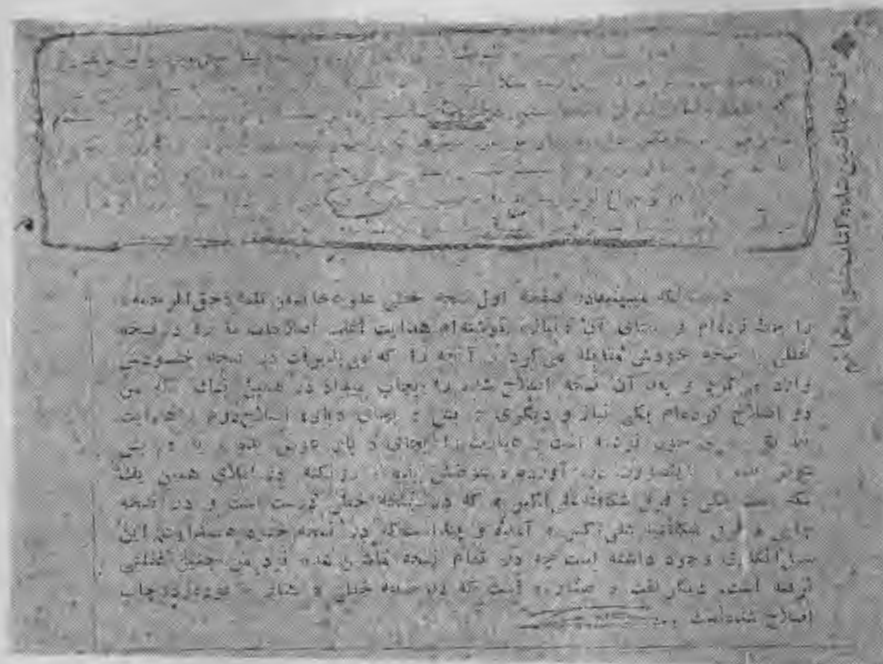
حال که مادر کتاب حاضر فصلی را به شرح «ضربه‌هایی که دوستان و مدعیان دوستی صادق به او وارد آورده‌اند» تخصیص داده‌ایم نمیتوانیم از بررسی برخی از مطالب مندرج در «خاطرات ادبی» آقای دکتر صرف نظر کنیم. امیدواریم که نوشته‌های ما در این مورد عاری از هرگونه حب و بغضی باشد.

البته ما در این بحث نسبت به هیچ یک از موضوعات مندرج در «خاطرات ادبی» آقای دکتر حق تقدم یا تاخری قائل

نیستیم .

۱- راجع به اصلاح و تصحیح نوشته‌های صادقی :

بر شماره ۷۳۰ مجله فوق قسمتی از متن ماشین شده
کتاب «علویه خانم» را همراه با متن چاپی همان قسمت گراور کرده
بودند بصورت زیر:



گراور قسمتی از متن نسخه ماشین شده کتاب «علویه خانم» که دکتر در
مجله سپید و سیاه داده است .

د اینها مصایبی بود که پسر خاندان رسول آوردن . (به
پیشانی میزد و مردم هم از او تقلید میکردند) . حالا از این
بعد مختار میباد و اجر اشفیاء و کف دستشون میداره . اگه شیعیونی
که اینجا واسدن بخوان باقیشو ببین نیاز صاحب پرده رو میداند
تو سفره - من چیزی نمیخوام - من چهار سر نونخور دارم ، چهار
جوونمرد میخوام که از چهار گوشه مجلس چهار تا چراغ روشن
بکنن ، تا بعد بریم سر باقی پرده و به بینیم مختار چطور پدر این
بد مروت صاحب ها رو در میاره .

« هر کی چراغ اولو روشن بکنه ، بهمون فرق شکافیه علی
اکبر خدا صد درد دنیا و هزار درد آخرت عوض بده - کی میخاد
صنار لا علی اکبر معامله بکنه ؟

کلیشه متن چایی (از چاپهای دوم به بعد) قسمت ماشین شده که بوسیله آتای
دکتر در بالا گراور شده است .

و در زیر گراور متن ماشین شده فوق شرح زیر را
افزوده اند:

همچنانکه میبینید در صفحه اول نسخه خطی
علویه خانم من کلمه «حق الزحمه» را خط زده ام و بجای
آن «نیاز» نوشته ام. هدایت اغلب اصلاحات ما را در
نسخه خطی با نسخه خودش مقابله می کرد و آنچه را
که می پذیرفت در نسخه خودش وارد می کرد و بعد
آن نسخه اصلاح شده را بچاپ میداد در همین یک تکه من
د و اصلاح کرده ام یکی نیاز و دیگری «بش» بجای «باو»
اصلاح دوم را هدایت بطریق بهتری خود نوشته است و
عبارت را ب جای « باو عوض بده» یا «بش عوض بده»
باینصورت در آورده « عوضش بده» د و نکته در املا

همین یک تکه است یکی « فرق شکافته علی اکبر » که در نسخه خطی درست است و در نسخه چاپی « فرق شکافته علی اکبر » آمده و پیدا است که در نسخه خود هدایت این سهل انگاری وجود داشته است چه در تمام نسخه ماشین شده نزد من چنین غفلتی نرفته است. دیگر لغت « سنار » است که در نسخه خطی « سنار » بوده و در چاپ اصلاح شده است.

اولا - درباره اصلاح کلمه « سنار » :

طبق متنی که در زیر گراور میشود کلمه مزبور در صفحه ۲ چاپ اول کتاب « علویه خانم » و در صفحات دیگر همان چاپ با همان املاء « سنار » چاپ شده است و در نسخه‌ای که در زمان حیات هدایت چاپ شده این کلمه هرگز از طرف صادق به « سنار » تبدیل نشده بوده است:

« اینها مصایبی بود که بسر خاندان رسول آوردن •
(به پیشانیش میزد و مردم هم از او تقلید میکردند) . حالا
از این ببعد مختار مییاد و اجر اشقیا رو کف دسشون میداره -
اگه شیعیونی که اینجا و اسادن بخوان با قیشو بینن نیاز
صاحب برده رو میدازن تو سفره - من چیزی نمیخوام - من
چهار سر نونخور دارم ، چهار جوونمرد میخوام که از
چهار گوشه مجلس چهار تا چراغ روشن بکنن ، تا بعد بریم
سریاقتی پرده و به بینیم مختار چطو پدر این بدمروت صاحبها
رو در میاره -

« هر کی چراغ اولو روشن بکنه ، بهمون فرق شکافته
علی اکبر خدا صد در دنیا و هزار در آخرت عوض بده -
کی میخواد سنار با علی اکبر معامله بکنه ؟

ما قسمتی از صفحه ۸ یعنی همان متنی را که آقای دکتر دعوی اصلاح آنرا دارند از چاپ اول کتاب « علویه خانم » که در زمان حیات صادق بوسیله خود او چاپ شده است در بالا عیناً کلیشه کرده ایم و ذیلاً نیز قسمتی از صفحه ۵۹ همان کتاب را که در آن کلمه « سنار » با املاء « سننار » بکار رفته نیز عیناً در زیر کلیشه میکنیم. (البته املاء دوم به مناسبت سهولتی که در تلفظ پیش میآورد مرجح است .)

من فرق نمیکنم، به آدم کدا چه سننار بدی چه سننار از شبتونی،
 من از شررق دسمم شده به لقمه نون خودم و در میارم، اما خدا
 جا حق نشسه، ما هم به خدایی، به ابوالفضل لباسی داریم. از
 هر دسی بدی از همون دس پس میگیری. اجرت با حضرت
 باشه، اون دنیا که دروغ نمیشه الاهی مرد، نونت همیشه
 سواره باشه خودت پیاده. من قلتش آقا، آقا بالا سر لازم
 نداشتم، اون صاب سلطان جنده سوزمونی رو هم حواله اش رو
 میدم به همین امام غریب... رفتی؛ خبرت رو بیارن؛ جیره ام
 رو به یخ بنویس بذار جلو آفتاب!.

ثانیا - درباره دعوی اصلاح :

آقای دکتر در متن « خاطرات ادبی » خود مدعی شده اند که :
 - صادق هدایت غالباً نوشته های خود را قبل از چاپ به
 او میداده است که وی آنها را اصلاح کند و متن گراورده شده
 در صفحه ۲۳۴ از متن نسخه خطی (یانسخه ماشین شده) کتاب
 « علویه خانم » است که دکتر پس از آنکه اغلاط آن را تصحیح کرده
 بصداق ارائه داده است و صادق برخی از تصحیحات مزبور را

در کتاب خود بهنگام چاپ منظور کرده است مانند مثلاً کلمه «سنار» که در نسخه ماشین شده بهمین صورت بوده و دکتر آنرا به «سنار» تغییر داده است که صادق هم آن را در کتاب خود بصورت اصلاح شده چاپ کرده است.

(که دیدیم صادق چنین کاری نکرده بوده)

عجالتاً به اصلاحات دیگر کاری نداریم. در مورد اظهار اول دکتر: البته صادق عادت داشت همیشه نوشته های خود را قبل از چاپ به نظر برخی از دوستان ذیصلاحیت خود می‌رسانید. اما معلوم نیست که این متن ماشین شده از کجا آمده است؟ زیرا صادق هرگز اثر خود را ماشین نمی‌کرد و اگر نوشته‌ای را برای اظهار نظر به دوستی می‌داد، همان متن دست نویس خودش بود. ولی البته اجازه می‌داد که اگر کسی از دوستان بخواهد خود از روی آن اثر نسخه برداری کند و به این کار اهمیتی نمی‌داد زیرا همیشه میگفت نوشته مرا هرکسی تشخیص می‌دهد یعنی این نسخه برداری خطری ندارد زیرا کسی نمیتواند هیچ یک از آثار مرا به کسی دیگر نسبت دهد یا اثر کسی دیگر را به من و اکنون چند اثر چاپ نشده صادق نزد چندتن از دوستان او بصورت ماشین شده موجود است.

اما متن ماشین شده «قضیه زیر بته» که در اختیار من است بعداً به مناسبتی قسمتهائی از آنرا بوسیله گراوور ارائه خواهم داد در حقیقت یک استثناء است که صادق باخط خویش یک نسخه ماشین شده را در چندجا تکمیل کرده باشد. البته در انتساب اینگونه نسخه‌های ماشین شده به صادق که وی خود در آنها دست برده است جای تردید نیست ولی در اصالت و صحت نسخه‌های ماشین شده‌ای که صادق هرگز آنها را ندیده همیشه باید تردید کرد.

اما چه شد که صادق نسخه ماشین شده «قضیه زیر بته» را که نزد من است خود تکمیل کرده است؟
شادروان سرکسیان که کارش در بانک ملی بیشتر

ماشین نویسی بود مدتی بامن در یک دایره کار میکرد و من از او خواهش کردم که متن دست نویس «قضیه زیر بته» را برای من ماشین کند و من نسخه ماشین شده را به صادق دادم که به اصطلاح کنترل کند و او نیز قسمتهائی را باخط خود تکمیل کرد و این یک مورد کاملاً اتفاقی و استثنائی است.

بهرحال گمان میرود که آقای دکتر متن ماشین شده «علویه خانم» را به خبرنگار مجله داده و به اتکاء خاطره خود که معمولاً درس‌های ما وفادار نمیتواند باشد توضیحاتی درباره کلمه «سنار» داده و خبرنگار مجله برای اینکه اخبار هیجان انگیز فراهم کرده باشد آن نسخه را «مونتاز» و در مجله گراور کرده است.

والبته این مورد محتاج تأیید یا تکذیب آقای دکتر و خبرنگار میباشد) تا معلوم شود که آیا واقعا مونتاز بوسیله خبرنگار صورت گرفته یا نه؟

اما اینکه این مونتاز مایه رسوائی مونتاز کننده شده است یکی بی آنکه بخواهم خودستائی کنم به علت هوشیاری من در مسائل مربوط به صادق است و دیگر آنکه مونتاز کننده به متن چاپ اول کتاب «علویه خانم» که در زمان حیات صادق منتشر شده بود دسترسی نداشته و لذا نمیدانسته است که در چاپ اول کلمه مزبور همه جا باهمان املاء «سنار» چاپ شده است و این از چاپ دوم یعنی در چاپهای بعد از مرگ صادق است که یکی از ناظران طبع و نشر آثار صادق املاء کلمه مزبور را به «صنار» تغییر داده است و صادق در این مورد شرکیتی نداشته تابتوان فرض کرد که این اصلاح به راهنمایی کس دیگری بوده است!

البته من با این تغییر موافق نبودم و به مرحوم اعتضادالملک هم اعتراض کردم و گفتم حتی الامکان باید از تغییر یا حذف کلمات و عبارات نوشته‌های صادق خودداری کرد.

بیشتر آنچه برای بعضیها اشتباه یا غلط بنظر میرسد صادق خود عالماً و عامداً آنها را به کار میبرده است (بعد ها

این موضوع را ثابت خواهم کرد.) بعلاوه نظر من اینست که از تغییر نوشته صادق بخصوص در مواقعی که این تغییر آنرا قطعاً بهتر نمیکند باید جدا خودداری نمود و این مورد هم یکی از همان موارد است به دلائل زیر:

— همه میدانیم که « صنار » فشرده یا کوتاه شده « صد دینار » است و کلمه « صد » باید در اصل در فارسی « سد » نوشته شود مانند کلمه « سده » که به معنی یک دوره « صد ساله » است که فقط با « س » نوشته میشود بعلاوه در تحریر کلمات عامیانه باید تنها به املاء اصلی آن کلمات نظر نداشت بلکه باید از بکاربردن حروفی که بازبان فارسی بیگانه است مانند « ص » ، « ق » « ض » ، « ط » و غیره خودداری کرد مگر در مورد کلماتی که با املاء خاصی شناخته شده و اکنون نیز فقط با همان املاء شناخته میشوند و با املاء دیگر در موقع خواندن مفهوم و معنی آن از ذهن میگریزد. ●

البته من هرگز در نسخه دستنویس صادق دست نمیبردم و اگر بفرض اصلاحی بنظر من میرسید در خارج آنرا یادداشت میکردم و با او در میان می گذاشتم گاه او به من توضیحاتی میداد و صحت نظر خود را ثابت میکرد و یا اگر نظر مرا می پذیرفت خودش اصلاحات لازم را بعمل می آورد.

باید بگویم که صادق هرگز اهل تعصب نبود و اگر نظری را می پسندید سعی نمیکرد که حتماً حرف خودش را به کرسی

● مانند : تلچماق ، چماق ، چاق ، شلاق ، و غیره که اگر آنها را مثلاً با «غ» بنویسیم همین تعدیل شکل ظاهر کلمات ، موجب تضعیف معنی آنها میشود و هر خواننده‌ای که کلمات فوق را با املاء اصلی آنها دیده و در ذهن سپرده باشد برای او بادیدن املاء دیگر تداعی لازم ایجاد نمیشود که با قدرت اصلی معنی آنها برابری کند . البته از اینگونه کلمات بسیار است و مثالهای فوق در مورد قدرت «ق» در شکل کلمات بوده و برای موارد مشابه مثالهای زیادی میتوان یافت که برای جلوگیری از اطناب کلام به همین قدر اکتفا میشود .

بنشانند. ضمنا بسیار حق شناس و قدر دان بود و اگر نظر با ارزشی به او ارائه می شد آشکارا طرف را مورد تقدیر قرار می داد و به او میفهماند که برای نظر او اهمیت قائل است یک روز در آن ایام که صادق در قضیه «توپ مرواری» تجدیدنظر می کرد تا متن آنرا به دکتر شهید نورانی برای چاپ بدهد در کافه فردوسی که چندتن از دوستان هم بودند پرسید به نظر شما U. S. A. را خلاصه چه عبارت یا عباراتی میتوان گرفت من اتفاقا بی آنکه زیادهم فکر کنم یا حدس بزنم که صادق این علامت اختصاری را برای چه منظوری میخواهد گفتم اگر این حروف را از راست به چپ در نظر بگیریم چیزی به فکر من رسیده گفت اتفاقا برای خوانندگان فارسی از راست به چپ مناسب تر هم هست.

گفتم A را حرف اول فلان کلمه میگیریم و S را حرف اول فلان، مثلا: «سنده زار» و U را هم حرف اول «اونور دریاها».

پس از این تعبیر و توضیح براستی صادق گل از گلش شکفت شاید از این نظر که میدید این شرح برای متن نوشته اش بسیار مناسب است.

صادق مردی بود بغایت حق شناس و قدر دان. لذا آن شب و تا مدتی بعد از نیمه شب مرا از این میخانه به آن میخانه و از این بار به آن بار کشاند و نگذاشت که من دست در جیبم بکنم.

حال بد اندیشان برای این اظهار من هر طور که میخواهند تعبیراتی بتراشند: صادق هیچ اثری از خودش رابه چاپ نمیفرستاد مگر آنکه من آنرا قبلا دیده باشم و خوانندگان مطلع و اهل تحقیق میدانند که من تا امروز که در حدود بیست و سه سال از مرگ صادق میگذرد این موضوع را که درعین حال اهمیتی هم دربر ندارد افشاء نکرده بودم و اگر مصاحبه کذائی مورد بحث صورت نمیگرفت شاید هرگز این اظهار پیش نمی آمد چنانکه من در

مجموعه « نوشته های پراکنده صادق هدایت » تجدید نظر در همه ترجمه های او را بوسیله خود او اعلام کرده بودم و حال آنکه غیر از یک ترجمه یعنی « تمشک تیغدار » که تجدید نظر آن بوسیله خود او صورت گرفته بوده که متن آنرا در اوراق خودم یافتم تجدید نظر در ترجمه های دیگر او را که در سالهای اول نویسندگی وی انجام شده بود همه رامن انجام داده‌ام که البته این کار اهمیتی ندارد زیرا صادق هرگز خود از این کار عاجز نبود ولی حوصله‌اش را نداشت. من از طرف او اجازه هرگونه اصلاح و تغییر در نوشته های او را داشته‌ام و این امر از نامه‌ای که به آقای کلبادی نوشته‌ام در جزوه « توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت » در باره آن بحث کرده‌ام نیز کاملاً آشکار است.

از توضیحاتی که داده شده است نتایج زیر برست می آید:

اولاً- درصحت انتساب نسخه های ماشین شده به صادق همیشه باید تردید داشت زیرا صادق هرگز آثار خود را ماشین نمیکرد و اگر نوشته خود را برای اظهار نظریه دوستی میداد نسخه دست نویس او بود درمورد « قضیه زیر بته » همانطور که توضیح داده‌ام، یک استثناء بوده است.

ثانیاً- درآنیکه نسخه ماشین شده « علویه خانم » را مونتاز کرده اند چندان تردید نمیتوان کرد.

ثالثاً- اصلاح ، بدان صورتی که ادعا شده ، در کار نبوده است زیرا من باب نمونه کلمه «سنار» را مورد مطالعه قرار دادیم و دیدیم که در چاپ اول «علویه خانم» که بوسیله صادق صورت گرفته همهجا املاء کلمه مزبور با «س» بوده و تغییر «س» به «ص» در چاپهای بعد از مرگ اوست که با وجود مخالفت من صورت گرفته است. (کسانیکه چاپ اول کتاب «علویه خانم» را در دست دارند میتوانند به آن مراجعه و شخصاً ملاحظه کنند که این کلمه در صفحه ۲ و سایر صفحات همهجا با همان املاء «سنار» نوشته

شده بوده است و اصلاً اثری از « صنار » در کار نیست. (دیگر این که اگر آقای دکتر، متن داستان « علویه خانم » را تصحیح کرده‌اند در صفحات دیگر نباید لغتی با املاء نادرست وجود داشته باشد و حال آنکه در داستان مورد بحث « زنای محصنه » بصورت « زنای محسنه » آورده شده حال اگر آقای دکتر داستان مزبور را اصلاح کرده باشد از او باید پرسید که به چه دلیل این غلط فاحش را ندیده گرفته است؟ آیا صادق املاء درست کلمه « محصنه » را نمیدانست؟ پس معنی درست و مورد استعمال صحیح آنرا از کجا دانسته بود؟ اینکه آقای دکتر ادعا کرده است که : دوست بزرگ من غلط مینوشت و او نوشته‌اش را تصحیح میکرد چرا غلطی بدین فاحشی را اصلاح نفرمودند؟

اما چرا من کلمه « محسنه » را که در صفحه ۶۱ کتاب « علویه خانم » ذکر شده است اصلاح نکردم یعنی با صادق در باره آن صحبتی نکرده‌ام ؟ و حال آنکه من در همان موقع متوجه املاء نادرست آن شده بودم . برای اینکه در صحت این ادعا تردیدی پیش نیاید ناگزیر هستم بگویم که چندین سال از بهترین ایام عمر من برای آموختن زبان عربی در محضر شادروان شیخ محمد رضا رشتی صرف شده است و اگر جامع المقدمات و کتاب های بعدی دنباله آن را خوانده باشم لااقل آنها را دست طلب دیده‌ام و یا آنها را ورق زده‌ام. و همچنین فقه و اصول را نزد استاد شیخ محمد سنگلجی خوانده‌ام و از همه اینها گذشته من لیسانسیه حقوق هستم و از قوانین اسلامی و اصطلاحات حقوقی مربوط بی اطلاع نیستم پس برای این نبود که من املاء درست کلمه مورد بحث را نمی دانستم بلکه دلیلش فقط این بود که میدانستم صادق مخصوصاً این کلمه را امانند بسیاری از کلمات دیگر با املاء ساده‌تر نوشته تا بی اعتنائی خود را به قواعد املائی و دستوری که مایه این همه کشمکشهای بیهوده بین افاضل است بار دیگر نشان داده باشد. (دراین زمینه شمه‌ای از فعالیت های او را در کتاب « وغوغ ساهاب » دیده‌ایم.)

کسی که فقط همان کتاب جامع المقدمات را خوانده باشد می داند که «محصنه» مشتق از «حصن» است و زنای بازن شوهردار را از آن جهت «محصنه» خوانده اند که این زن در حصار یک سلسله تعهدات اخلاقی و مسئولیت های زنشویی محصور است و آن آزادی را ندارد که به میل خود آنها را نادیده بگیرد.

حال، اگر آقای دکتر بگوید که املاء درست کلمه «محصنه» را میدانسته ولی از اصلاح آن چشم پوشیده است باید از جناب ایشان پرسید که در مقابل آن مته به خشخاش گذاشتن ها این سعه صدر از کجا در وی پیدا شده است؟

بی شک آقای دکتر با آن اظهاراتی که دیدیم از آنها نیست که تصدیق کند صادق عالماً خواسته است کلمه «محصنه» را با املاء ساده تری ارائه دهد. در این صورت دیگر این اظهار که: «دوست بزرگ من غلط مینوشت» و «من نوشته های او را اصلاح میکردم» از اعتبار خواهد افتاد.

و اگر آقای دکتر ناگزیر اعتراف کند که املاء کلمه «محصنه» را نمیدانسته است، وگرنه گوش تصحیح آنرا پر سر و صدا تر میکوفت، دیگر دعوی جسورانه اصلاح نوشته های صادق کم لطفی بزرگی نسبت به «دوست بزرگش» شمرده خواهد شد.

معلوم نیست کسی که در مورد کلمه «سنار» آنطور مته به خشخاش میگذارد چگونه در این مورد این همه سعه صدر نشان میدهد و از گناه چنین غلط فاحشی چشم میپوشد؟

باز جای شکرش باقی است که آقای دکتر ادعا نکرده که موضوع آثار صادق را نیز تصحیح میفرموده است، کاری که نه تنها از عهده او بلکه از عهده هیچ کس دیگری ساخته نیست.

بنابراین باید گفت که یادعوی اصلاح بصورتی که مطرح شده بی اساس است و یادکتر خود املاء درست «زنای محصنه» را نمیدانسته است!

بطوریکه ملاحظه میشود اصلاحاتی که در صفحات فوق صورت گرفته بسیار ناچیز و کم اهمیت است مثلاً در صفحه آخر داستان مزبور کلمه «خود» را به «خویش» و «خودش» به «خود» تبدیل کرده‌ام علت اصلاح اول این بوده که کلمه «خود» بفاصله بسیار کم دوباره تکرار شده است و عبارات عامیانه در آن دیده نمیشود. بهر حال اصلاحات انجام شده دوری است که اگر هم انجام نمیشد به متن لطمه‌ای وارد نمیگشت (برای متن کامل این داستان به نوشته های پراکنده صادق هدایت گرد آورده اینجانب رجوع شود).

رابعاً - اگر مونتاز بوسیله خبرنگار مجله صورت گرفته باشد نه تنها میتوان بلکه باید از خود او باز خواست کرد . من توجه دوستان و علاقه‌مندان به صادق را مجدداً به این نکته مهم جلب میکنم که در مورد آثار صادق جزآنهایی که به خط خود صادق است یا صادق در آنها بخط خود دست برده است بهیچ نسخه‌ای نباید اعتماد یکنند .

و همچنین از هیچ کس دعوی تصحیح آثار صادق را مطلقاً نپذیرند . من در مورد «قضیه زیر بته» نشان داده‌ام که چگونه میتوان از نسخه های موجود سوء استفاده کرد . درخاتمه ، عبارت زیر از مقاله یکی از نویسندگان مجله فردوسی که در شماره سوم تیر ماه ۱۳۵۳ درباره املاء کلمات فارسی نوشته شده است در زیر نقل میشود :

« فارسی صادق چون زوبینی برقلب افاضلی
میرود که افاحناشسان درجهان ادب مذکور و کرامات و
افاداتشان در تحقیق و تتبع مشهود و مشهور است . »
اماطرز عمل مونتاز ، ورد بحث :
همانطور که قبلاً گفته شد متن ماشین شده‌ای از «قضیه
زیربته» صادق پیش من موجود بوده است که صفحه اول آن
بصورتی است که در زیر گراور میشود :

قضیه زیربته

یکی بود یکی نبود هیر از خدا هیئگی نبود یگزینی بود توی منظومه شمس خودمان درزندشت
و بهایان که رویش نه آب بود نه آبادانی نه گلبانگ مسلمانی . دست برافشا یگزین خدا از بالای آسمان
سرش را دلا کرد روی زمین را نگاه کرد . دید زمین موت و کبر پیل پیل خوران دور خورشید برای
خودش بچرخد خوب هرچه باشد دل خدا که از سنگ نبود به سکوت و گوشه نشینی زمین دلش سوخت .
از دد دلش فیرا تولید ابر شد و آن ابر آمد روی زمین باریدن گرفت و بیک چشم بهم زدن خدا که
ملیونها قرن طول کشید بطور لا یشمیری روی زمین بر شد از موجودات کبر و کجیل و ضینه . در اثنای
کار نمیدانم چطور شد از دست طبیعت در رفت و شاهکار خلقت و گل سرسبد جانوران باها آدم خودمان
با هر صفت وجود گذشت و فیرا زیر بغل نه هوا را گرفت و مشغول تولید مثل شد . اول دوتا پسر
کاکل زنی جدا کرد با یک دختر دندان مرواری بعد بچه های اینها هم بطور نا بشری اگر چه شرع

وهری نوکار نبود گزیده از روی نه باهای میاشنان برداشتنند بطوریکه چوب سر سگ چزدند آدم سزاد
چرخست .

باها ادم که دید *Espace vital* شکم و زیر شکمش مخاطره افتاد گشت . "خداها خداوندگار
چه دزد و کلکی جور بکم چه بهانه کس ترکی بگویم که از شر این تیره غولها اسوده بشوم؟" بگریه صبح
آفتاب نرزد . رفت زیر درخت همری چندک زد نشست و جارجی انداخت و همه زان و رودش را احضار کرد .
پسر اولش که در خانه او را باز کرده بود و اجاقش را روشن کرده بود با وجودیکه خانه نداشت که اجاق
داشته باشد با تمام ایل و تبارش آمد طرف دست راست و پسر و دوش هم با اهل بیت و تخم و ترکه که -
پس انداخته بود رفت طرف دست چپ باها ادم و ایستاد .
آدم سینه اش را صاف کرد و به نظر پرورش انکار خطابه چنین ایراد کرد . "راستش را میخواهید
خالا دیگر شما نا سلامتی مقلد رس شده اید . آبا میدانید کما موجودات برگزیده روی زمین
و چشم چراغ عالم هستیم؟ چنانکه شاعری بیهوا خواهد فرمود :

عین متن صفحه اول نسخه ماشین شده « قضیه زیر بنه » که نزد من هم
اکنون موجود است و صادق در دو مورد آنرا بخط خود تکمیل کرده است : یکی
Espace Vital و دیگری « چنانکه شاعری بعدها خواهد فرمود : »

برای نشان دادن « طرز مونتاژ » همان نسخه ماشین شده را تبدیل به نسخه
اصلاح شده کرده ایم قسمت دست نویس اصلاحاتی است که ظاهراً من در قضیه مزبور
بعمل آورده ام و قسمت دست نویس نیز عبارت مقدری است که میتوان فرض کرد
که از طرف من افزوده شده باشد.

و بیایان که در پیشتر آب بود نه آهانه ای نه گیاهانگی سلسانی . دست بر قضا بگریزید از آیدان آستان
سوزن را دلا گریه روی زمین را نگاه کرد . دانه زمین سوت و تیر پیل و طی عنوان دهر خورشید برای
خود تر میجوید . خیزد هر چه باشد دل خدا که از سنگ نبوده به صورت و گویشتنای زمین که کفر دوست
ازدود دانه غیرا تولید ابر شده و آن آید آمد روی زمین یاریدن گشت و یک چشم بهم زد آن خدا که
شوینها لایق طوف کشید بدلیق لا بشعری روی زمین بر شده آن موجود است کبر و کبد و عطشه - در آستان
گلر تپید هم چندی شد از دست طبیعت در رخت و شامکار خلقت و که سر سید جانوران فلک آدم خود مان
با بصره و جود که است و لایق ابر بقل شد حیوان را گشت و مشکلی تولید خلق شد . اول غیبه بصر
کاش که خدا کرد با یکد خنود متعلق حیوانی چند چه جان او به با هم بطور نظم و تدبیر اگر چه در
بعد از آنکه و نه برادر و نه حقیقت و نه با هم در پیشگاه کلی روی ناکه و حقیر
و نه از کردار یکی بعد از کرد .
نه از دریا بخا گنجی و از صخره در دولت و عیش و عشرت و کجاست
طبیعت که برای قدرت منوع بصر و اسرار در صبح و استیلا هم
طبیعت آنکه بجهت این بریده و طاریده در شلاف آنچه بکمر
تلاش کرده و مطابق بر تراشیدن استخوانها و استخوانها
طبیعت اینها بیشتر از خودشان توان تولید مثل کردند و بطوریکه شوق سر
گرفت میزدند و اندامها را میزدند . در این آن عزت خدا است
شده و کما بود بر تراشیدن استخوانها و تراشیدن و تراشیدن
حقینم پیدا شده و نه اندام را به دراز است و احیای حقینم کرده
در عزت و عزت انعام بیشتر از هر چه که طار و تراشیده
و شتر و رمانه طبع و وجود نباتات می شود

البته افزایشی که در «قضیه زیربته» نسبت به متن اصلی و ماشین شده که صادق با خط خود آنها را تکمیل کرده است دیده میشود فقط و فقط بوسیله خود صادق صورت گرفته است ولی اگر من بخواهم ادعا بکنم که این افزایش بوسیله من بوده متن ماشین شده را بصورت فوق تکمیل و ادعا میکردم که من «قضیه زیر بته» را اصلاح و به نسخه ماشین شده که دستخط صادق نیز در آن دیده میشود مطالب زیادی اضافه کردم و صادق هم از روی نوشته من نسخه خودش را تکمیل و بچاپ رسانیده است لذا سهم من در «قضیه زیربته» کمتر از صادق نیست: ولی صادق خود بعدها در متن قضیه مزبور تجدید نظر کرده و مطالب تازه‌ای به قسمتهای مختلف آن افزوده است و وقتی «قضیه زیر بته» در مجموعه «ولنگاری» بچاپ رسید بشرح زیر شروع شده بود:

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکی نبود؛ یک زمینی بود توی منظومه شمسی خودمات درندشت و بیابان، که رویش نه آب بود نه آبادانی رونه گلبانگ مسلمان. دست بر قضا یکروز، خدا از بالای آسمان سرش را دولا کرد و روی زمین را نگاه کرد. دید زمین سوت و کور بیل بیلی خوران دور خورشید برای خودش میچرخد، خوب هر چه باشد دل خدا از سکوت و گوشه نشینی زمین سوخت آه کشید، فوری ابری تولید شد و آن ابر آمد روی زمین باریدن گرفت و یک چشم بهم زدن خدا که مایونها قرن طول کشید، بطور لایشری روی زمین پر شد از موجودات کور و کجکل و مغمینه. در انشای کار نمیدانم چطور شد از دست طبیعت دررفت شاهکار خلقت و گل سرسید جانوران، آدم خردمان بطور غلط انداز با بر سر وجود گذاشت و فوراً زیر بیل همسر خود را گرفت و رفت. بعد از نه ماه و نه روز و نه دقیقه و نه ثانیه دو بر سر کاکل زری با یک دختر دندان مرواری پیدا کرد. نه از راه بیچارگی و اضطرار و لذت و عیش و عشرت و محکوبیت طبیعت، بلکه برای خدمت بنوع بشر و استقرار صلاح و استعظام ملت، آن بچه‌های نرینه و مادینه برخلاف آنچه که باستور ثابت کرد، مطابق قانون ژنراسیون اسیوتانه، در هر ثانیه مایونها بشر از خودشان تولید مثل کردند. بطوریکه چوب سر سگ میزدند آبریزاد میریخت در اثر این حرکت خدا پشیمان شده و قانون ژنراسیون اسیوتانه را لغو کرد. و رؤسای قلندر قبیله پیدا شدند که آنها را برای راست راهنمایی میکردند و در ضمن از حیات اینها بشر و از نتیجه کار آنها استفاده‌های نامشروع و جباه طلبی و خود تمایی مینمودند.

-۸-

متن «قضیه زیر بته» بصورتی که در کتاب «ولنگاری» آمده است.

واگر متن نسخه ماشین شده را بامتن چاپ شده مقایسه کنیم عبارات زیر را به متن مزبور افزوده می‌یابیم:

اضافات و تغییراتی که در یکی دو صفحه اول «قضیه زیر بنه» نسبت به متن ماشین شده صورت گرفته:

نسخه چاپی:	نسخه ماشین شده:
_____	دل خدا که از سنگ نبود
_____	آه کشید
فوری ابری تولید شد	از دوددش فوراً ابر تولید شد
زیر بغل همسر خود را گرفت	زیر بغل ننه حوا را گرفت
از عبارت «نه ماه و نه روز الخ» بی‌بعد مطالبی که بخط من ۱۲ سطر میشود و در نسخه ماشین شده نبود، و صادق بهنگام چاپ کتاب آنها را به متن اصلی افزوده ست.	_____
Lebensraum	Espace Vital
با خودش گفت	گفت
شست	چندگ زد
ه از راه بد جنسی و پدر سوختگی جیلی و طمع و ولع و غرض و مرض	_____
و غیره	

اما نظری که من در مورد قضیه مزبور اظهار کرده‌ام :

من شفاهاً به صادق گفته بودم که اگر بجای عبارت

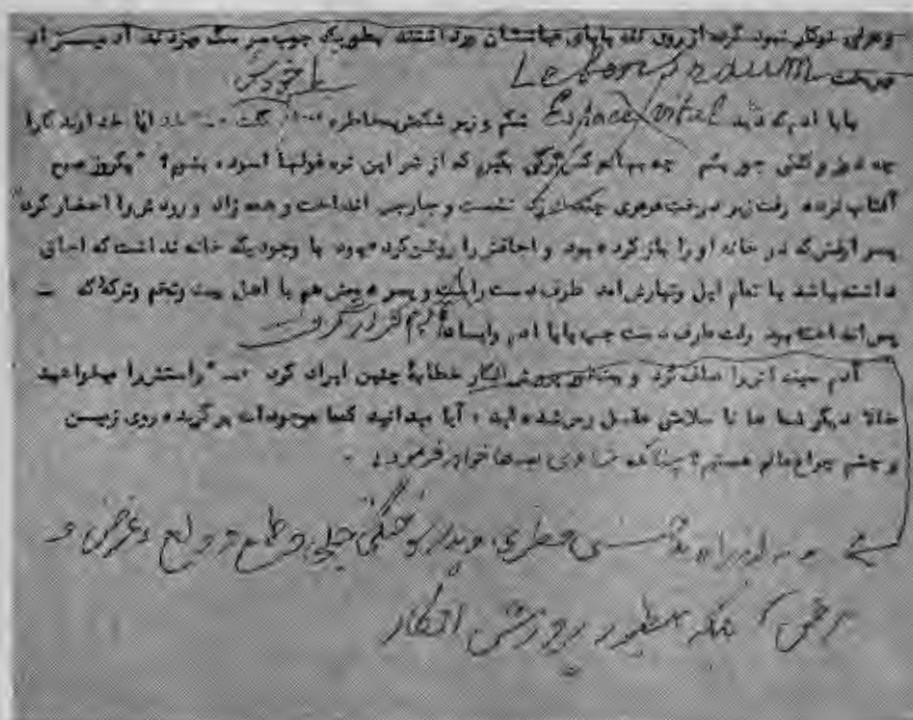
که ترجمه فرانسه لغت اصلی

آلمانی است و فارسی آن «فضای حیاتی»

Espace Vital

Lebensraum

میشود، معادل آلمانی آن گذاشته شود بهتر و مناسبتر است.
 زیرا این یک ترکیب جدید است که بوسیله آلمانیهای نازی ساخته
 شده و پیش از این سابقه‌ای از آن در هیچ‌زبانی نیست.
 (البته با توجه به منظور خاصی که این ترکیب برای آن ساخته
 شده)



Espace Vital

قسمتی از متن مابین شده «قضیه زیربنه» که عبارت

به Lebensraum تغییر یافته است.



مورد دیگر عنوان داستان «تجلی»:

آقای دکتر در خاطرات خود چنین می‌نویسند:

« وقتی نسخه خطی این داستان را به من داد
دیدم که داستان یک تیتز فرانسه دارد و بجای عنوان
فارسی بالای قصه لغت »
نوشته شده است من از دیدن عنوان فرنگی بالای داستان
تعجب کردم و به او تذکر دادم و گفتم:

— بنظر من یک اسم فرانسوی بالای یک
داستان فارسی چندان مناسب نیست و از لطف آن میکاهد
در جواب من گفت:

— آخر این کلمه فارسی ندارد.

من فوراً گفتم :

— چرا، در این مورد کلمه‌ای که برای تیتز
میخواهی بکار ببری بنظر من کلمه «تجلی» کاملاً مناسب
است.

هدایت بلافاصله مدادش را از جیبش بیرون
آورد و روی لغت فرنگی خط کشید و به جای آن کلمه
«تجلی» رانوشته.

حال به‌بینیم آیا یافتن معنی فارسی کلمه مزبور
برای صادق اشکالی داشته است.

در صفحه ۸۳ جلد اول فرهنگ فرانسه فارسی سعید
نفیسی برای لغت فوق معانی زیر ذکر گردیده:

ظهور ، جلوه، تجلی، توقف کم ، شبیح ، رویا ، مظهر، منظره،
منظر .

پس یافتن معنی لغت مورد بحث برای هدایت اشکالی نداشت
بعلاوه چگونه ممکن است که هدایت گفته باشد که این لغت
معادل فارسی ندارد زیرا این کلمه از مشتقات
Apparaître است که معادل فارسی آنرا هرکسی میداند و یک لغت معمولی است

که هر فرانسوی آنرا روزی ده بار بکار میبرد چگونه ممکن است
هدایت بدون مراجعه بیک فرهنگ فرانسه فارسی که در دسترس
همه هست چنان اظهاری کرده باشد!

دیگر اینکه چرا عنوان فرنگی برای داستان فارسی مناسب
نیست؟ متن زمان معروف : Quo Vadis که عنوان لاتین
دارد مگر به زبان لاتین نوشته شده بوده؟

دیگر اینکه اگر مثلا بنا باشد که ما داستان یا قضیه‌ای در
باره « فضای حیاتی » بنویسیم و چون این کلمه از ساخته های
نازیهاست چه عیبی دارد که ما عنوان داستان را کلمه آلمانی
Lebensraum بگذاریم همانطور که من در « قضیه زیربته »
به صادق پیشنهاد کرده بودم که بجای ترکیب فرانسوی:
Espace Vital معادل اصلی آلمانی آنرا بگذارد؟ و وی نیز چنین
کرد و یا شاید خود در اصل همین نظر را داشت

آدم که دید: Lebensraum شکم و زیر شکمش « مخاطره افتاده »
با خودش گفت : « خدایا ، خداوند کارا ! چه دوز و کلکی جور میکنم ، چه بی‌بانه
بگیرم که از شر این تره غولها آسوده بشوم » ، بکروز صبح آفتاب نوزده
رفت ریز درخت عمری نشست و جارجی انداخت و همه زاد و رودش را احضار
کرد . پس او لش که در خانه او را باز کرده بود و اجاقش را روشن کرده بود ،
با وجودیکه خانه نداشت که اجاق داشته باشد ، بانام ایل و تبارش آمده
طرف دست راست آدم قرار گرفت و پسر ووش هم با اهل بیت و تغم و
تر که که پس انداخته بود رفت طرف دست چپ آدم و ایستاد .
آدم سینه اش را صاف کرد و نه از راه بدجنسی فطری و بدسوختگی
جیبی و طمع و غرض و مرض ، بلکه بنظور پرورش افکار غلطانه ای
چنین ایراد کرد : « راستش را میخواهید ، حالا دیگر شماها اسلامستی عقل
رس شده اید . آیا میدانید که ما موجودات برگزیده روی زمین و چشم و چراغ
عالم هستیم ؟ چنانکه شاعری بعدها خواهد فرمود :

قسمتی از « قضیه زیربته » بصورتی که در مجموعه « ولنگاری » آمده که در آن عبارت
Lebensraum تبدیل شده است . Espace Vital به

۲- درباره خودکشی صادق هدایت

طوطی شکر شکن بودیم ما
مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

«مولوی»

آقای دکتر در «خاطرات ادبی» خود چنین مینویسد:

« آیا گمان نمیبرید که انتحار هدایت خارج از همه علت‌هائی که تاکنون ذکر شده یک علت بزرگتر داشته است؟ آیا فکر نمیکنید که در شهر پاریس برآوردن آن «احتیاج» در یک زمان ناممکن گردیده و این عدم امکان چنان عرصه را بر او تنگ کرده است که با توجه به شکست های پی‌درپی روحی آخرین علاج را در باز کردن شیرگاز دیده ؟ »

(از مصاحبه آقای دکتر- مجله سپید و سیاه شماره ۷۲۷)

براستی نمیدانم که در بین این همه عواملی که در خودکشی هدایت مؤثر دانسته شده آقای دکتر عامل «استیصال» یا «اعتیاد» را از کجا کشف فرموده‌اند ؟ آیا معقول است تصور شود که صادق با وجود «اعتیاد» بتواند با خیال فارغ راهی اروپا شده باشد خود آقای دکتر در مصاحبه خود نوشته بوده است که صادق شب پیش از حرکت به او گفته بوده است که « من اصلاً نقشه‌ای دارم». پس چه چیز سبب شده است که بعداً چنین تهمت زشتی را بصادق بزند ؟

شاید آقای دکتر خواسته است بدین وسیله چنین وانمود کند که خود هرگز « معتاد » نبوده و لذا نمیداند که با وجود « اعتیاد » نمیتوان بدون گذرنامه مخصوص عازم فرنگ شد؟

اینجانب سابقاً در حاشیه کتاب « صادق هدایت » نوشته ونسان مونتی و همچنین در کتاب « ظهور » شرحی در باره خودکشی صادق نوشته ام ولی چون کتاب اول در نسخه های معدود بچاپ رسیده بود و کتاب دوم نیز بمحض انتشار توقیف شده است لذا هنوز عده بیشماری از علاقه مندان بصادق از علل واقعی خودکشی او بی اطلاعند بنابراین لازم است در این جا نظر خودم را باختصار برای کسانی که به کتابهای فوق دسترسی نداشته اند مجدداً بنویسم.

« ونسان مونتی » در یکی از فصول کتاب خود با عنوان « ملک خودکشی » مینویسد:

«...عضوهای کوشیده اند خودکشی صادق را معلول عوامل غیر شخصی وانمود کنند گروهی تصور میکنند که او بر اثر مرگ دوست خود شهید نورائی تحت تاثیر وحشت یک بیماری درمان ناپذیری قرار گرفت عده ای دیگر میپندارند که وی از بازگشت تعصبات مذهبی که از مظاهر آن قتل شوهر خواهرش بود بیمناک شده بود و بالاخره برخی دیگر احتمال میدهند که او به قصد اعتراض به نظام موجود اجتماعی دست بچنین عملی زد...»

بطوریکه مشاهده میشود این نویسنده فرانسوی چندین علت برای خودکشی صادق ذکر میکند ولی هیچکدام را علت قطعی معرفی نمیکند و کسی هم جز آقای دکتر استاد ادبیات تا امروز علت خودکشی صادق را معلول استیصال ناشی از اعتیاد ندانسته است.

هدایت در « زنده بگور » مینویسد:

« نه، کسی تصمیم خودکشی را نمیگیرد ، خودکشی با

بعضیها هست در خمیره و سرشت آنهاست نمیتوانند از
از دستش بگریزند...

گرچه اینجانب شخصاً باخودکشی موافق نیستم ولی در
صحت گفته صادق نیز تردیدی ندارم حتی عقیده دارم که تصمیم
خودکشی تنها در آدمیزاد نیست بلکه حتی در حیوانات هم خودکشی
سابقه دارد منتهی میل به زیستن بامیل خودکشی در معارضه است
و همین تعادل «وجود» را حفظ میکند یعنی تا موقعیکه جسم می تواند
از نیستی ارادی بگریزد عمل خودکشی متوقف است این تضاد و
این کشمکش بین زندگی و مرگ در وجود هر فردی بخصوص
آدمیزاد متمرکز است. وقتی آدمی هشیارانه به پوچی و بیهودگی
زندگی واقف شد و باصطلاح فرنگیها وقتی دید «این زندگی لایق
زیسته شدن نیست» باعاملی که در وجود او باجسم او در کشمکش
است، یعنی با «مرگ و نیستی» همدست می شود و برعلیه زندگی
قیام می نماید و بادست خود پایان احتراز ناپذیر خود را تسریع
میکند.

در مورد اشخاصی چون هدایت که بزنگی با نظری فیلسوفانه
می نگرند خودکشی اعتراضی است نسبت به بیهودگی و پوچی
زندگی و ثابت میکند که آنها تا بدرجه ای که درک آن برای مردم
عادی میسر نیست به این پوچی و بیهودگی زندگی پی برده اند. به
همین جهت است که اگر در نظر بعضی ها خودکشی یک عمل غیر
عقلانه، غیر منطقی است بعکس در نظر یک فرد متفکر خودکشی
نشانه این است که شخص به بیهودگی و پوچی زندگی پی برده و
درد ورنج زیستن را درک کرده است و از این عادت بی معنی که
نامش زندگی است و ازیکرشته اعمال و حرکات مکرر ارادی و غیر
ارادی تشکیل یافته زده شده است. خودکشی بین نویسندگان بزرگ
زیاد سابقه دارد. عده زیادی از نویسندگان بزرگ در کمال صحت
و هشیاری اقدام به خودکشی کرده اند فقط و فقط باین علت که به
خصیصه خنده آور این عادت، عادت زیستن، واقف شده اند و
دلیلی هم برای ادامه این عادت نتوانسته اند بیابند به درد و رنج

حیات پی برده‌اند و متوجه شده‌اند که برای درمان این درد و رنج فقط یک دارو وجود دارد و آن آسایش ابدی است که همه ما خواه ناخواه بسوی آن شتابانیم.

این علت اساسی و فلسفی خودکشی صادق بود البته ما اظهارات دیگران را مبنی براین که وی بر اثر مرگ شهید نورائی تحت تاثیر وحشت یک بیماری درمان‌ناپذیر قرار گرفت یا از بازگشت تعصبات مذهبی که یکی از مظاهر آن قتل شوهر خواهرش بود بیمناک شده بود یا بر اثر بد رفتاری ناشرین دست بخودکشی زده‌ی چوچه قبول نداریم زیرا این عوامل تاثیری در تصمیم هدایت نداشته‌است هدایت بارها تصمیم خود را بخودکشی برای دوستان ابراز میکرد منتهی میگفت این کار را در تهران نخواهد کرد گویا تصمیم گرفته بود که بوسیله گاز خودکشی کند زیرا شنیده بود که مرگ با گاز زجرآور نیست بهمین جهت وقتی بیاریس رفت چندین بار منزل عوض کرد تا جای مناسبی پیدا کند بالاخره در کوچه «شامپیونه» اطاق مناسب خود را یافت یعنی اطاقی گیر آورد که آشپزخانه کوچکی هم داشت بدقت درز درها را باینبه گرفت که بوی گاز در عمارت نیچد و نقشه‌اش باطل نشود شبی برای دیدن شهید نورائی رفت چند تن دیگر از ایرانیها هم آنجا بودند شهید نورائی که دیگر امیدی به زندگی او نبود خیلی ابراز ناراحتی میکرد و میگفت که میل ندارد بداشتن فرزندان کوچک و آرزوهائی چند باین زودی بمیرد صادق وقتی باتفاق دوتن دیگر شهید نورائی را ترک کرد گفت «مرگ اینهمه وحشت ندارد» وقتی بجای شلوغ رسیدند صادق جیم شد و روز بعد خبر خودکشی او را در روزنامه ها خواندند. در آن زمان خودکشی او در پاریس امری ساده تلقی شد و روزنامه ها هم بیش از یکی دو سطر در این باره ننوشته بودند این بعد از انتشار ترجمه فرانسوی کتاب «بوف کور» اوست که نویسندگان درباره افکار و آثار او و همچنین در باره خودکشی او بقلم‌فرسایی پرداخته‌اند.

اما علل دیگری که میتوان برای خودکشی او ذکر کرد:

۱- محیطی که وی ناگزیر از زیستن در آن بوده موردپسند خاطر او نبود و این محیط باشرائط خاص اجتماعی خود اورادر بنبستی قرار داده بود وقتی که با اشتیاق تمام بهپاریس رفت و بمحض پیاده شدن از هواپیما سنگهای آنجا را بوسید چندی بعد در یکی از نامه‌هایش بتهران نوشت « اینجا هم حرف مفتی است! » بهرحال او حس میکرد که برای این زندگی بقول خودش « گند » ساخته نشده است.

۲- احساس تنهایی در معنی فلسفی کلمه:

صادق در داستان « گجسته در » چنین مینویسد:
« ماهمه‌مان تنهائیم، نباید گول خورد زندگی یک زندان است، زندانهای گوناگون ولی بعضی هابه دیوار زندان صورت میکشند و با آن خودشان را سرگرم میکنند، بعضی ها میخواهند فرار بکنند دستشان را بیهوده زخم میکنند و بعضی ها هم ماتم میگیرند ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنین همیشه باید خودمان را گول بزنین، ولی وقتی می‌آید که آدم از گول زدن خودش هم خسته میشود. »

و نیز میگفت: « من نمیتوانم خودم را گول بزنام »

۳- فکراتوانی ایام پیری نیز او را رنج میداد غالباً بشوخی میگفت:

« آدم نباید بگذارد سنش از پنجاه بگذرد از آن بیعد زندگی وحشتناک است آدم محتاج کسی است که هر روز بیاید و پیزی محترم او را جابیندازد. »

۴- هدایت نمیتوانست بازندگی دنیائی کاملاً خو بگیرد و خود را بامقتضیات آن تطبیق بدهد همیشه میل داشت بجهان تخیل و رؤیا بگیرد.

۵- هدایت در یکی از نوشته‌هایش میگوید: « بعضی ها برای

اینکه زودتر بزندگی جاودان برسند دست بخودکشی میزنند.»
کسی چه میداند شاید یکی از علل خودکشی صادق شتاب
او برای رسیدن بزندگی جاودان بود زیرا وی این زندگی دمدمی
وگذرنده و پوچ را نمی پسندید.



آثار صادق سرشار است از نکات مربوط بانسان ،خودکشی،
تنهائی ، پوچی زندگی، مرگ ،زندگی جاودان و غیره . بدنیت
برای نمونه دراین خصوص به یکی از آثاری که در سال های آخر
حیات خود نوشته است یعنی «پیام کافکا» نظر سریعی بیندازیم:
صادق در اثر مزبور مینویسد:

«آدمیزاد یکه و تنها بی پشت وپناه است و در
سرزمین ناسازگار گمنامی زیست میکند که زاد و بوم او
نیست با هیچکس نمیتواند پیوند و دلبستگی داشته باشد،
خودش هم میداند چون پیدا است. . . میداند که زیادی است
حتی در اندیشه و کردار و رفتارش هم آزاد نیست.»

« گمنامی هستیم در دنیائی که دامهای بی شمار
در پیش ما گسترده اند و فقط بر خوردمان با پوچ است و
همین تولید بیم و هراس میکند...» (صفحه ۶)
در جای دیگر میگوید:

« انسان بخود بیگانه است، میان انسان و عالم
مینوی ورطه ای تولید شده، همه چیز بمانع برمیخورد...»
(صفحه ۱۴)

« انسان در تنهائی و ناامیدی بن بست دست وپا
میزند »
(صفحه ۱۷)

« زندگی ما چیز مستقل و پابرجائی نیست و
ارزشی ندارد یک منزلگاه در سرای بین العدمین است.»
(صفحه ۲۸)

« . . . اما برای این است که می بینیم همه این آدمهای معمولی سر بزیر کسه در کار خود دقیق بودند و باما همدردی داشتند و مثل ما فکر میکردند همه کارگزار و پشتیبان « پوچ » میباشند . ماشین های خود کار بدبختی هستند که کار آنها هرچه جدی تر و مهمتر باشد مضحک تر جلوه میکند . . . » (صفحه ۶)

« . . . زندگی پوچ و بی مایه ما نمیتواند «تهی» بی پایانی را که در آن دست و پامیزنیم پر بکند و آسایش دمدمی ماجلو تایید نیستی بهم میخورد . . . »

(صفحه ۸)

« در دنیائی که نفی انگیزه آن است و از هر دوره ای مردمان بیکدیگر بیگانه ترند ، ترس از آدمها جانشین ترس از خدا شده است . . . »

(صفحه ۸)

« - دنیای پوچی است که از این ببعد هیچ فردی نمیتواند پشت گرمی داشته باشد مگر به نیروی خود برای اینکه سرنوشتش را تعیین بکند زیرا شیرازه همه وابستگی های سنتی از هم گسیخته است و برای اینکه دو باره به وجود بیاید باید به موجب اصول و انگیزه دیگر شالوده اش ریخته شود . . . »

(صفحه ۱۸)

« آیا چه نتیجه ای میتوان گرفت جز اینکه برای انسان هیچ راه دررو نیست و آمیدی هم وجود ندارد . . . »

(صفحه ۲۸)

« این دنیا جای زیست نمیباشد و خفقان آور است برای همین (است که کافکا) به جستجوی « زمین و هوا و قانونی » می رود تابشود با آن زندگی آبرومندانه

کرد. کافکا معتقد است که این دنیای دروغ و تزویر و
مسخره را باید خراب کرد و روی ویرانه‌اش دنیای
بهتری ساخت ...»

(صفحه ۴۸)

گرچه من همیشه از نقل نوشته های مشکوک که بوسیله
اشخاص مرموز و بنابه مقاصد خاص فراهم میشود ولو واجد
مطالب جالب باشد خودداری میکنم معذالک چون قسمتهائی از
یکی از مقالات مندرج در مجله فردوسی (شماره ۱۰۴۸) در باره
صادق حاوی مطالبی در باره وضع روحی او در روز های حرکت
پاریس میباشد لذا قسمتهای مزبور را از آن مقاله استخراج و
بعنوان یکی دیگر از علل خودکشی صادق علاوه بر عللی که در فوق
گفته شده، در زیر:

خستگی و آزرده‌گی هدایت در سال‌های آخر عمر
زیاد بود و از همه روی و از همه سوی و علل و بواعث
بسیار داشت. به رهروی می مانست که در صحرائی
برهوت و ریگزاری بی‌رحم، راه خود گم کرده و گرفتار
سراب شده و به امید دست یافتن به آب و آبادانی در
این صحرائی بی‌فریاد آنقدر رفته و راه پیموده که ناتوان
شده و نفسش به شماره افتاده است و باز دارد به سمت
آخرین نقطه امید که در واقع باز هم سراب است راه می
پیماید. این هم آخرین قمار زندگی او بود. و سوسه سفر
و جلای وطن به سرش افتاده بود. دلم نمی آید که بگویم
صلیب خود را به دوش می کشید و اینجور توصیف های
خیلی تغزلی و ادبی، وضع و حال وی سخت‌تر از این حرف
ها و سخن های لطیف و مجلسی بود.

از خانه و خانواده سرد و بی مهر سر خورده
بود.

دوستان او- ربه کذائی و آن دارو دسته هر

یک به‌سوئی رفته بود و «سی خود» زندگی و فکری کرده بود.

اما از دوستان او که در تهران بودند آنان که دستشان به عرب و عجمی بند بود- والیته انگشت شمار بودند- پروای حال خراب و زندگی سخت هدایت را داشتند، شاید باآنهمه مناعت و بلندی‌نظر که در هدایت می‌دیدند و سراغ داشتند جرات نمی‌کردند که با اطلاع او به کمک وی برخیزند یا کاری برایش دست و پا کنند که حقوق بیشتری به‌دست‌بیاورد.

جوانان و طالب علمان دوستداران نو خاسته هم که یکسره معتقد او بودند و به محضر شریف و فیض بخش اوراهی داشتند، که از دستشان کاری ساخته‌نبود.

چه بگویم : « سخن سر بسته گفتم با حریفان! » در یک جمله، مرد در آستانه پنجاهمین سال همچنان در کوی حیرانی سرگردان بود و پسر خانواده مانده بود و در خانه پدر زندگی میکرد و چه تلخ‌وناگوار که بامدادان چون بیرون می‌آمد آخر های شب به آنجا باز میگشت که روی کسی رانبیند. هدایت، انتظار داشت و این انتظار هم حق او بود و بی‌جا نبود که حق مسلم و غصب شده او را به وی بدهند و کمترین حق مسلم او تدریس و تعلیم زبان پهلوی در دانشگاه یاکاری در این ردیف و در این حدود بود و از او دریغ میکردند.

با این احوال و تیره روزی های بسیار که جانسوز است و نگفتنی و همگی از نابسامان بودن زندگی مادی او سرچشمه می‌گرفت مثل این بود که سال ۱۳۲۹ سال پرشدن این ظرف بود و فصل و هنگام آخرین قمار زندگی او- در حالی که اگر مراقبتی مختصر از او شده بود- اگر مثلاً فقط ماهی هزار تومان به او رسیده‌بود- هیچگاه

رشته حیات پرافتخار خود را باعزمی متین و تصمیمی
قبلی و آگاهانه نمی برید. اگر این مراقبتی که از « ادیب
وازده» های سنگ قبر خوان و حاشیه نویس و این
اقیانوس العلوم ، های پر مدعای تنگ نظر و شپشو می
کردند صدیکش را از ص. هدایت کرده بودند کشورایران
و ملت ایران در سوک یک نابغه نمی نشست!

باری ، به خیال خودش آخرین جرقه امید رادر
پاریس می دید ، خستگی و آزدگی ممتدی که از همه چیز
و همه کس پیدا کرده بود، از آغاز این سال شوم آغاز
شد و رو به شدت نهاد و چنان اوج گرفت که در ماههای
نیمه دوم سال، از هدایت فقط و فقط قالبی مانده بود
خاموش و خشمگین.

اگر پیری روشن ضمیر و هوشمند و دنیا دیده در
میان ما بود - که غالب بلکه اکثر جوان و بی تجربه
بودیم- می فهمید که خاموشی او در روز و شدت خشم و
اعتراض های بجا و به حق او در شب، عاقبت خوشی
ندارد. ما جوان بودیم و راه به جایی نمی بردیم، آنان که
مسئتر بودند حرف های او را حرف های حساب می دیدند
و پاره ای با او همداستان میشدند و در گله ها و شکوه ها
دل به دل او میدادند اما راه چاره مثل اینکه نه پیدا بود
و نه دنبال پیدا کردنش می رفتند ، شاید نمی توانستند و
از ما « هزار بار بیچاره تر» بودند عاقبت همه تصور کردند
اگر میل او به راهی شدن و سفر کردن برآورده شود مگر
چاره درد باشد و آلام روحی وی را تخفیف دهد چونکه
روزی نبود که بیزاری و خستگی نشان ندهد وای عجب که
دوستان مستمع و یاران هم سن و سال او تاملی خواستند
راهی نشان دهند و چاره جوئی صمیمانه ای کنند خنده ای
تلخ و خشک- از آن خنده های قبا سوختگی و مملو از
خشم فرو خورده - سر میداد و سخنانی قریب به این

میگفت:

«ولش . . . ! دیگه کلک من کنده شده! از همه چیز بیزارم، نه چسناله میکنم نه دنبال بهتر شدنش هستم دیگه علاج پذیر نیست، زندگی من یک شکنجه دائمی شده بهتر که بدتر بشه، من دیگه از راحت و آسایش رنج می کشم ، این زجر و شکنجه هر چه بیشتر و وحشتناکتر بشه خوشحالترمیشم!»

چند لحظه ای از این سخنان می گفت و منقلب میشد و خاموشی می گزید یا حرف و سخن را به جای دیگری میکشاند و به شوخی میزد، اگر یکی از حاضران هم سماجت میکرد و میخواست مطلب را «کش» بدهد ، هدایت بیزاری می نمود و متلکی نیشدار نثار طرف می کرد وبانگهای تند نهیب میزد که : «بسه بسه، تو دیگه پسسون به تنور نجسبون !» یا ، « بسسه بسسه تو دیگه سوز به دل یخ نذار» و به هر صورت بود لای حرف را زیرکانه درز میگرفت.

ماحصل آنکه سال ۱۳۲۹ برای خود هدایت ، سال بسیار سخت و تعب آوری و برای دوستداران و معتقدان او سال بد آغاز و شوم انجامی بود . در تابستان آن سال درد خیز حتی از مسافرت به ییلاق های دور تهران- که او آنقدر دوست میداشت ، مثل اینکه با خودش لـج کرده باشد و بخواهد تا آخرین مرحله خود را شکنجه بدهد هر پیشنهاد آسودگی و استراحت را رد می کرد و نمی پذیرفت . فقط در رفتن به پاریس عزم او را جزم میدیدی گویی میخواست آخرین آزمایش بخت و طالع خود را در آن شهر مورد علاقه اش کرده باشد و پاریس مرکز آخرین قمار زندگی او بشود و آخرین آزمایش بخت و طالع خود را در آن شهر کرده باشد ، در صورتی که پیش از این ها از طرف مجامع مختلف هنری و ادبی اروپا از او

دعوت شده بود و او باصراحت زنده‌یی آنها را رد کرده بود، حتی در جواب یکی از نویسندگان کله گنده فرنگ - که کله‌اش بوی قرمه‌سبزی هم میداد و ظاهر را رئیس انجمنی بود نوشته بود: « مرا از کجا به کجامیخوانید ؟ اولاً که من هیچ میل و آرزویی به سعادت بشر ندارم ثانیاً اینکه برای شرکت در اینگونه مجالس وسیله لازم است و من به هیچ روی خود را آماده و آسوده و راحت نمی بینم که بتوانم حرکت کنم حوصله این اداها و تیارت هارا هم ندارم».

عاقبت در نیمه دوم سال ۱۳۲۹ به صورت جدی در صدد سفر به پاریس افتاد مدت‌ها متحیر بود که چطور به قول خودش «وجوهات» این سفر را هم فراهم کند و سرانجام، «وجوهات» و «مخارج» به صورت قرض گرفتن از سه نفر دوست معتقد او که راضی نیستند اسمشان برده شود و به علاوه بافروش کتب شخصی خودش آن هم به «ثمن بخش» و بنازلترین قیمت فراهم و درست شد اما مشکل هنوز وجود داشت و آن استخدام و کار اداری لعنتی او بود.

عقلای قوم ، حتی جوانترها انجمن کردند و عقل‌هاشان را بر روی هم نهادند که تقاضای چند ماه مرخصی استعلاجی کند تابشود بعنوان بیماری صعب - العلاج، علاوه بر گرفتن بقول خودش « باشپورت» ارز دولتی هم بگیرد زیرا که برای خرید ارز مشکلات فراوان وجود داشت و جزیه بیمار - آنهم بیماری که درایران خوب شدنی نباشد - و یکی دو مورد دیگر ارز نمی‌دادند بیمار هم باید از «کمیسسیون پزشکی» آن زمان که عجیب سختگیر و متعصبه خشخاش گذار بود تصدیق داشته باشد که بیماریش در اینجا علاج پذیر نیست یکی از دوستان قدیم که پزشک بود مامور شد که بیماری علاج ناپذیری

پیدا کند که تشخیص آن چنان دشوار باشد که اعضای کمیسیون هم به آسانی ها سر در نیاورند و او بیماری «پسیکوز مغزی» یا اسمی شبیه آنرا پیدا کرد و این مشکل حل شد، اما موضوع گرفتن مرخصی هم دست کمی از تصدیق و تأیید کمیسیون پزشکی نداشت یعنی رئیس وقت دانشگاه به این آسانیا حاضر نمیشد و حاضر نبود به هدایت آدمی مرخصی بدهد. عاقبت هم چون به او گفته شد با «بزرگان» مصدر کار خویشی نزدیک دارد حاضر شد و تن به قضا داد و حکم مرخصی صادر شد.

کار سفر هدایت ، از «خوان» مرخصی استعلاجی که گذشت به «خوان» کمیسیون پزشکی رسید تا بعد که به «خوان» سوم و گرفتن ارز برسد که بسیار دشوار بود. این باحربه «پسیکوز مغزی» پیش رفت و گواهی صادر شد و به هرزحمتی بود چندر غازی هم ارز به او فروختند و این سخنگیری ها مصادف بود با ایامی که هر «مفنگی» بی سروپا و هر «دبوری» لایشعری که با خودشانی ها سروسر داشت همین که لبتر میکرد مقادیر معتنابه و هنگفتی ارز به او تقدیم میکردند و همین حوادث و وقایع کافی بود برای بدتر شدن روحیه هدایت . اما چون گواهی کمیسیون پزشکی به عنوان «پسیکوز مغزی» صادر شد یکی از آن شوخی های جانگداز و جگرخراش هدایت، خلق شد و آن شوخی دردناک این بود که اشاره به همین گواهی ، گاه و بیگاه میگفت «تصدیق دیوانگی هم کف دستمون گذاشتند» آنوقت گفتند بسم الله! خوب... بدنشد ما هم با تصدیق علت مغزی زدیم به چاک!... بالاخره با اعطای تصدیق نامه جنون از خدمات میهنی بنده تقدیر شد ..»

این بود نظرها درباره خودکشی صادق بدنیست نظر برخی از نویسندگان خارجی نیز در این کتاب منعکس شود تا با

نظریکسانی که دعوی دوستی با هدایت را دارند مورد مقایسه قرار گیرد.

اینک هم ای از نظریات نویسندگان بزرگ خارجی درباره خودکشی صادق هدایت

« پاستور والری رادو » عضو فرهنگستان فرانسه در مقاله‌ای که با عنوان: « یک نویسنده نوמיד - صادق هدایت » در مجله Hommes et Monde نوشته چنین میگوید:

هدایت که مورد تحسین یک عده واقع بود عده‌ای نیز او را طرد کرده بودند . چگونه ممکن بود « رجاله‌ها » (اسمی که خودش روی آنها گذاشته است) بتوانند زبان بی‌پیرایه و زندگی‌بی ریای او را قدر بشناسند؟ تنها آرزوی او برگشت بفرانسه بود . بالاخره در دسامبر ۱۹۵۰ به پاریس آمد . بی شک قصد داشت در اینجا به زندگی یاس‌آمیز خود خاتمه دهد . در همین پاریس، جایی که وی آنرا بحدی دوست داشت که سنگهایش را بوسیده بود، خواسته بوده است به اضطراب ابدی و بیزاری از زندگی که از زمان کودکی باری بردوش او بود، پایان بخشد . در دهم آوریل ۱۹۵۱ در منزلش که در کوچه شامپیونه واقع است، جسدش را در حالیکه روی کف اطاق دراز کشیده بود و چهاره‌ای بسیار آرام داشت، در کنار خاکستر آثار چاپ نشده‌اش یافتند . شب پیش از آن درگذشته بود . بی شک وقتی هدایت کلمات زیر را در دهان قهرمان بوف - کور خود می‌گذاشت ، در فکر خود بود:

« تو احمق ، چرا زودتر شرخودت را نمیکنی ؟ منتظر چه هستی . . . هنوز چه توقعی داری؟ »

(بوف کور - چاپ تهران - صفحه ۱۰۵)

چه بسیار از شخصیت های خیالی او در فکر خودکشی

هستند، مانند این هندو بچه ملیح، سامپینگه، که در آرزوی این است که بکابوس حیات پایان بخشد و دو باره در دنیای بهتری که در آن موجودات «اثیری» هستند وی بتواند در آن پیوسته از عطر گلها سرمست باشد، پابعرضه وجود بگذارد.

« در تمام زندگی مرگ بما اشاره میکند .»
(بوف کور - صفحه ۱۰۱ - چاپ تهران)

هدایت در بیست و پنجسالگی با انداختن خود در رود مارن در صدد خودکشی برآمده بود، بهمین نحو ژرار دو نروال نیز خواسته بود خود را در رود سن بیندازد : وی در «اورلیا» باین موضوع اعتراف میکند ، نروال را جنون باینکار واداشته بود و حال آنکه کار هدایت از روی اراده بود .

هدایت پیوسته بفکر خودکشی بود ، از نامه‌ای که به جمال زاده نوشته است این موضوع ثابت میشود :

« اما حرف سر این است که از هر کاری زده و خسته می شوم و بیزارم ، اعصابم خرد شده ، مثل یک محکوم و شاید بدتر از آن شب را بروز می آورم و حوصله همه چیز را از دست داده‌ام. نه میتوانم دیگر تشویق بشوم و نه دل‌داری پیدا کنم و نه خودم را گول‌بزنم و نه غیرت خودکشی دارم .»

« پروفیسور ژیلبر لازار » خاور شناس معروف فرانسه در مقاله‌ای که با عنوان : « صادق هدایت - پیشرو رئالیسم ایران » در Les Lettres Francaises نوشته

چنین میگوید :

بوف کور سرگذشتی مرگ آلود و تخیلی است و سرشار است از سمبولهائی که خواننده را بهیاد آثار

ادگارپو و کافکا می اندازد . تاروپود زمینه این اثر ، (بوفکور) که همه گیرائی فسون آمیز آن در ترجمه عالی آقای لسکو منعکس گردیده است ، بطرزی بسیار ظریف و هنرمندانه بهم بافته شده این داستان دراز بخوبی مشخص وجهه ای از هنر هدایت است . بارها در داستانهای دیگر او با این قهرمان گوشه گیر و محصور بوف کور برخورد می شود. این قهرمان همان موجود عجیب داستان «تاریکخانه» است که برای خویش پناهگاهی که از همه سو بسته است تعیین کرده تا دور از مردم و دور از روشنائی زندگی کند، این همان سخنگوی داستان «زنده بگور» است، داستانی شامل تشبثات گوناگون برای خودکشی . این تکاپوی زیبائی ایده آل ، که لحظه ای جلوه می کند و به چرکین ترین و بی رحمانه ترین و سخت ترین واقعیت ها منتهی میگردد، مهمترین موضوع نوشته های صادق هدایت است .

« فلیپ سوپو» در مقاله خود، با عنوان « بوف کور» که در: *Journal de Genève* منتشر کرده
چنین مینویسد:

نویسنده این کتاب شگفت انگیز (بوف کور) که افتخار ملاقات با او در تهران نصیبم شد کسی بود که بیننده را بفکر شرار آتش می انداخت. من هنوز آن شبی را بخاطر دارم که در کافه ای که وی بیشتر رفت و آمد داشت باچه اصرار هیجان آمیزی از من میخواست که از پاریس برایش صحبت کنم . آیا او سرنوشت خود را در همان ایام تعیین کرده بود؟

صادق هدایت تحصیلاتش را در فرانسه انجام داد و نخستین آثار خود را در آنجا نوشت. توانست در میان مردابهای ادبی آنچه راماندنی است تشخیص بدهد. به ایران برگشت ولی نومییدی ای که وجودش را تسخیر کرده

بود و از همان دوران جوانی او را یکبار به خودکشی کشانده بود وی را رها نمی‌کرد. برای یکسال کنج انزوایی را که با اسلوب خاص در زادگاه خویش فراهم آورده بود ترک گفت و بهندوستان مسافرت کرد. پس از مراجعت که از آزمایشهای سیاسی سریعاً بیزار و دل زده شد با وجود موفقیتی که در کشورش نصیب آثارش شده بود همیشه در آرزوی گریز بود تا بار دیگر خود را به پاریس برساند و محیط روزگار جوانی خود را باز یابد.

وقتی در سال ۱۹۵۰ آرزویش عملی شد دیگر او یکی از بزرگترین نویسندگان عصر خود در قاره آسیا بود. ولی به شهرت و افتخار پشت پا زد و بفرانسه برگشت، چه مشتاقان روزافزون آثارش پیوسته از او میخواستند که چیز بنویسد و میکوشیدند نوشته هایش را از او گرفته بچاپ برسانند. پس از آنکه به پاریس شهری که در آن لاقیدی کامل حکمفرماست و هدایت را نمیشناخت، وارد شد چندی از شادی در پوست نمیگنجید. بطوریکه به یکی از دوستان خود ابراز کرده بود سنگهای پاریس را بوسیده بود. طبق آنچه نویسنده شرح حالش اظهار میکند «چند ماهی را به تجدید عهد با یادبود هاودلبستگی های گذشته صرف کرد. مسافرت کوتاهی به هامبورگ نمود. باین قصد به پاریس برگشت که مقدمات سفر بزرگتری را تدارک ببیند.»

آپارتمان محقری در کوچه شامپیونه اجاره کرد و در آنجا از این جهان در بروی خویشتن بست و در نهم آوریل ۱۹۵۰ پس از آنکه همه منفذها را بدقت مسدود نمود و برای آنهاییکه به سروقت او میآمدند ترتیب کار هارا داد شیر گاز را گشود.

یکی از دوستان قدیمش که در تغییر منزل پاو کمک کرده بود جسد او را بروی کف آشپزخانه، در کنار

خاکستر آخرین آثارش آرام و متبسم آرمیده یافت.

هرنه لالو، در مقاله‌ای که در : Les Nouvelles Litteraires
با عنوان «بوف کور» نوشته چنین اظهار داشته است:

هدایت از میان همه همقدیمان بزرگوار خود فقط
بخیم علاقه داشته، زیرا که در بدبینی باوی شریک بوده
است. روزه‌لسکو گذشته از این مارا از این نکته آگاه
میکند که هدایت اگر چه در فرانسه تحصیل کرد و قدر و
قیمت فرهنگ‌مارا شناخت باشوق تمام در فرهنگ عامه
ایران و کارهای جادویی عوام تحقیق و مطالعه کرده
بود. هدایت در اواخر سال ۱۹۵۰ در مراجعت به پاریس
لذتی یافت و چنانکه بدوستی گفته بود « سنگهای آنرا
بوسه داد» با اینحال در نهم آوریل ۱۹۵۱ در آپارتمان
محقّر کسوجه شامپیونه در بروی خود بست و پس از
سوزاندن آخرین نوشته های خود لوله گاز را گشود.

«روزه‌لسکو» مترجم « بوف‌کور » به فرانسه در مقاله‌ای
با عنوان : « ایران فقط سرزمین نفت نیست» که در:
Les Nouvelles Litteraires انتشار داده است چنین میگوید:

با وجود این‌چندی نگذشت که هدایت دلسرد
شد. باز راه گریز پیش گرفت . اروپا و پاریس اورا بخود
میکشیدند . با آنکه دوستانش در انجام نقشه‌هایش
به وی کمک میکردند در اوایل امسال بود که عاقبت موفق
شد خوابش را صورت حقیقت بدهد. بعد، در یک شب‌ماه
آوریل همه چیزش را در راه فراری ابدی گذاشت.

« آندره روسو» نویسنده و منقد معروف فرانسه در مقاله
خود: «صادق هدایت و شاهکارش» که در Le Figaro Litteraire
بچاپ رسیده است مینویسد:

از سالها پیش موضوع برخی از آثار او، آثاری

که دنیا را به نیستی ننگینی محکوم میکرد و ما یکی از آن
هارا در اینجا خواهیم دید. همین گریز یا بقول خود او
گریز از دنیای «رجاله‌ها» بود.

درپاریس وی عزم نهائی خود را بسوی این‌گریز
جزم کرد. پس از چند ماه اقامت در نهم آوریل باگشودن
شیرگاز در آپارتمان کوچکی که در کوچه شامپیونه اجاره
کرده بود برای همیشه از این جهان در بروی خویشتن
بست. خاکستر نوشته‌های چاپ نشده‌اش را در کنار
جسدش یافتند (★) لبخند سرگشته‌ای بر چهره‌اش دیده
میشد .

* هدایت مدتها پیش از خودکشی قسمت اعظم آثار چاپ نشده خود را از
میان برده بود ، روزهای پیش از حرکت او به پاریس زنبیل زیر میز بزرگ اطاشی
از اوراق درهم دریده پر شده بود. درپاریس نیز همانطور که یکی از ایرانیان مقیم
آنجا سال پیش دریکی از نشریه‌های تهران شرح داده بود، هدایت آثاری را که باخود
برده بود و یا احیاناً در پاریس نوشته بود همه را، پیش از خودکشی از بین‌برد مگر
«قضیه توپ مرواری» و «بعثت‌الاسلامیه فی بلاد الافرنجیه» را چه نسخه‌هایی از این‌دو
دراختیار کسان دیگر بود و از میان بردن نسخه‌های تجدیدنظر شده آنها سودی نداشت
چراونکه نسخه‌های ناقصی از آنها باقی میماند. پس از خودکشی هدایت در اطاق او
کوچکترین اثری از هیجانات فکری پیش از مرگ یا کمترین نشانه‌ای از توجه او
بمسائل مربوط باین دنیا، بشخص خود او و آثار او یافت نمیشد. مسلماً منظور
نویسنده این مقاله بیان این نکته است که برآستی هدایت پیش از مرگ آثار چاپ
نشده خود را موفّقانه نابود کرده بود و در کنار جسد او در حقیقت جز خاکستر آثارش
چیزی برجای نبود (ق) .

قصه‌گوی رادیو با همه کمک‌هائی که صادق در حق او کرده بود و ما در صفحه‌های سابق کتاب حاضر به اختصار آنها را ذکر کرده‌ایم، پس از مرگ صادق هیچ فرصتی را برای تخطئه او از دست نداد. تا جائیکه صادق را حتی در کارهای مربوط به فلکلور یا فرهنگ عوام نیز بی صلاحیت و بی اطلاع معرفی میکرد فقط بدین امید واهی که مگر خود را یگانه متخصص فلکلور در ایران جا بزنند اما نتیجه آن‌پس از توضیحاتی که من در نوشته‌های خود داده‌ام برخی از شرقشناسان خارجی مجموعه‌هائی را که به نام صبحی منتشر شده است بحق جزو کارهای صادق هدایت منظور کرده‌اند. ★

آقای کمیسروف خاور شناس معروف در یکی از مقاله‌های خود که عنوان «صادق هدایت - محقق و مترجم» را دارد چنین مینویسد:

«ممکن است صادق هدایت قسمتی از مطالب فولکلوری جمع‌آوری شده را نیز به صبحی مهتدی، گردآورنده افسانه‌ها و قصه‌گوی کودکان، داده باشد. صبحی این مطالب را در مجموعه سه‌جلدی خود که در سالهای ۴۹ - ۱۹۴۶ چاپ و منتشر نموده، گنجانیده است. برای نمونه قصه «سنگ صبور» بدون شک از مطالب جمع‌آوری شده صادق هدایت برداشته شده است.»

و آقای کمیسروف باز در جای دیگر همان مقاله خود مینویسد: «صادق هدایت مقدمه‌ای بر مجموعه «اوسانه» نوشت که بسیار

* مقاله نخست از مقاله‌های کتاب «مفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، ترجمه آقای ابوالفضل آزموده رجوع شود.

کتاب مزبور چه از حیث تنوع مطالب و چه از نظر دقت در ترجمه و سلامت نثری که در آن بکار رفته است کتاب جالبی را تشکیل میدهد.

جالب توجه است وی در حالیکه ارزش زیادی برای آموزش و تحقیق در مورد آثار شفاهی مردم (فولکلور) قائل بود از ایرانیان دعوت میکرد تا به جمع آوری، طبع و انتشار و تحقیق در امور فولکلور بپردازند. در سال ۱۹۳۹ هدایت مقاله «ترانه‌های عامیانه» را در مجله موسیقی منتشر نمود. بطوریکه حسن قائمیان بطرز صحیحی خاطر نشان میسازد، این مقاله ادامه تحقیقات در زمینه ترانه‌های عامیانه بود که صادق هدایت در سال ۱۹۳۱ در مجموعه «اوسانه» شروع کرده بود. صادق هدایت حقیقتاً کار خود را در زمینه فولکلور رها نکرد و بیش از پیش در آن عمیقتر و دقیقتر شد.

«بدین ترتیب در سال ۱۹۳۱ این فکر در صادق هدایت بوجود آمد که با تشویق و ترغیب و جلب دوستداران فولکلور و افراد پر شور و شوق تهران و شهرستانها به جمع آوری و تحقیق وسیعتری در زمینه فولکلور بپردازند. هدایت پنج سال تمام برای رسیدن به هدف و مقصود خود با جدیت خاصی کوشش نمود و او تنها موقعی توانست به هدفش نایل گردد که در سال ۱۹۳۷ در اداره مجله موسیقی شروع بکار کرد و با «مجله موسیقی» همکاری نمود.

«صادق هدایت برای جامه عمل پوشاندن به آرزوی دلخواه خود، بمنظور سازمان و جمع آوری مطالب و مواد فرهنگ توده بنحوبسیار وسیعی، پیشنهاد کرد که بوسیله رادیو از کلیه ساکنان استانهای ایران دعوت شود تا نمونه‌های فرهنگ و ادبیات عامیانه محیط خود را ثبت نموده و به تهران ارسال دارند. مطالب فولکلوریک بمقدار زیادی از بسیار از نواحی ایران به عنوان مجله وارد میشد. این مطالب واقعاً بصورت ابتدائی و قدیمی جمع آوری و ثبت شده بود که دوستدار بزرگ و استاندار فرهنگ نادر و ادبیات توده یعنی صادق به شکل ترانه‌های فولکلوریک بسیار زیبایی در می‌آورد.

«قصه یاد شده وارد بخشی بنام «متلهای فارسی» در مجموعه آثار نویسنده مزبور گردید.

«باید در نظر داشت که نسخه‌های متعدد قصه که از نواحی مختلف کشور واصل میشد، کاملاً مواد اولیه فولکلور بودند که صادق هدایت آنها را تهیه و تنظیم میکرد و تفسیرهای لازم را بر آنها مینوشت.

پایان جلد اول